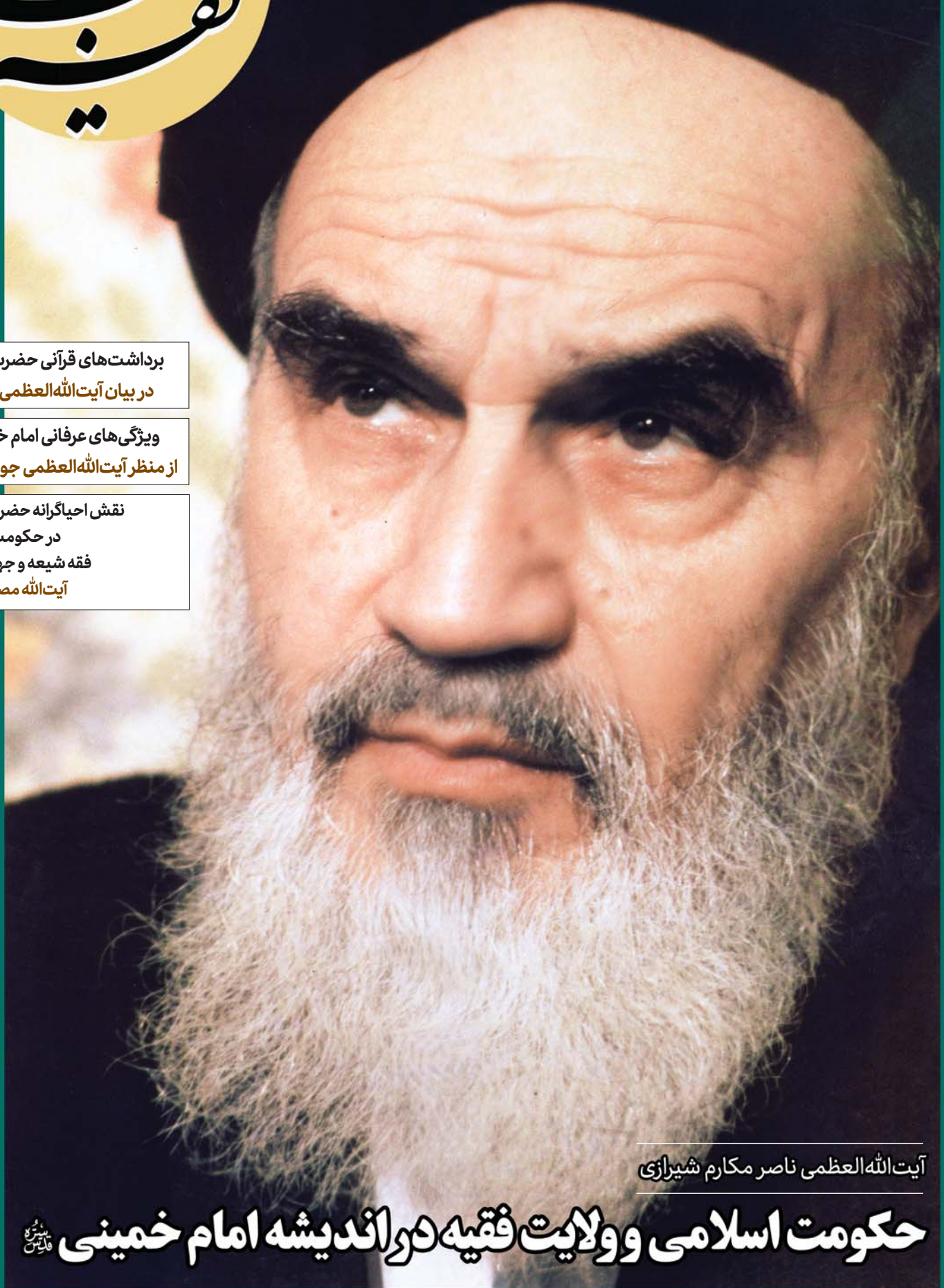




| ویژه بیست و نهمین سالروز ارتحال ملکوتی حضرت امام خمینی علیه السلام |

| تبیین بر اصول اندیشه سیاسی الهی امام خمینی علیه السلام در کلام مقام معظم رهبری |

| هفته‌نامه افق حوزه | خرداد ۱۳۹۷ | رمضان المبارک ۱۴۳۹ | می ۲۰۱۸ |



۶ برداشت‌های قرآنی حضرت امام علیه السلام
در بیان آیت‌الله العظمی سبحانی

۸ ویژگی‌های عرفانی امام خمینی علیه السلام
از منظر آیت‌الله العظمی جوادی آملی

۱۰ نقش احیاگرانه حضرت امام علیه السلام
در حکومت اسلامی
فقه شیعه و جهان اسلام
آیت‌الله مصباح یزدی

آیت‌الله العظمی ناصر مکارم شیرازی

حکومت اسلامی و ولایت فقیه در اندیشه امام خمینی علیه السلام

■ سخن نخست

ترجمان آفتاب

به قلم دکتر همایون همتی
ریاست دانشکده روابط بین الملل وزارت خارجه

دوستان حوزه از من خواسته‌اند که درباره امام (ره) چیزی بنویسم. به راستی او ترجمان آفتاب بود سراسر نور و روشنی و هدایت، در باب آفتاب که عین هویدایی، آشکاری و روشنایی و گرمابخشی است چه می‌توان نوشت؟ آن هم سیه روی بی‌مقداری چون من!

در این یادداشت کوتاه در پی تحلیل علمی و تشریح فلسفی افکار حضرت امام (ره) نیستم. این کار را در جاهای دیگر کرده‌ام. (۱) این جا تنها حدیث شوق و شیفتگی ام را می‌نویسم. البته عصمت، تنها از آن اهل عصمت است و همه ما انسان‌ها همواره در معرض لغزش و خطا هستیم و هیچ کس هم و رای نقد نیست.

این را می‌دانم. ولی در مورد امام (ره) غالباً جفا شده است. دوستان قصور می‌کنند، در بیان فضایل آن عزیز و دشمنان دهن چاک و بی‌فضیلت در این سال‌ها بسیار یاهو بافته‌اند و در تحریف حقایق جهدی بلیغ کرده‌اند، این جاست که باید با جوانان و جامعه از فضایل بی‌شمار امام (ره) سخن گفت. مردی بی‌هراس، از قدرت‌های پوشالی و دروغین، عربده‌کشان مست قدرت و شهوت. مردی که سراپا شور و تعهد به حقیقت و حق طلبی بود و دمی از مبارزه برای تحقق عدالت و محو ستمگری نیاسود.

ساده‌گویی امام (ره) و پرهیز از تکلف و دشوارگویی کسان زیادی را به اشتباه انداخته است که اندیشه او ژرفا ندارد و کلیشه و تکراری یا عوامانه است! غافل از آن‌که نوشته‌های او سرشار از تعبیرات لطیف ادبی است، افزون بر استدلال‌های پیچیده و تأمل‌انگیز علمی که فهم آن، کار هرا بجدخوان نویای مکتب‌گریزی نیست!

سراپای وجودش با صدق در آمیخته بود. همه کسانی که به فضیلت و پاک‌ی و آزادی عشق می‌ورزند او را دوست دارند. نادره مردی معرفت‌آیین، عارفی شب‌زنده‌دار، حکیمی ژرف‌اندیش، روحی آزاده، پرعزت و استوار که اندیشناک وضع انسان‌ها بود، او درد انسان داشت و در همه عمر پیوندی استوار با خدا داشت.

در تاریخ کشور ما مردی طلوع کرد که هیبت و سطوت پیامبران را داشت. او به رازی عمیق، جذاب و هیبت‌ناک می‌مانست. بر سلطه و ستمگری شورید و بساط اهریمنان، آدم‌خواران و بدمنشان را برچید و طرحی نو در انداخت. مردی به گرمی آفتاب، به لطافت شبنم و به غرش رعد. خروش مقدسی بود بر سر جهان‌خواران.

نگاهی ژرف و نافذ داشت، چهره‌ای قدسی و ملکوتی و رفتاری سرشار از وقار، بزرگی و آرامش. آن‌چه ابن‌سینا با بیانی حکیمانه در نمط نهم کتاب اشارات در توضیح «مقامات عارفان» آورده است، یک‌جا در او دیده می‌شد، از شجاعت بی‌بدیل تا سرور عارفانه و آرمیدگی روح و تا نهراسیدن از مرگ و... به اسطوره می‌مانست.

شور و شوقی در این دیار افکند و روح تازه‌ای در کالبد جامعه افسرده دمید و جان‌های مستعد را شهد وصال چشاند و روح‌های آزاده را به کوی دوست رهنمون گشت. عارفی شوریده و دل‌داده و مستغرق بحر فنا که جز دوست نمی‌شناسد و خواستار وصال و فنا است و جز به تکلیف و مسئولیت نمی‌اندیشد. عرفانی حماسی، تکلیف‌محور، شریعت‌گرا و پرنشاط که نیاز امروز ما است. نه عرفانی معرفت‌ستیز و خردگریز عرفانی حکیمانه و جامعه‌گرا. عیسی‌دمی که بر این دیار سرد سکوت که به قبرستانی خاموش و بی‌روح می‌مانست، گرد عشق و حیات پاشید و به مردمان یأس گرفته جان داد و توش



محور توحید استوار بود. عرفانی ملهم و متخذ از آموزه‌های قرآن کریم و خاندان وحی (علیهم‌السلام) عرفانی تأثیر گرفته از سیره عملی رسول خاتم و خاندان او، سرشار از استشهاد به مناجات‌ها و دعا‌های معتبر رسیده از آن حاجیان خاص خلوت سرای حق. عرفانی که حقیقت محور، به دور از شبهت و بدعت است، جان می‌بخشد و حیات می‌دمد و سکوت را می‌شکند و حماسه می‌آفریند. عرفانی که امروز سخت بدان محتاجیم.

او از متخصصان طراز اول عرفان ابن عربی به‌شمار می‌رود اما تنها یک مقلد و شارح صرف ابن عربی نیست. در «تعلیقات» ارزشمندش به تصحیح و تکمیل برخی از آرای ناپخته و ناسخته او می‌پردازد و گاه بر شاهانه‌های او می‌ایستد! این‌ها هیچ‌یک گزاره نیست و همه دلیل متقن و شاهد و مدرک دارد.

او بار تعلقات را یک سره بر زمین نهاده و آستین بر سر دنیا افشاند. دیوان شعر او حدیث درد فراق و حکایت هجران و طلب روزگار وصال است. سرشار از نکات عمیق عرفانی و مضامین لطیف و زیبای عشق الهی.

او به عمل نشان داد که می‌توان در این قرن هم مؤمنانه زیست و از خدا و معنویت گسسته نشد. سیاست اخلاقی او حیرت‌انگیز بود و بطلان ماکیاولیسم را به ثبوت رساند. توجه به همه قشرهای جامعه، جوانان، بانوان، اهالی فرهنگ و هنر، دانشگاهیان و حتی نظامیان و تبیین جایگاه و رسالت هر یک نشانگر جامع‌اندیشی او در رهبری بود.

توصیه‌های سرشار از بینش و شفقت او در «وصیت‌نامه» تاریخی و ماندگارش مشعلی فروزان فراره همه نسل‌ها است.

او از نقد هم کسوتانش نیز ابایی نداشت و رهنمودهایی جاودانه برای روحانیان و حوزویان به جا نهاد که به رسالت خویش نیک و قوف یابند و به جبران کاستی‌ها و فروپوشاندن رخنه‌ها برخیزند و بدانند کجا ایستاده‌اند و چه توقعاتی از آن‌ها می‌رود.

با چشمی الهی به همگان می‌نگریست و بین فقیر و غنی تبعیض قائل نبود، بلکه مستمندان را عزیزتر از اغنیای می‌دانست و حامی کوخ‌نشینان بود. زبان ساده و بی‌پیرایه او با فطرت انسان‌ها سخن می‌گفت، بی‌ابهام و دشواری سخن او را فهم می‌کردند و به جان می‌شنیدند. فقدان او دردناک و جانگداز است هر چند وجود رهبری کاردان و فرزانه مایه تسلی ماست.

میان ما چوشمعی نور می‌داد

کجا شد ای عجب بی‌ما کجا شد؟!
مبهم‌گویی و دشوارنویسی در مورد افکار حضرت امام (علیه‌السلام) درست به اندازه سخنان سطحی و شعارآلود و نامستدل زیانبار است. سوگمندانه باید گفت که هنوز بسیاری قلم‌های زیبا و نثرهای دلپذیر در شرح اندیشه‌های امام (علیه‌السلام) به کار نیفتاده است و ما هم چنان محتاج معرفی دقیق، پدیدارشناسانه و به دور از تعصب او هستیم.

به جوانان توصیه می‌کنم که فرصت شناخت امام خمینی (علیه‌السلام)، سیره و اندیشه‌های او و ژرفا بخشیدن به این شناخت را از دست ندهند. فریب سخنان غرض‌ورزانه یاوه‌گویان بی‌فرهنگ و نامتمیز را نخورند و ترهات اوهاهم‌آلود آنان گوش نکنند که بانگ غولان همواره رهن است! و به متولیان رسمی و اصلی دین و خیل فرزندان این دیار ملت‌مسانه می‌گویم که معرفی درست و جامع امام (علیه‌السلام)، رسالت عظیم شما است. باید از آثار ایشان متون درسی و آموزشی در موضوعات مختلف تهیه و تدوین شود. باید فکرایشان آموزش داده شود با متدولوژی مدرن، جذاب، کارآمد و امروزی. مبادا در گزاردن این رسالت پرشکوه قصور ورزیم. صد ویژه‌نامه در یاد او باید نوشت و با این همه هنوز در اول وصف او فرو مانده‌ایم!

نامت سپیده دمی است که بر پیشانی آسمان می‌گذرد
متبرک باد نام تو! (۳)

.....

• پی‌نوشت‌ها:

۱. نگارنده به لطف و عون حضرت حق تاکنون دو کتاب در مورد حضرت امام (علیه‌السلام) نگاشته و تقدیم دوستداران امام و ارباب معرفت کرده‌ام: امیر قافله عشق و چراغ راه که هر دو اثر را پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی وابسته به حوزه هنری منتشر نموده است.

۲. اعراف/ ۱۵۷

۳. مصرعی از شاملو



امام خمینی (علیه‌السلام) در عرفان ابتکاری دارد

شرح سفرهای عرفانی، در باب اسماء

وصفات حق تعالی در مورد انسان کامل

و خلافت الهی، در مورد تجلی و ظهور حق

وحدت وجود و دیگر مباحث نفیس و ارزشمند عرفانی

که باید در مورد هر یک از این موضوعات

رساله‌ای نگاشت و به استخراج گوهرهای گران قدر

حیات بخش پرداخت.

شخصیت پولادمنش و بی‌هراس او

پوزه جباران روزگار را به خاک مالید

و ابرقدرت‌های متکبر و سلطه‌گر را

به خضوع و انفعال واداشت.

اعتقاد راسخی به عرفان اسلامی و رویکرد ابن عربی و کتاب «فصوص الحکم» او داراست.

امام (علیه‌السلام) سال‌ها به تدریس فلسفه پرداخته بود. فلسفه او حکمت متعالیه صدرایی آمیخته با عرفان ابن عربی، اخلاق، مباحث اعتقادی و منطق و استدلال بود و در واقع چیزی شبیه آن چه در دوره معاصر به آن الهیات عرفانی (Mystical Theology) گفته می‌شود. با آرای حکیمان یونان باستان و حکمت عتیق کاملاً آشنا بود و در کتاب کشف الاسرار به دیدگاه‌های آنان اشاراتی دارد.

اگر آمیزه‌ای از آرای توماس آکویناس، مایستر اکهارت، پاره‌ای نظرات هیدگر، پل تیلیخ و دیتریش بونهافر را در ترکیبی بدیع گرد بیاوریم و برخی نظرات انقلابی و کارساز «الهیات سیاسی» و «الهیات رهایی‌بخش» را بدان‌ها بیافزاییم، آن‌گاه چیزی نزدیک به تفکر الهیاتی فلسفی امام (علیه‌السلام) به دست خواهد آمد. این سخن به هیچ روی گزاره نیست. من طی سالیان آنس مستمر با آرا و اندیشه‌های او به این نتیجه رسیده‌ام و قادرم برای هر یک نمونه و مصداق مشخص ارائه دهم. به جد معتقدم که امام (علیه‌السلام) را باید با قله‌های فلسفه، عرفان و الهیات غرب مقایسه نمود و این بنده تا حدودی در کلاس‌های دانشگاهی این کار را کرده‌ام و با استقبال پرشور دانشجویان رو به روشده است.

عرفان او یک عرفان پاک نیالوده و بی‌شائبه و شرعی بود که بر

و توان حرکت و اقدام. در برهوت بی‌ایمانی و شک در آن شب دیجور و ظلمت گرفته ستم‌آلود که وای جغدی هم نمی‌آمد به گوش! در آن کویر سرد و تهی در روزگار سیاهی که گویی خورشید مرده بود و ایمان از دل‌ها گریخته بود مردی از جنس خورشید، مردی از جنس امید طلوع کرد.

امام خمینی (علیه‌السلام) بی‌هیچ گزاف‌گویی و تعصب‌ورزی در حوزه فقه، اصول، علم کلام، فلسفه و عرفان دارای دیدگاه‌ها و نگاه‌های تازه و ابتکاری است. در قلمرو اندیشه سیاسی نیز طراح عمده نظریه ولایت فقیه یا مردم‌سالاری دینی است که در ادامه تفکر فقیهان بزرگ و نامدار به تدوین و تکمیل و تشریح ابعاد آن پرداخته است.

ارتحال او رستاخیزی شگفت‌پدید آورد و همه آزادگان و معرفت‌دوستان و دلدادگان حقیقت و حق طلبان جهان را یکسره غرق در ماتم و اندوه ساخت که ثلثه‌ای جبران‌ناپذیر بود. دریغا چه مردی از دست رفت!

سوگنامه‌نویسی‌ها، مرثیه‌سرایی‌ها، شیون‌کردن‌ها و فغان‌نامه‌ها نتوانستند و نمی‌توانند عمق این درد را به نیکی و تمامی بازتاب دهند.

امام (علیه‌السلام) به بشر سرگشته و ره‌گم کرده معاصر، درس معنوی زیستن داد. آزادگی را به ما آموخت. دینداری راستین، عزتمندی، خدمت به دیگران، ستم‌سوزی و خداگرایی اصیل را ترجمانی ژرف کرد. تا از این پس انسان‌ها راه آزادگی ببینند و تسلیم هیچ طاغوت و دیکتاتوری نشوند تا برای کسب نان پاره‌ای به دیوگرگی دنیاپرستان و قلدانان بی‌مروت دنیا نروند.

شناخت امام (علیه‌السلام) برای نسل ما حیاتی است. او را باید در کلیت شخصیت و اندیشه‌اش معرفی کرد. شگفتا که در این حوزه چقدر قصور ورزیده‌ایم! انسان معاصر نیازمند شناختن چنین چهره‌های ملکوتی و شخصیت‌های عظیمی است که حامل پیام‌هایی اند! رهایی از زنجیرهای سلطه و بندهای تعلقات.

همان‌گونه که پیامبران، رسالت آزادسازی بشر را دارند: «وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ» (۱) بی‌شک گاندی، لنین، لوتر و چگوارا و همه مصلحان اجتماعی و انقلابگران بزرگ، شایسته احترام و تکریم‌اند ولی چون همه ابعاد را به یاد آوریم با امام (علیه‌السلام) مقایسه کنیم تک‌بعدی و خرد می‌نمایند! در مقایسه دقیق علمی می‌توان این حقیقت را به کرسی اثبات نشاناند، سخن گزافی نیست. زهد و ساده‌زیستی امام (علیه‌السلام)، صداقت و مردمی بودن، دوری از خودکامگی قدرت‌پرستی، صلابت و استواری، رفتار عادلانه، زمان‌شناسی، شجاعت مثال‌زدنی، بی‌تعلقی، منش اخلاقی و عارفانه، قاطعیت در رهبری، تدبیر پیشگی، غیرت‌ورزی خردمندانه، دوری از هیجان‌زدگی و تصمیم‌های هیجانی و شتاب‌زده، وقار و سنجیدگی و البته بلندای مقام فقاقت و حکمت اندیشی و فرزانی، او را از دیگر رهبران بزرگ جهان معاصر به وضوح متمایز ساخته بود.

امام خمینی (علیه‌السلام) در عرفان ابتکاری دارد، شرح سفرهای عرفانی، در باب اسماء و صفات حق تعالی در مورد انسان کامل و خلافت الهی، در مورد تجلی و ظهور حق، وحدت وجود و دیگر مباحث نفیس و ارزشمند عرفانی که باید در مورد هر یک از این موضوعات رساله‌ای نگاشت و به استخراج گوهرهای گران قدر حیات بخش پرداخت.

در فقه نیز فقهی ژرف‌نگر، زمان‌شناس، بصیرتمند و شجاع بود که آثار او و تقریرات گران قدری که شاگردان زبده او نگاشته‌اند، سرشار از ابتکارات و راهگشایی‌های بی‌بدیل و پیراجی است که برای نسل‌های فقیهان روزگار همواره درس آموز و الهام‌بخش است تا به او تأسی جویند و راه او را دنبال کنند.

شخصیت پولادمنش و بی‌هراس او پوزه جباران روزگار را به خاک مالید و ابرقدرت‌های متکبر و سلطه‌گر را به خضوع و انفعال واداشت.

در نامه تاریخی و روشن‌نگرانه‌اش به گورباچف که حاوی یک دوره فشرده فلسفه و عرفان اسلامی است، آمیخته به رهنمودهای حکیمانه و راهگشای او در باب به سرآمدن دوران کمونیسم و نیز سلطه‌گری غریبان و دیگر نکته‌ها، به خوبی نشان داد که چه احاطه شگرف کم‌نظیری بر کل تاریخ فلسفه اسلامی و آرای حکیمان مسلمان دارد، از فارابی تا سهروردی و ملاصدرا و نیز چه

حکومت اسلامی و ولایت فقیه در اندیشه امام خمینی (ره)

آیت‌الله‌العظمی ناصر مکارم شیرازی



□ بر اساس بیانی که حضرت عالی فرمودید قاعدتاً با کم‌رنگ شدن مشارکت مردم زمینه حفظ مصالح آن‌ها رعایت نمی‌شود، حال آیا در این صورت مشروعیت نظام زیر سؤال می‌رود؟

• قطعاً همین طوار است، چون در زمان ما اگر مشارکت و حمایت مردمی نباشد ولایت مطلقه برای مدت طولانی باقی نمی‌ماند و مصالح حکومت به خطر می‌افتد، در نتیجه حکومت ممکن است مشروعیت خود را از دست بدهد، هم‌چنان که در ولایت بر غایبین و صغار اگر نتواند مصالح آن‌ها را رعایت کند، ممکن است مشروعیت ولایت خود را تدریجاً از دست بدهد.

□ البته دو بحث مطرح است: گاهی دولت به خاطر حمایت نکردن مردم، کارایی خود را از دست می‌دهد و عملاً ناتوان می‌شود، ولی گاهی مردم مصلحت خود را تشخیص نمی‌دهند و دولت می‌تواند در مدت طولانی مردم را آگاه و با خود همراه سازد، حال به لحاظ نظری آیا در این صورت دولت مشروعیت اعمال ولایت دارد یا نه؟ یا این که باید مثلاً حکومت را به ولی امر دیگری واگذار کند تا مصالح و غیظه مسلمین رعایت شود؟

• ما معتقدیم اگر حکومتی به آن جا که اشاره کردید برسد، عملاً به بن بست رسیده است و در این صورت نباید به ادامه حکومت اصرار داشته باشد. بله، ممکن است یک وقت نوساناتی در حمایت‌ها و مشارکت‌های مردمی باشد که به وسیله توجیهات صحیح بتوان آن حمایت‌ها را دو مرتبه پرتنگ کرد، در این صورت حکومت می‌تواند این نوسان‌ها را تحمل کند، اما اگر واقعاً به جایی می‌رسد که حمایت‌های مردمی را از دست داد چون عملاً به بن بست می‌رسد نمی‌تواند حکومت را ادامه دهد و باید گروه دیگری که می‌تواند حمایت و مشارکت مردم را جلب کند و حکومت را از بن بست خارج سازند، روی کار بیایند و حکومت اسلامی را ادامه دهند.

□ از لحاظ دینی مرجع اعلامی تشخیص مصلحت در حکومت اسلامی یک فرد است یا این که با توجه به تصریح قانون اساسی مجمع تشخیص مصلحت یا مجلس شورای اسلامی، حاکم باید مشاورینی هم داشته باشد؟ در فرض دوم آیا دیدگاه مشاورین الزام آور است یا نه؟

• در فقه موضوعات بردو گونه‌اند: موضوعاتی هستند که معمولاً افراد عادی یا افراد هوشمند و کسانی که در یک سطح بالای فکری هستند می‌توانند تشخیص دهند، ولی برخی موضوعات دیگر بدون نظر اهل خبره قابل تشخیص نیست. موضوعات گروه اول را فقیه می‌تواند خودش نظر بدهد و آن را هم پیاده کند؛ مثلاً اگر هجومی در روزنامه‌ها نسبت به یک مسئله اسلامی پیدا شد خیلی‌ها از جمله ولی فقیه تشخیص می‌دهند که خطری دارد ایجاد می‌شود، و چون مسئله واضحی است طبق آن تصمیم‌گیری می‌کند. اما برخی مسایل واقعاً به نظریات اهل خبره نیاز دارند که در این جا بدون شک ولی فقیه باید اهل خبره را برای این کار دعوت کند و بعد از مشورت با

مردم در استان‌های مختلف حضور گسترده‌ای پای صندوق‌های رأی دارند و احساس می‌کنند که در حکومت سهیم‌اند. در عین حال قوانین حکومت به گونه‌ای است که حضور مردم کوچک‌ترین لطمه‌ای به جنبه الهی بودن آن نمی‌زند؛ یعنی در عین الهی بودن مردمی است و در عین جمهوری بودن، اسلامی است. این مسئله هم از مسایل جدیدی است که مورد ابتلای مردم است و لازم است کنگره به آن توجه بیش‌تری بکند. مسایل دیگری هم از این قبیل وجود دارد که برای طولانی نشدن بحث از ذکر آن خودداری می‌کنم.

□ با توجه به این که حضرت امام (ره) می‌فرمودند: «ما حق تحمیل بر ملت را نداریم» و قانون اساسی هم به رهبر منتخب مردم تصریح می‌کند، از طرف دیگر در بحث‌های امام، ولایت فقیه و ولایت عامه فقیهان به عنوان نایبان معصوم (ع) مطرح هست، حضرت عالی از لحاظ نظری، مشروعیت حکومت اسلامی را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

• یک اصل مهم فقهی در زمینه ولایت - چه ولایت فقیه و چه ولایت‌های دیگر - این است که ولی باید غبطه یعنی مصالح مولی علیه را رعایت کند؛ مثلاً کسی که غایب است و اموالش در حال نابودی است حاکم شرع به عنوان ولی اموالش را حفظ کند یا این که ولی فقیه باید مصالح مولی علیه خود را رعایت کند که اگر رعایت نکرد ماهیت ولایت لطمه می‌خورد و ماهیت ولایت یعنی همان رعایت مصالح مولی علیه. بنابراین اگر یک زمانی جنگ مصلحت است ولی فقیه آن را انتخاب می‌کند و یک روزی هم صلح را و اگر مثلاً به جای جنگ صلح بگوید و مصالح مولی علیه را رعایت نکند در حقیقت این ولایت پیاده نمی‌شود. اصلاً ولایت یعنی سرپرستی در تأمین مصالح و در این جا یعنی مصالح حکومت؛ به عنوان مثال، در دوران حکومت پیغمبر اکرم (ص) و علی (ع) به انتخاب نیازی نبود و همان بیعت اولیه از سوی مردم را کافی می‌دانستند، ولی ما در عصری زندگی می‌کنیم که اگر مشارکت مردمی در مسایل حکومتی نباشد غبطه و مصالح آن‌ها رعایت نمی‌شود؛ یعنی آن‌ها از حکومت حمایت نمی‌کنند و اگر حمایت نکنند مصالح مولی علیه رعایت نمی‌شود. بنابراین لازم است ما اصل غبطه و مصالح مولی علیه را که یک امر مسلم فقهی است، ضمیمه مباحث ولایت فقیه قرار دهیم تا خیلی از مشارکت‌های مردمی انجام پذیرد.

بحث دیگر این است که آیا ولی فقیه باید مشاورینی داشته باشد یا لازم نیست؟ می‌گوییم در زمان ما که مسایل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی پیچیده شده است، مصلحت امت آیا ایجاب می‌کند که گروه‌های مشاورینی برای ولی فقیه باشد یا نه؟ اگر مصلحت در این است، ولی فقیه حتماً باید رعایت کند. ما بسیاری از مسایل حکومتی را از همین مسئله لزوم رعایت غبطه استنتاج می‌کنیم که در بحث‌های ولایت فقیه (در هشتاد جلسه) مفصل، این مسئله را طرح کردیم و در واقع این کلید مسایل مربوط به حکومت اسلامی است.

□ حکومت از دیدگاه امام خمینی (ره) دارای چه ابعادی است؟

• ابعاد اندیشه امام (ره) در مسایل حکومتی بسیار گسترده است و در یک یا چند مصاحبه مسلماً نمی‌توان حق آن را ادا کرد، ولی من به یکی از آن ابعاد لازم اشاره می‌کنم:

یکی از مسایل مهم در امر حکومت یک سلسله پرسش‌هایی بود که ما از لحاظ علمی پاسخ می‌دادیم ولی برای عده‌ای قانع‌کننده نبود لیکن امام پاسخ علمی بسیار قاطع و مؤثری به آن دادند؛ به عنوان نمونه، بسیاری تبلیغ می‌کردند، که حکومت اسلامی متعلق به گذشته بود و الان دیگر کاربردی ندارد و ما باید سراغ حکومت‌های بشری برویم، اما ایشان با پیاده کردن حکومت جمهوری اسلامی ثابت کرد که در هر عصر و زمانی اسلام قادر بر حکومت است. اگر ما منطق استدلال قبلاً می‌گفتیم عده‌ای ممکن بود انکار کنند ولی امام با عمل و تجربه موفق خودشان این معنا را ثابت کردند و چون شکل تجربه عملی به خود گرفت دیگر قابل انکار نیست. دیگر این که بسیاری از مخالفین ادیان نه تنها اسلام را مخالف همه ادیان تبلیغ می‌کردند، بلکه می‌گفتند: دین افیون توده هاست، و زمانی هم تفکر مکتب آن‌ها در بخش عظیمی از جهان حاکمیت داشت و می‌گفتند دین از سوی سرمایه‌داران برای به زنجیر کشیدن توده‌های زحمت‌کش ایجاد شده است و آن قدر تبلیغ کردند که حتی غیرسیوسیالیست‌ها هم کم‌کم باورش‌ها می‌شد. امام با این حرکت خود ثابت کردند که دین نه تنها افیون توده‌ها نیست، بلکه جنبش و خیزش است و باعث می‌شود توده‌ها به حرکت در آمده و به سوی عدالت اجتماعی بروند و دست غارت‌گران را از داخل و خارج قطع کنند.

من فراموش نمی‌کنم در آن زمان یکی از سران شوروی سابق گفته بود باید در قانونی که ما راجع به دین قائل بودیم استثنایی قائل بشوید و بگویید اسلام از این مسئله مستثنا است؛ نه تنها باعث تخدیر توده‌ها نیست بلکه باعث حرکت و خیزش است. این سخن در مقابل آن همه کتاب‌هایی که در این زمینه خیال‌پردازی‌های بسیاری کرده بودند، خیلی قیمت داشت و ثابت کرد که همه این تئوری‌ها و این که دوران حکومت دین گذشته و در جامعه امروزی حکومت اسلامی قابل پیاده کردن نیست، اشتباه است و همین سبب شد که در دنیا خطی با عنوان حکومت اسلامی پیدا بشود. الان در بسیاری از کشورهای اسلامی گروه‌های عظیمی با استفاده از این تجربه موفق، به فکر تشکیل حکومت اسلامی افتاده‌اند. به نظر من این بُعد از اندیشه حکومتی امام بسیار مهم است و کنگره باید به آن بهای زیادی بدهد. باز از مسایلی که در امر حکومت تبلیغات زیادی روی آن می‌شد و متأسفانه الان هم بعضی از روزنامه‌های عقب‌مانده از نظر فکری، دنبال آن را گرفتند، این بود که حکومت دینی با دموکراسی سازگار نیست در حالی که امام مردمی بودن حکومت را بیش از همه قبول داشت و بین مردمی بودن و الهی بودن حکومت کاملاً جمع کرد. در حال حاضر در کشور ما دموکراسی از بسیاری از کشورهای دنیا قابل قبول تر است و واقعاً

محور احکام اولیه و دیگری در محور احکام ثانویه. هم چنان که در نماز و روزه هم انسان گاهی سرغ احکام اولی می رود و گاهی سرغ احکام ثانوی و مثلاً به خاطر بیماری روزه را بعداً قضا می کند در مسایل حکومت هم همین طور است ولی اصل تشکیل به عنوان ثانویه نیازی ندارد، مگر این که بشر زندگی دسته جمعی را از دست بدهد.

برخی معتقدند با این که قانون اساسی بر اساس قوانین اسلام تهیه شده است ولی اصالت دینی ندارد و اگر حاکم اسلامی صلاح بداند می تواند آن را ملغاً سازد، حضرت عالی این دیدگاه را چگونه ارزیابی می کنید؟

همان طور که بیان شد، کلید حل بسیاری از مباحث، رعایت مصلحت و غبطه مسلمین است و بی شک قانون اساسی حاصل زحمات فقهای بزرگ و شخصیت های برجسته ای است که نمی توان بدون هیچ ضابطه ای آن را منحل کرد آیا هیچ کس می تواند احتمال بدهد که غبطه و مصلحت مسلمین در انحلال قانون اساسی است؟ حتی ایجاد قدرتی مافوق قانون هم مشکل آفرین است.

بلکه مصلحت این است که ما در چارچوب این قانون حرکت کنیم و احیاناً نقایص آن را از طریق مشارکت مردم اصلاح کنیم همان طور که امام هم قانون اساسی را خودشان تغییر ندادند، بلکه فرزندوم جدیدی را راه انداختند؛ با این که اگر امام خودشان هم می نوشتند مردم قبول می کردند ولی مصلحت غبطه مسلمین این بود که دوباره مشارکت مردم را جلب کنند تا حامی باشند.

در این روش اصلاً نباید شک کرد مگر این که از دنیای امروز خبری نداشته باشیم. بی تردید امروزه ما باید مسایل فقهی به شکل قانون، مدون کنیم، هم چنان که لایحه تعزیرات و امثال این ها که همان مباحث فقهی تحریر الوسیله و جواهر و شرایع است، منتها در شکل مدون.

یادم هست من در همان مجلس خبرگان [قانون اساسی] گفتم که ممالک دنیا، آن هایی که جنبه استعماری ندارند و احترام تقابلی دارند می خواهند با ما رابطه داشته باشند و می گویند ما قوانین شما را در مسایل اقتصادی نمی دانیم، شرایع و تحریر الوسیله هم نمی توانیم مطالعه کنیم، شما فقه را در قالب مواد قانونی مدون کنید تا ما بتوانیم با شما رابطه داشته باشیم که یکی از آقایان به شدت با آن مخالفت کرد و گفت: نمی خواهید، با ما رابطه نداشته باشند! در حالی که ما باید با همه کسانی که احترام متقابل برای ما قائل اند رابطه داشته باشیم و رابطه هم جز با قوانین مدون و مورد قبول حکومت و مردم امکان پذیر نیست. این ها یک مسایل واضیحی است که بعضی ها ممکن است توجه نداشته باشند و باید توجیه شان کرد.

از طرفی حضرت امام می فرمودند: آنچه در قانون اساسی آمده بخشی از شئون ولی فقیه است؛ یعنی به مسئله فراقانونی قائل بودند و هم چنین تأکید داشتند که ما باید مسایل را به گونه ای عرضه کنیم که موجب وهن اسلام نشود، مثلاً نباید استبداد و دیکتاتوری تداعی شود. جناب عالی جمع بین این دو فرمایش امام را در چه می بینید؟

من جمع آن را به طور فشرده عرض می کنم؛ کلام امام هم مثل کلام همه بزرگان است و نمی توان نظریه امام را با یک جمله بیان کرد، بلکه باید کلمات مختلف امام را در یک مسئله کنار هم بچینیم و همه را با هم تفسیر کنیم، در غیر این صورت به اشتباه می افتیم و بین افراد نزاع به وجود می آید.

در این جا امام خودش عملاً این فراقانونی را ثابت کرد ولی آن جایی که به نظرش رسید این مواد قانون اساسی درست نیست، فرزندوم جدیدی را ایجاد کرد و هیچ کجا نگفت این ماده از اختیاراتم را بر آن بیفزایید. ما هم می گوئیم ممکن است اختیارات ولی فقیه بیش از این باشد اما اگر ما می خواهیم کاری را منسجم انجام بدهیم باید آن را با مشارکت مردم در قالب ماده ای از قانون بیاوریم و باید از همان مسیری که خود امام عملاً نشان داد وارد بشویم، مقصود امام از آن جمله این نیست که خودش یک ماده قانونی بنویسد و من فکر می کنم بهترین قرینه برای این مسئله، آن روش عملی امام است.

منبع: کنگره امام خمینی و اندیشه حکومت اسلامی

مصاحبه های علمی / ج ۱۰ / ص ۳۳



حکومت بر تمام احکام مقدم است

چون این احکام منهای حکومت آب و رنگی

نخواهد داشت و در یک محدوده کوچکی

پیاپی خواهد شد، همان طور که در زمان طاغوت

این گونه بود. به همین دلیل اولین کاری که پیغمبر

در مدینه و بعد از هجرت شروع کردند

تشکیل حکومت بود، چون می دید تمام احکام را تنها

در سایه حکومت می تواند پیاپی کند.

اما این که حکومت حکم اولی است یا حکم ثانوی

قطعاً حکم اولی است؛ همین طور که نماز و روزه

واجب است تشکیل حکومت هم واجب است

عناوین ثانوی مختص آن جایی است که شرایط خاصی

پیش بیاید؛ مثل اضطرار، لاضرر و مسایل دیگری

از این قبیل. اما وقتی که یک جمعیت در دنیا

به صورت گروهی زندگی می کنند پیاپی است

همان طور باید نماز و روزه به جا بیاورند حکومت هم

باید داشته باشند.

بدون حکومت هرج و مرج لازم می آید.

هجرت شروع کردند، تشکیل حکومت بود، چون می دید تمام احکام را تنها در سایه حکومت می تواند پیاپی کند. اما این که حکومت حکم اولی است یا حکم ثانوی، قطعاً حکم اولی است؛ همین طور که نماز و روزه واجب است تشکیل حکومت هم واجب است، عناوین ثانوی مختص آن جایی است که شرایط خاصی پیش بیاید؛ مثل اضطرار، لاضرر و مسایل دیگری از این قبیل. اما وقتی که یک جمعیت در دنیا به صورت گروهی زندگی می کنند پیاپی است همان طور باید نماز و روزه به جا بیاورند حکومت هم باید داشته باشند. بدون حکومت هرج و مرج لازم می آید. حتی می دانید که اگر حکومت عادلانه در دسترس نباشد، حکومت ظالم از بی حکومتی و به اصطلاح امروز آنارشیسم بهتر است، چون بدون شک حکومت جزء احکام اولیه است منتها حکومت کارهای اجرایی خود را در دو محور می تواند انجام بدهد: یکی در

اهل خبره در نهایت تصمیم با خود اوست؛ مثلاً اگر من بر شخص بیماری ولایت داشتم، طبیعی است در مسایل معمولی زندگی، خودم تصمیم می گیرم اما در این که آیا باید جراحی بشود یا نه، چیزی نیست که من بتوانم تصمیم بگیرم و اگر تصمیم بگیرم شاید خیانت در ولایت من باشد، بلکه باید حتماً با اهل خبره مشورت کنم.

در مورد تصمیم برای مجموعه هم، همین طور است، مثلاً در یک کشور که مردم بسیار هوشمند و با استعداد دارد و گروه های مختلف با سلیقه های مختلف بر آن حاکم اند اگر خواستیم یک مسئله اقتصادی پیاپی کنیم چقدر از اقتصاد را باید خصوصی کنیم؟ چقدر باید دولتی باشد؟ مصرف مردم در چیست؟ در این مورد باید علمای اقتصاد را دعوت کنیم تا تصمیم گیری کنند و اگر نکنیم بیم خیانت می رود.

بنابراین در مسایلی که حضور اهل خبره را می طلبد ولی فقیه باید دعوت کند، منتها بعد از آن که با آن ها مشورت کرد خودش تصمیم می گیرد، حتی خود پیغمبر که عقل کل بود این کار می کرد، حالا یا می خواست به آیندگان تعلیم بدهد یا این که می خواست مشارکت مردم را در برنامه هایی که داشت جلب کند. از این جا جواب سؤال دوم هم معلوم می شود که هر جا سرانجام مرتبط با مردم باشد باید یک کسی اهل خبره را تشخیص بدهد و آن هم به نحوی به انتخابات مردمی منتهی می شود؛ مثلاً اگر در فلان بخش، خبرگان اقتصادی از طرف ولی فقیه تعیین شود، چون خود ولی فقیه هم از طرف مردم تحکیم مقامی شده است در نتیجه در این قسمت مشکلی ایجاد نمی شود.

با توجه به این که امام در کتاب «البيع» می گویند: «ان الحكومة هو اساس الاسلام» و بعد از انقلاب هم حکومت را از احکام اولیه به شمار آورده اند، برخی از این سخن امام چنین تلقی کرده اند که چون دولت یک نهاد عرفی و مبتنی بر مصالح و مفاسد واقعی است، بنابراین حضرت امام یک گام در جهت عرفی کردن آن برداشته اند. حال به نظر جناب عالی؛ اولاً، آیا این تلقی صحیح است؟ ثانیاً، حکومت از احکام اولیه است یا ثانویه؟ ثالثاً، هر کدام از این دو مبنا را که بپذیریم مرجع تشخیص آن کیست؟

این سؤال بسیار پیچیده و جواب آن هم طولانی است و در بعضی موارد آن، من نظر خاصی دارم که به صورت فشرده آن را بحث می کنم. در توضیح فرمایش حضرت امام لازم است بگویم: احکام اسلام بدون تشکیل حکومت قابل پیاپی کردن نیست. اگر مثلاً ما از قرآن ده هدف برای بعثت پیغمبران و مخصوصاً پیغمبر اسلام به دست آوریم، چند مورد آن عبارت اند از: «هوالذی بعث فی الامم رسولاً منهم یتلوا علیهم آیاته و یرکبهم و یعلمهم الکتاب و الحکمة و ان کانوا من قبل لقی ظلال مبین»؛ یعنی تعلیم و تربیت یکی از اهداف است و یا «یضع عنهم اصرهم»؛ پیغمبر آمده تا زنجیرها را از دست و پای مردم بگشاید و بارهای سنگین از دوش مردم بردارد. در جای دیگر آمده است: «لیقوم الناس بالقسط»؛ یعنی مردم باید عدالت اجتماعی را برپا دارند. حالا هیچ کدام از همین چند هدف (تعلیم و تربیت، عدالت اجتماعی و شکستن زنجیرهای اسارت) بدون تشکیل حکومت قابل دسترسی نیست. اگر بنده در مسجد راجع به مسایل تربیتی توصیه کنم اگر آموزش و پرورش و آموزش عالی زیر نظر حکومت نباشد نمی توان برنامه های اسلام را در دانشگاه و دبیرستان و دبستان اجرا کرد.

این که امروزه طرح می دهند که قرآن از همان کلاس اول ابتدایی در مدرسه پیاپی شود این از برکت حکومت اسلامی است. اگر حکومت اسلامی نباشد تعلیم و تربیت، از بچه های مدرسه تا آن سطح بالا در یک مسیر صحیح انسانی و اسلامی تأمین نخواهد شد. اگر من در مسجد به عدالت اجتماعی توصیه کنم عده ای از مؤمنین هم می پذیرند ولی عدالت اجتماعی برنامه ریزی کلان می خواهد که جز با حکومت امکان ندارد. هم چنین زنجیرهای اسارت را از دست و پای مردم گشودن و آزادی به معنای واقعی کلمه را به مردم دادن، بدون تشکیل حکومت نمی شود.

بنابراین، حکومت بر تمام احکام مقدم است، چون این احکام منهای حکومت آب و رنگی نخواهد داشت و در یک محدوده کوچکی پیاپی خواهد شد. همان طور که در زمان طاغوت این گونه بود. به همین دلیل اولین کاری که پیغمبر در مدینه و بعد از

بسم الله الرحمن الرحيم

قال الله الحكيم في محكم كتابه الكريم: أعوذ بالله من الشيطان الرجيم: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ يُاذِنُ اللَّهُ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ»^(۱)

برای حقیر، کمال افتخار است که در این همایش که به عنوان تبیین اندیشه‌های قرآنی حضرت امام (ره) منعقد شده است و من هم یکی از خوشه‌چینان خرمن علم آن حضرت بودم، دیدگاه‌های قرآنی ایشان را به صورت موجز مطرح کنم. ابتداء باید این مسئله را مطرح کرد که آیا قرآن نیاز به تفسیر دارد یا خیر؟ گروهی معتقدند: قرآن نیاز به تفسیر و تبیین ندارد و بر آیاتی تکیه می‌کنند که قرآن را «بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ» توصیف می‌کند. در آیات مختلف، قرآن، چنین توصیف شده است: «نَزَّلَ بِهِ الرُّوحَ الْأَمِينُ * عَلٰى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ * بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ»^(۲) حالاً که عربی مبین است دیگر چه نیازی به تفسیر دارد؟

گروه دیگر معتقدند: قرآن بی‌نیاز از تفسیر نیست؛ زیرا قرآن، خود پیامبر گرامی (ص) را به عنوان مبین معرفی می‌کند؛ یعنی علاوه بر این‌که پیغمبر باید قرآن را بخواند، باید مبین هم باشد: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ»^(۳) «لتقرأ عليهم» فرمود، بلکه «لتبين» فرمود.

و آیه: «بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ» در مقابل سخنان کهنه است. سخنان کاهنان در کتاب‌های سیره آمده است که عبارت بود از الفاظ نامفهوم، مسجع؛ سجع‌های پیش پا افتاده و گیج‌کننده. در حالی که قرآن می‌گوید، با این که آیات الهی در عداد سخنان کاهنان نیست، ولی در عین حال به تبیین و تفسیر نیاز دارد؛ مثلاً: الآن، برای دانشگاه یا حوزه، کتاب‌های علمی به زبان فارسی مبین می‌نویسند، اما آیا می‌شود از یک کتاب فیزیک، بدون استاد بهره گرفت؟ «بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ»؛ یعنی سخن کهنه نیست و دارای بیانی آشکار، فصیح و بلیغ است. در عین حالی که حقایقی را می‌رساند، ولی باید آن‌ها را تشریح کرد.

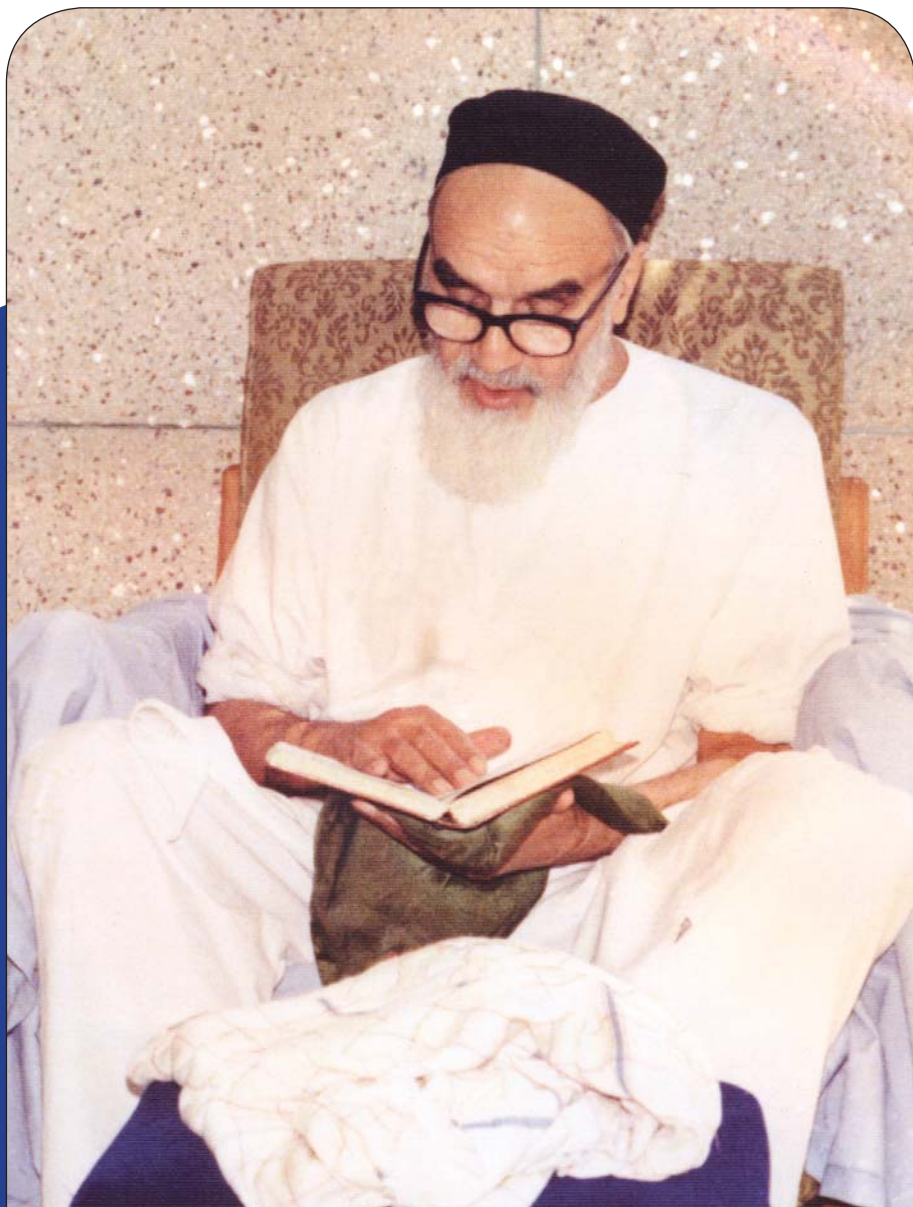
پس از این مقدمه کوتاه که خود در خور تفسیر و تفصیل است، به اندیشه‌های قرآنی حضرت امام (ره) می‌رسیم. برداشت‌های قرآنی ایشان را در ۱۲ محور یادآور می‌شوم که برخی از این‌ها را شخصاً در مجالس خصوصی شنیده‌ام و قسمتی را نیز، در درس مطرح نموده‌اند.

• **محور اول:** ایشان نزول قرآن را، واقع قرآن را، الفاظ موزون آن نمی‌دانستند؛ بلکه بر این مسئله تأکید داشتند که نزول قرآن و حقیقت آن، تنزل وجود است. قرآن، وجود عقلانی بسیطی دارد که در سیر نزولی خود، به وجود برخی تنزل می‌یابد و در مرحله سوم هنگامی که به وسیله جبرئیل تنزل می‌کند، این حقایق، در صورت الفاظ فصیح و بلیغ، بر قلب پیغمبر اکرم (ص) وارد می‌شود. این، حقیقت وحی است.

آن‌که در عالم بالا است، آن حقیقت والا «وَكِتَابٍ مُّشْطُورٍ»^(۴) دست ما کوتاه و خرما بر نخیل. اما پس از نزول، وجود برخی پیدا می‌کند و در مرحله نازل‌تر، وجود حسی می‌یابد. البته این یک نظریه‌ای است که قبل از ایشان هم در اسفار آمده است.

• **محور دوم:** ایشان نظریه معتزله درباره متکلم بودن خدا را که یکی از صفات خدا است، رد می‌کرد. معتزله معتقدند: متکلم بودن خدا به این است که این اصوات و الفاظ قرآنی را، در حجری یا شجری، نسبت به تورات، بر قلب پیامبر اکرم (ص) نازل می‌کند. اما امام (ره) می‌فرماید: این مسئله تدرج که در قرآن نازل است، نمی‌تواند محور متکلم بودن خدا باشد؛ چون متکلم بودن، صفت ذات است^(۵) و تدرج، در عالم حس است و شیء متدرج نمی‌تواند، مباحثاً، فعل الهی باشد. خدا از حرکت و تدرج و مسایل مشابه، منزّه است. این طبعاً به وسیله جنود الهی که همان جبرئیل امین است، بر قلب پیامبر (ص) نازل می‌شود و این ملاک تکلم نیست. بلکه ملاک تکلم چیز دیگری است.^(۶)

• **محور سوم:** ایشان معتقد بودند: قرآن، بطونی دارد. هر کسی لایه‌ای را درک کرده و پرده‌ای را عقب زده است. اما این که فردی بتواند همه لایه‌ها و پرده‌ها را کنار بزند، محیط برواق قرآن بشود، تاکنون نیامده است و شاید هم امکان‌پذیر نباشد؛ چون این



برداشت‌های قرآنی حضرت امام (ره)

در بیان آیت الله العظمی سبحانی

اشاره: امام، تجسم اعمال را در درس اخلاق و مباحث علمی، علاوه بر جنبه برهانی، بیشتر از قرآن استفاده می‌کرد. حاصل این بحث این است که اعمال ما در خارج، در نفس ما تأثیر می‌گذارد. طاعات ما ملکه‌ای را در ما ایجاد می‌کند، و این ملکات، در قالب صور مثالی، در بروز و در عالم آخرت قرین انسان است. این صور، گاهی بهیبه بوده و لذت بخش است و گاهی زجرآور بوده و موجب رنج عاصیان و گنه‌کاران می‌شود.

حمد نیز این مسئله را مؤکداً بیان می‌نمود.

• **محور پنجم:** حضرت امام (ره)، در اخلاقیات، بر روایات تکیه می‌کرد، ولی در عقاید و معارف، بر قرآن و ادعیه. از خودشان شنیدم که فرمود: هنگامی که جلسه اخلاقی را در فیضیه شروع کردم، خواستم کتاب احیاء العلوم غزالی را محور قرار دهم، یکی دو جلسه نگاه کردم، نپسندیدم. لذا به سراغ روایات ائمه معصومین (ع) رفتم و اخلاقیات را از روی روایات، بیان کردم. کتاب اربعین حدیث خلاصه این درس‌های اخلاقی است که در سال ۱۳۵۸ قمری به اتمام رسید. ایشان، ابتدا حدیثی را مطرح کرده، سپس آن را شرح می‌کرد. اما در مسایل اعتقادی، بیشتر بر قرآن و ادعیه‌ای که از آقا علی بن الحسین (ع) در اختیار است، تکیه می‌نمود.

فعل خدا است و فعل خدا، دریایی ناپیدا کرانه است. احاطه بر این دریا، کار یک فرد غیرمعصوم نیست، حتماً معصوم لازم دارد که همه پرده‌ها و بطن‌ها را درک کند. ایشان، آن روایاتی را که راجع به بطن قرآن است و این‌ها را تصحیح می‌کرد، واقع‌نما می‌دانست.

• **محور چهارم:** در حالی که مکتب ایشان، جزمی بود و مسایل اصولی را به صورت جزمی مطرح می‌کرد، حتی در معارف برهانی نیز، جازم بود ولی در تفسیر هیچ‌گاه از مکتب جزم، پیروی نمی‌کرد. عباراتی چون «احتمال است» «شاید این باشد»، فراوان بر زبان امام (ره) جاری بود. در این جا مسئله شک و تردید نیست. درکش را قبول داشت اما در نهایت، نسبت به مراد واقعی آیات، تردید داشت و لذا کلمه شاید و لعل را به کار می‌برد. در تفسیر

است که میلیاردها مسلمان، در طول قرن‌های متمادی تلاوت کرده و می‌کنند. در روایت نیز آمده است که: «کتاب واحد نزل من عند واحد» قرائت واحده است. کثرت قرائت، نظر قراء و اجتهاد قاریان است. استدلال ایشان این بود که بر این قرائت‌ها، حجت و دلیل می‌تراشند. در حالی که اگر واقعاً این قرائت‌ها منتسب به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله باشد، احتجاج و اقامه دلیل نمی‌خواهد. اقامه دلیل، بدین جهت است که این‌ها دور از مبدأ فیض بودند، صحابه متفرق شدند، خطوط قرآنی، رسم الخط قرآنی، رسم الخطی بود که قابلیت قرائت‌های مختلف را داشت. لذا هر کسی به نحوی خوانده است. ولی آن قرائتی که به روایت حفص است و از طریق عاصم از علی بن ابی طالب رضی الله عنه به ما رسیده است، حقیقت قرآنی است و بس. (۲۱)

• **محور دوازدهم:** امام، زمان و مکان را یکی از عوامل اجتهاد در استنباط مسایل فقهی می‌دانست. (۲۲) عده‌ای نیز تصور کردند که مراد ایشان این است که زمان و مکان در صلب احکام تصرف می‌کند. حاشا و کلا که نظر امام، این باشد؛ بلکه زمان و مکان، در مصادیق تصرف می‌کند. مصادق را عوض می‌کند یا سبب می‌شود که حکمی بر حکمی دیگر، بر اثر اولویت مقدم شود. این زمان و مکان، در تفسیر قرآن هم مؤثر است. ابن عباس می‌گوید: «القرآن یفسره الزمان» این آیه را ملاحظه فرمایید: «وَمَنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» (۲۳)

درباره این آیه، تفاسیر بحث‌ها دارند که این زوجین چیست؟ قدما می‌گفتند: مراد، صورت و هیولا است. برخی می‌گفتند: منظور، جوهر و عرض است. اما دانش هسته‌ای این حقیقت را برای ما کشف کرد. اگر «کل شیء» را به اتم که ریشه اشیا است، برگردانیم، در آن صورت، هر چیزی مزدوج است. در عین حال، این بیان علمی هم لایه‌ای از لایه‌های قرآن است، باید صبر کنیم و بینیم در آینده هم لایه دیگری دارد یا ندارد؟

باید عرض کنم خسارتی که از قطع تفسیر ایشان عارض شد، نمی‌توان جبران کرد. ایشان لایه خاصی از قرآن را مطرح می‌کردند و بحث‌های عرفانی را با حفظ حدود شرعی، بیان می‌کردند که فقط اشخاص مطلع، توان بهره‌گیری داشتند.

«وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا» (۲۴)



امام رضی الله عنه، در مسئله تحریف قرآن، فوق العاده حساس بود

و حتی کوچک‌ترین حدس و گمانی را

در این زمینه نمی‌پذیرفت و معتقد بود

غیرت مسلمانان مانع از آن است که کسی بتواند

در کبان مسلمین یعنی قرآن کریم

کوچک‌ترین خدشه‌ای وارد کند و یا دست ببرد.

متعلق امر اخذ شود یا نه؟ مثلاً بگویند: صل صلوٰة الظهر بقصد الامر. امام رضی الله عنه معتقد بود که: ما قصد الامر لازم نداریم. روح عبادت، قصد الامر نیست؛ روح عبادت، کار برای خدا است. (۲۶) مدرک این مطلب را نیز، این آیه می‌دانست: «قُلْ إِنَّمَا أَعْظَمُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلَىٰ شِئْنِي وَفَرَادَىٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُونَ مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ حِجَّةٍ» (۲۷) «قیام برای خدا و عمل برای خدا»؛ حقیقت عبادت، قصد الامر نیست؛ بلکه کار برای خدا و لوازم آن که از امر خدا هم غفلت کند.

• **محور نهم:** ایشان، در مسایل حرجی، برخلاف فقهای دیگر که معتقدند: اعمال حرجی، لزوم و وجوب را برمی‌دارد، اما مشروعیتش باقی است، معتقد بودند: عبادت حرجی، حرام است. (۲۸) مستند این دلیل، یک آیه و یک روایت است. آیه‌اش این است: «وَمَا جَعَلْ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» (۲۹) نفی جعل می‌کند، نفی تشریح می‌کند. می‌گوید من چنین چیزی را تشریح نکرده‌ام. ولی شما بر خدا تحمیل می‌کنید. مانند کسانی که وقتی پیامبر روزه را در سفر خورد، آن‌ها نخوردند و گفتند: «أفضل الأعمال أحمرها» و پیامبر نیز آن‌ها را گناهکار نامید «سماهم رسول الله عصاة» (۳۰)

• **محور دهم:** امام رضی الله عنه، در مسئله تحریف قرآن، فوق العاده حساس بود و حتی کوچک‌ترین حدس و گمانی را در این زمینه نمی‌پذیرفت و معتقد بود، غیرت مسلمانان مانع از آن است که کسی بتواند در کبان مسلمین یعنی قرآن کریم کوچک‌ترین خدشه‌ای وارد کند و یا دست ببرد.

• **محور یازدهم:** امام رضی الله عنه، تعدد قرائت را مجعول می‌دانست. در باب مسئله قرائت‌های قرآن، عده‌ای معتقدند: ما هفت قرائت مشهور و سه قرائت شاذ داریم و هر قاری نیز، دو راوی دارد (که موسوم به قراء سبعة یا عشرة هستند. بنابراین با احتساب راویان آن‌ها، بیست روایت از قرآن وجود دارد).

ایشان می‌فرماید: قرآن یک روایت بیش نیست، آن هم همین

ایشان، کراراً در مجلس درس، این حدیث را بیان می‌فرمود: روی عن علی بن الحسین رضی الله عنه: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ عَلَّمَ أَنَّهُ يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَقْوَامٌ مُتَعَمِّقُونَ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ وَأَيَّاتٌ مِنْ سُورَةِ حُدِيدٍ إِلَى قَوْلِهِ: وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ».

و دعوت به تحقیق و تفصیل و تأمل در سوره اخلاص و حدید می‌کرد. در حقیقت عقاید و معارف، در ۶ آیه سوره حدید به صورت واضح بیان شده است. این آیه را فراوان می‌خوانند: «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (۳۱) و آن را تشریح می‌کردند.

• **محور ششم:** امام رضی الله عنه می‌فرمودند: تسبیحات جهان، تسبیحات موجودات، جنبه رمزی ندارد، تشبیه نیست. واقعاً سراسر جهان، خدا را تسبیح گواست. (۳۲) ایشان معتقد بودند: در سراسر جهان؛ از عالم عقول گرفته تا عالم هیولا، سراسر علم و دانش و آگاهی است. (۳۳)

امام، بر این حقیقت، از دو راه استدلال می‌کرد: عقلی و قرآنی. بر اساس دلیل عقلی، می‌فرمود: اگر در یک مرحله‌ای از مراحل وجود، کمالی پیدا شد، این کمال باید در تمام مراحل باشد؛ مثلاً آگاهی انسان باید در تمام مراحل وجود باشد؛ چراکه بر اثر وحدت حقیقت وجود، این آگاهی سیلان دارد. این کمال یا مربوط به وجود است یا عدم و یا ماهیت؛ عدم که چیزی نیست. ماهیت نیز کمال خود را از وجود می‌گیرد، پس این شعور مربوط به وجود است و وجود، حقیقت واحده است و باید با حفظ حقیقت واحده، اثر ویژه وجود حتی در مرحله خاک و جماد و درخت تجلی داشته باشد. (۳۴) بنابراین، تسبیح این‌ها آگاهانه است. امام رضی الله عنه، برخی آیات را بیشتر می‌خواند از جمله: «تَسْبِيحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنَّ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْبِيحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ خَلِيفًا غُفُورًا» (۳۵)

بنابراین، از این آیه، سیلان علم را در تمام مراحل وجود؛ حتی مرحله جماد، استنباط و استفاده می‌کرد و برای همه موجودات نوعی شعور، درک و آگاهی البته در حد وجودشان، قائل بود؛ هر چه وجود کامل‌تر، آگاه‌تر و هر چه ناقص‌تر، آگاهی کم‌تر می‌شود.

• **محور هفتم:** امام رضی الله عنه، تجسم اعمال را در درس اخلاق و مباحث علمی، علاوه بر جنبه برهانی، بیشتر از قرآن استفاده می‌کرد. حاصل این بحث این است که اعمال ما در خارج، در نفس ما تأثیر می‌گذارد. طاعات ما ملکه‌ای را در ما ایجاد می‌کند، و این ملکات، در قالب صور مثالی، در برزخ و در عالم آخرت قرین انسان است. این صور، گاهی بهیبه بوده و لذت بخش است و گاهی نیز زجرآور بوده و موجب رنج عاصیان و گنه‌کاران می‌شود. آیات را تلاوت می‌کرد: «يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحَضَّرًا» (۳۶) «يَوْمَ يُخْمِسُ عَلَيْهَا فِي نَارٍ جَهَنَّمَ فُتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (۳۷)

این طلا و نقره، تابع محیط خود، دو نوع واقعیت دارند: در این جهان، به صورت طلاهای عقل بر و در جهان دیگر، به صورت آتش.

حضرت امام، در مباحث اخلاقی، آن‌چنان سخن می‌گفت که انسان، از دنیا سیر می‌شد. امام، در باب حضور اعمال در روز رستاخیز، این دو آیه را کراراً می‌خواندند: «يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحَضَّرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا» (۳۸)

عمل، دو وجود دارد؛ یک وجود دنیوی که به صورت نماز و روزه یا کارهای خلاف دیده می‌شود و وجود اخروی که انسان با دیدن آن یا خوشحال می‌شود یا بدحال.

آیه دوم که آن را بیش‌تر می‌خواند: «وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظُنُّمْ رَبُّكَ أَخْدًا» (۳۹)

ایشان، حضور را از راه تجسم اعمال مطرح می‌کرد. بخشی از این مطالب را در تهذیب‌الاصول در بحث ثواب و عقاب که آیا مقدمه ثواب، عقاب دارد؟ آورده‌ام. تجسم عمل نیز منحصر در کیفر و پاداش نیست. کیفر و پاداش، بخشی از تجسم اعمال است.

• **محور هشتم:** اصولی‌ها درباره قصد الامر بحث‌های مفصلی دارند و می‌گویند آیا قصد الامر می‌تواند در

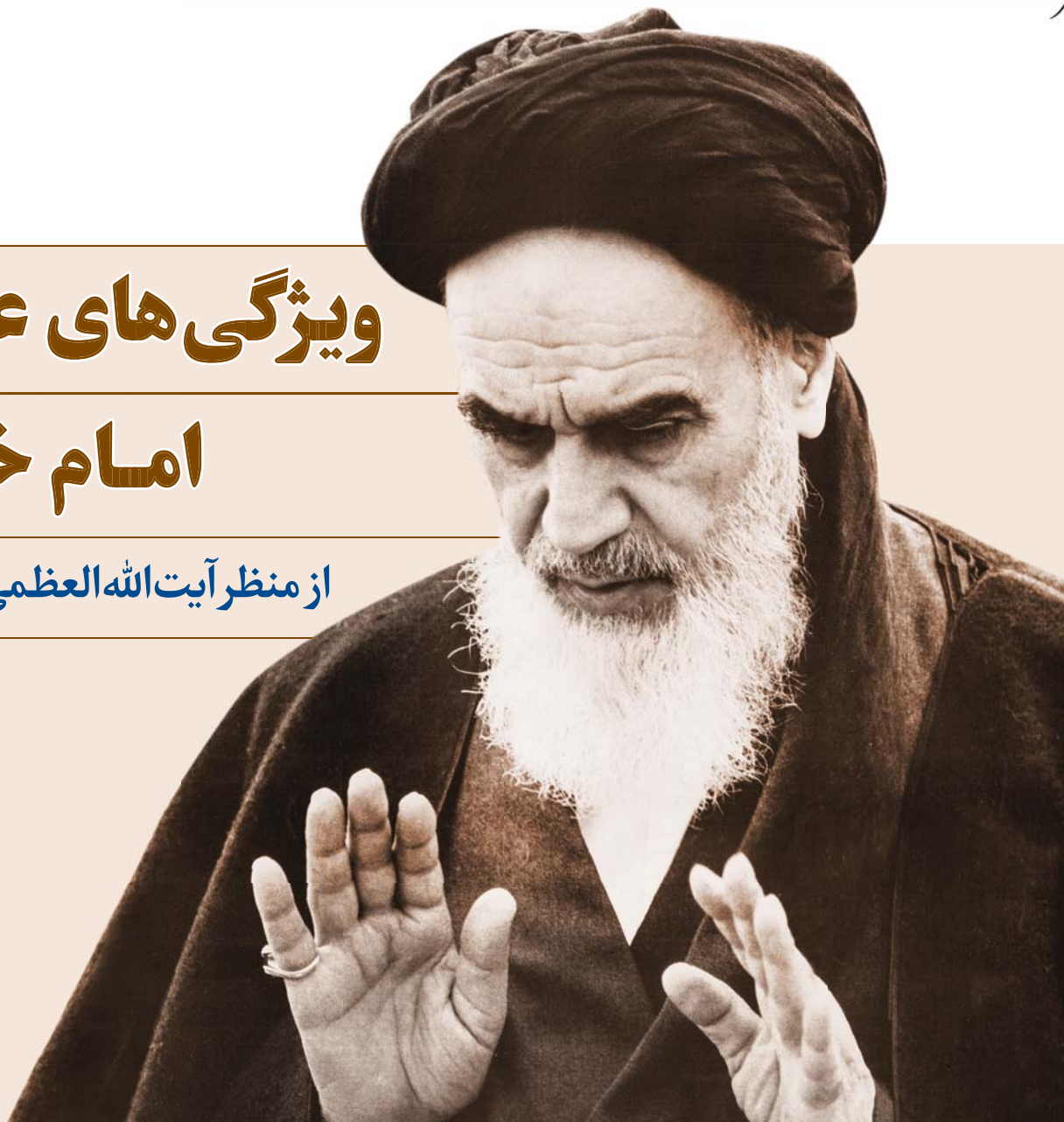
سخنرانی آیت‌الله العظمی سبحانی

در همایش اندیشه‌های قرآنی امام خمینی رضی الله عنه

ویژگی‌های عرفانی

امام خمینی (ره)

از منظر آیت‌الله العظمی جوادی آملی



امام (ره) خصوصیتی داشتند که در دیگر عارفان کمتر بود. البته دیگر عارفان نیز خصوصیتی داشتند که در ایشان فرصت ظهور و بروز پیدا نکرد. هر یک از عرفا مظهر اسمی از اسماء‌الله هستند. کاری که دیگران کرده‌اند، این است که کتاب‌های مبسوطی در این زمینه نوشته‌اند، امام فرصت این کار را پیدا نکردند، اما نوشته‌های دیگران را از علم به عین و از گوش به آغوش آوردند؛ چیزی که نهایت سعی و تلاش دیگران بود. خصوصیت ممتاز ایشان این بود که اولاً ایشان در سیره و سنت‌شان بین «اخلاق» و «عرفان» کاملاً فرق گذاشتند. فرق اخلاق و عرفان این نیست که یکی پویاست و دیگری غیرپویا. اخلاق در مرحله خیلی نازل است و عرفان در اوج قرار دارد و بین اخلاق و عرفان، «فلسفه» فاصله است. اصلاً نباید گفت بین اخلاق و عرفان چه تفاوتی هست تا بگوییم یکی پویاست و دیگری غیرپویا. این‌ها قابل قیاس نیستند، دو کلی‌اند.

• تفاوت اخلاق و عرفان

«اخلاق» این است که انسان سعی کند آدم خوبی بشود، زاهد بشود، اهل بهشت بشود، عادل بشود، باتقوا بشود و از طریق فهم همه فضایل نفسانی که در کتاب‌های اخلاق آمده است و عمل به آن‌ها، سرانجام یک انسان وارسته به تمام معنا بشود. اما در «عرفان» چنین کسی تازه در پله اول است، او نمی‌خواهد آدم خوبی بشود، آدم خوب شده است. او می‌خواهد بهشت را ببیند. آن کجا و این کجا! آن یک چیز است و این یک چیز دیگر. اگر کسی همه فضایل را جمع کرد و به درجات عالیّه تقوا و عدالت رسید و در همه ملکات فاضله ممتاز شد، شاگرد عرفان است. عرفان معنایش این نیست که آدم زحمت بکشد که آدم خوبی بشود، عرفان با «شهود» کار دارد.

در عرفان، ترس از جهنم یا اشتیاق به بهشت و اشتیاق به لقاءالله مطرح نیست؛ این‌ها در

اخلاق مطرح است. عارف می‌خواهد بگوید: بله، من هم دلیل‌های فراوانی دارم که جهنم را ببینم. می‌خواهم بهشت را ببینم، می‌خواهم لقاءالله را درک کنم. آن بزرگواری که گفته است: خود هنردان، دیدن آتش عیان نی‌گپ دل علی‌النار دُخان یعنی کسی که در فضایل اخلاقی کار می‌کند، گپ می‌زند، حرف می‌زند؛ چون استدلال می‌کند که طبق دلیل حکمت، طبق دلیل عدالت، طبق فلان ادله، طبق ظاهر احادیث، طبق این برهان عقلی، طبق این برهان نقلی جهنم هست، بهشت هم هست. این گپ می‌زند؛ برای این‌که می‌گوید: از این دود می‌توان پی برد که آتش هست؛ دل علی‌النار دُخان. هنر، آن است که آدم آتش را ببیند.

در مورد مبدأ این‌طور است، در مورد معاد این‌طور است، در مورد وحی و نبوت این‌طور است. همه حرف‌هایی که در کتاب‌های

اخلاقی است، در حد استدلال است و مفهوم است و برهان؛ یا عقلی، یا نقلی و مانند آن. «اخلاق» جزء علوم جزئی بوده و زیرمجموعه فلسفه است. اخلاق درباره تهذیب نفس است. اصل این‌که نفس موجود است، نفس مجرد است و... رافلسفه تبیین می‌کند، بعد به اخلاق می‌دهد تا درباره عوارض و اوضاع عقل و نفس بحث کند.

کسی که فن اخلاق می‌نگارد، موضوع و بسیاری از مبادی آن رافلسفه می‌گیرد. چون این علم جزئی است و نه کلی. زیرمجموعه فلسفه است. تحت اشراف آن است و در تحصیل موضوع و بسیاری از مبادی اساسی و امدار فلسفه است. بعد از این‌که در فلسفه ثابت شد نفس موجود است و مجرد است و شئون علمی و عملی دارد، آن‌گاه در فن اخلاق بحث می‌شود که «فضیلت نفس» چیست، راه تحصیلش کدام است؟ و رذیلتش چیست، راه درمانش

کدام است؟ بنابراین اخلاق زیرمجموعه فلسفه است، و فلسفه زیرمجموعه عرفان. موضوع آن، یک هویت مقسمی است، موضوع این، یک وجود بشرط لای از تخصص طبیعی و تخصص ریاضی، تخصص منطقی و تخصص اخلاقی است که سایه افکن بر فلسفه است.

چنان‌که عرفان به دو بخش «عرفان نظری» و «عرفان عملی» تقسیم می‌شود، اخلاق هم به دو بخش تقسیم می‌شود: اخلاق نظری که کارهای نظری در زمینه اخلاق است؛ مثل احیاءالعلوم غزالی و محجّه‌البیضاء فیض کاشانی و اخلاق سیروسلوک اخلاقی است.

بنابراین اخلاق زیرمجموعه فلسفه است؛ اما عرفان، فوق فلسفه است. در سیروسلوک اخلاقی و عرفانی یکی می‌کوشد، آدم خوبی بشود، اهل بهشت بشود، یکی می‌کوشد جهنم نرود، یکی می‌کوشد این‌جا که هست، جهنم را ببیند. آن‌هایی که برابر «خطبه متقین» حضرت

مرحله ایمان است که خدای ناکرده انسان اگر از این مرحله سقوط کند، دیگر مؤمن نیست.

• مصداق یؤمنون بالشهاد

این که قرآن فرمود: «یؤمنون بالغیب»، این بیان حداقل است، نه معیار کمال؛ یعنی از این حداقل مگذرید، وگرنه آن که فرمود: «لو کشف الغطاء ما ازدت یقیناً» که ایمان به شهادت دارد، ایمان به غیب ندارد. او با بهشت همراه است، او جهنم را از نزدیک می‌بیند؛ چون خودش «قسم الجنه و النار» است و امام جزء مراحل یؤمنون بالشهاد بود. بنابراین از مرگ هراسی نداشت. اغلب ما عاقلانه سخن می‌گوییم، وهمانه (با وهم) کار می‌کنیم. الان اگر یک مرده را در یک اتاق تاریک بگذارند و به کسی بگویند: «شب پیش او بخواب»، برهان عقلی خوب اقامه می‌کند، در آن زمینه ممکن است مقاله‌ای بنویسد که مرده، مرده است و دیگر کاری با آدم ندارد. استدلال که می‌کند، می‌بیند بله همراه است، اما اگر بگوید: حالا شب پیش او بخواب، می‌ترسد.

این توهمانه عمل کردن و عاقلانه سخن گفتن دأب خیلی از ماهاست. اما ایشان عاقلانه عمل می‌کرد و عقلی که ذات اقدس اله به او داده بوده به حول و قوه عقل الهی، کان یقوم و یقعد، نه مثل ما که با عقل حرف می‌زنیم، اما فی الوهم اقوم و اقعده می‌گوییم؛ چون او بمعزل عن تقیه الموت بود، هراسی نداشت. ایشان وقتی هراس نداشتند، «شرح صدر» دارد؛ چون انسانی که می‌ترسد، غمگین می‌شود. غم را که غم گفته‌اند، برای این است که مثل ابن، مثل غمام، فضای دل را می‌بندد و نمی‌گذارد آن شمس اندیشه‌ها، فضای ذهن را روشن کند. آدم غمگین، غمام زده است؛ بنابراین وجود او را آفتاب نمی‌گیرد. انسان هراسناک، غمگین است. انسان غمگین زیر غمام و ابر به سر می‌برد و دیگر شمس و عقل و عرفان... شرح صدر به او نمی‌دهد؛ چون بر او نمی‌تابد، لذا در اندیشه‌هایش لرزان است.

امام این چنین نبود، شفاف بود، با شرح صدر این کار را می‌کرد. وجود مبارک موسی علیه السلام و هارون علیه السلام که درخواست شرح صدر می‌کردند: «رب اشرح لی صدری و یسر لی امری»، به همین مناسبت بوده. ایشان هم چون شرح صدر داشتند، باورش شده بود که این راه حق است و باورش شده بود که این کار را برای رضای خدا می‌کند و باورش شده بود که کاری را که خدا به عهده می‌گیرد، شکست در آن راه ندارد. بنابراین چون از مرگ نمی‌ترسید، از مبادی مرگ هم نمی‌ترسید، از مؤخرات مرگ هم نمی‌ترسید.

بعضی از امور هستند که جزء مبادی مرگ‌اند؛ فلان حادثه اگر پیش بیاید، به مرگ منتهی می‌شود. بعضی از امور جزء مؤخرات و لوازم مرگ‌اند که اگر انسان مرد، فلان حادثه پیش می‌آید. کسی که از مرگ هراسی ندارد، نه از مبادی قبل از مرگ می‌ترسد، نه از پیامدهای بعد از مرگ. این خصوصیت ایشان بارز بود. در مبارزه‌ها کسی موفق است که به بحث‌های علمی مبرز باشد، وگرنه صرف مبارزه در عمل بدون مبرز بودن در علم، کار را به جایی نمی‌رساند. ایشان دستش در علوم نقلی پر بود، مبرز در علم بود، مجتهد مسلم بود، فقیه نامی و اصولی بود و هر چه دیگران داشتند، او داشت و با مبرز بودن علمی فتوا می‌داد.

مبارز بودن از آن جهت که و هو بمعزل عن تقیه الموت، تأمین کرده است، با درس و بحث حاصل نمی‌شود. این، هنراست که در کتاب و کتیبه نیست. الان غالب ما با آن که در بخش‌های ادبی اوزان شعر را خوانده‌ایم که مثلاً «فاعلات فاعلات» چیست و «فَعُول فَعُول» چیست، اما شاعر نیستیم. شعر هنر است. هم چنین کم و بیش خطاطان به ما آموختند که اگر بخواهید مثلاً این حرف را بنویسید، راهش این است که چگونه قلم در دست بگیرید و چگونه آن حرف را بنویسید؛ ولی غالب ما خطاط نیستیم. آن هنراست. آیات جهاد، روایت جهاد، فضیلت جهاد، «فَضَلَ اللهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ» را خیلی از اساتید برای ما گفتند، اما اغلب ما مبارز نشدیم. آن هنر چیز دیگر است. کم نبودند عارفانی که کتاب‌های عرفانی تدریس می‌کردند، اما بمعزل عن تقیه الموت نبودند؛ در عرفان نظری صاحب نظر بودند، شاید کتاب‌های زیادی هم نوشتند، اما آن هنر را که: «خود هنر بین دیدن آتش عیان * نی گپ دل علی النار الدخان» نصیب هر کسی نیست.



اصلی‌ترین راه برای این که انسان بتواند به آن مقام عرفان برسد و ببیند، باید از این خصوصیت‌ها برهد؛ یعنی از خصوصیت‌های بدنی برهد.
ما هر کدام یک رؤیای صادقی داریم، یا از دیگران شنیده‌ایم. در رؤیای صادق، انسان با این چشم فیزیکی یا گوش فیزیکی چیزی را نمی‌شنود و نمی‌بیند.
این‌ها را می‌گذارد کنار و با چشم و گوش دیگر سفر می‌کند. عارف با موت ارادی این‌ها را می‌گذارد کنار و توانایی آن را دارد که برای خودش یک حالت منامیه درست کند. حالت «منامیه» این است که انسان بیدار است، اما در عین حال که بیدار است چیزهایی را می‌بیند که دیگران نمی‌بینند و اگر چشمش را ببندد، باز هم می‌بیند.

هراسی نداشت، چنین می‌شود. در انجام وظیفه، آن چه جلوی دیگران را می‌گرفت و می‌گیرد، همان ترس از مرگ است. بنده در همان بحبوحه قیام ایشان، رفتم خدمت یکی از مراجع که از اساتید من هم بودند. دیدم «یحار» مرحوم علامه مجلسی را باز کرده‌اند و مشغول مطالعه بحث تقیه هستند. او گرچه ممکن بود بحثی از جهاد و مبارزه و فداکاری مطرح کند، ولی حرف جهاد را می‌زد و فکر تقیه در ذهنش بود. اما امام علیه السلام حرف جهاد را می‌زد، فکر جهاد را می‌کرد و قلبش برای جهاد می‌تپید. این خصوصیت را داشت. این هنراست. دیدن نار تمثیل است که مولانا گفته است، تعیین که نیست؛ «خود هنردان دیدن مرگ عیان»، خود هنردان دیدن بهشت عیان، خود هنردان دیدن جهنم عیان، خود هنردان دیدن غیب عیان.

امام در بخشی از معارف اسلامی جزء یؤمنون بالغیب نبود، جزء «یؤمنون بالشهاد» بود. ما نوعاً جزء مؤمنان بالغیب هستیم؛ یعنی به جهنم ایمان داریم، به بهشت ایمان داریم و به جمیع ما جاء به الوحي ایمان داریم؛ اما همه این‌ها برای ما ایمان به غیب است. جهنم را که ندیده‌ایم، به ما گفتند: «جهنمی هست»، گفتیم: «آمانا و سلقتنا؛ بهشتی هست»، گفتیم: «اعتقدنا و صدقتنا. ایمان ما، ایمان به غیب است و این ضعیف‌ترین

امیر علیه السلام: «هُم وَ الْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا»، وقتی که شرط تقوا را تحصیل کردند، تازه به مقام «کان» می‌رسند، نه مقام «ان» که مقام «کان» مقام احسان است. مقام احسان این است که: «اعبدالله کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک». این مقام کان است؛ گویا آدم آتش جهنم را می‌بیند، گویا بهشت را می‌بیند و گویا به لقاء الله بار می‌یابد؛ اما مقام عرفان مقام «ان» است؛ همان طور که حضرت امیر علیه السلام فرمود: «ما کنت اعبداً رباً لم ازه» و ایشان از آن رو غایت آمال العارفین است که شهود تام را طلب می‌کند. پس مرز اخلاق کاملاً پایین است، فلسفه در حد وسط است و مرز عرفان در اوج است. اخلاق نظری است، فلسفه نظری است و بالائی آن عرفان نظری است. اخلاق عملی پایین است و عرفان عملی بالا.

• راه رسیدن به مقام عرفان

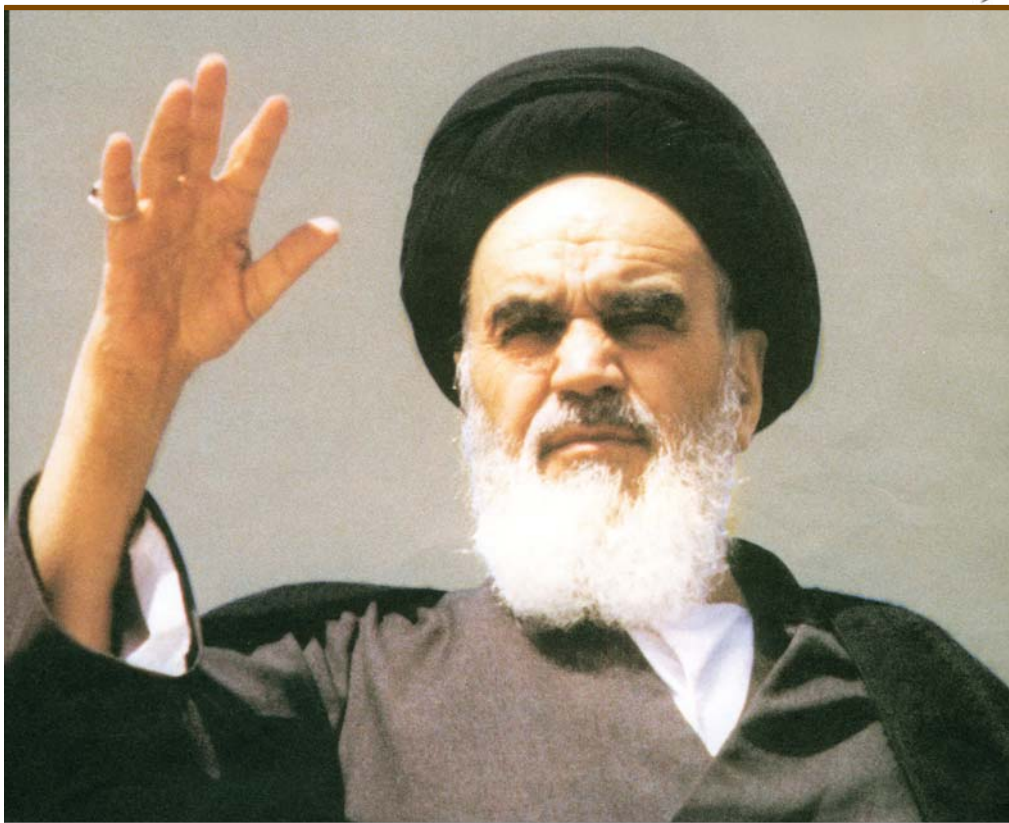
مطلب دوم آن است که اصلی‌ترین راه برای این که انسان بتواند به آن مقام عرفان برسد و ببیند، باید از این خصوصیت‌ها برهد؛ یعنی از خصوصیت‌های بدنی برهد. ما هر کدام یک رؤیای صادقی داریم، یا از دیگران شنیده‌ایم. در رؤیای صادق، انسان با این چشم فیزیکی یا گوش فیزیکی چیزی را نمی‌شنود و نمی‌بیند. این‌ها را می‌گذارد کنار و با چشم و گوش دیگر سفر می‌کند. عارف با موت ارادی این‌ها را می‌گذارد کنار و توانایی آن را دارد که برای خودش یک حالت منامیه درست کند. حالت «منامیه» این است که انسان بیدار است، اما در عین حال که بیدار است، چیزهایی را می‌بیند که دیگران نمی‌بینند و اگر چشمش را ببندد، باز هم می‌بیند.

سیدنا الاستاد، مرحوم علامه طباطبایی می‌فرمودند: این حالاتی که برای وجود مبارک سیدالشهدا علیه السلام در راه پیش آمد، غالباً حالت منامیه بود، نه این که نوم باشند. نه این که وجود مبارک سیدالشهدا خوابید و خواب دید که این قافله می‌رود و مرگ به دنبال آن‌ها، بعد استرجاع فرموده باشد! این طور نیست، بلکه همان حالت منامیه بود که بعد علی بن الحسین علیه السلام فرمود: «چرا استرجاع می‌کنید: او لَسْنَا عَلَى الْحَقِّ؟» یا در عصر تاسوعا آن طور بود، یا صبح عاشورا آن طور بود؛ مثلاً دید که وجود مبارک پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: تو فردا شب مهمانی مایی. غالباً این‌ها حالت‌های منامیه بود، نه این که خواب بود و خواب دید.

عارف، کسی است که بتواند با موت ارادی بر بدن مسلط بشود. وقتی که این چنین شد، مرگ طبیعی را تجربه کرده است. وقتی که مرگ طبیعی برایش تجربه شد، آن وقت آن سخن بلند مرحوم بوعلی در نمط نهم «اشارات» خوب روشن می‌شود که: «عارف هش است و بیش است و شجاع است، کیف و هو بمعزل عن تقیه الموت؟» استاد ما مرحوم آقای شعرانی می‌فرمودند: «عبارت‌های مرحوم ابن سینا شبیه نصوص است، روایت است؛ مخصوصاً آن نمط نهم و دهم اشارات.» بعد معلوم شد این سخن مرحوم خواجه نصیر است در اول «منطقیات اشارات» که: «ابن سینا عباراتی دارد، جواهری دارد، فصوصی دارد و نصوصی که عبارات ایشان مثل نگین است، مثل گوهری است که شبیه روایات است.» این سخن خواجه نصیر در وصف عبارات مرحوم بوعلی است. او در «مقامات العارفین» اشارات در مورد عارف می‌گوید: «هش بش بنام و هو شجاع و کیف لا؟ و هو بمعزل عن تقیه الموت.» عارف از موت تقیه‌ای ندارد.

• تجربه مرگ ارادی

خصوصیت بارز امام علیه السلام این بود که از مرگ نمی‌ترسید؛ چون مرگ ارادی را تجربه کرده بود. وقتی مرگ ارادی را تجربه کرده بود، وقتی که ترس از مرگ نباشد، انسان چیزی کم نمی‌آورد و بقیه مسایل برای او حل است. از این رو در مورد تبعیدشان بعد از واقعه ۱۵ خرداد می‌فرمودند: این‌ها می‌ترسیدند، من نمی‌ترسیدم. هم چنین در واقعه ۲۵ شوال که عوامل رژیم پهلوی بعضی از طلاب را مجروح کردند و بعضی را به شهادت رساندند، بسیاری از آقایان ترسیدند و گفتند: «وقت تقیه است» و ساکت شدند، اعلامیه امام در فردای آن روز که در آن خطاب به رژیم فرمودند: «شماروی مغول را سفید کردید!» کسی که از مرگ نترسد، چنین آثاری دارد کسی از مرگ طبیعی نمی‌ترسد بلکه بالاتر از تجربه کرده باشد آن مرگ ارادی است. انسان وقتی امیالش را امانه کند، متحرک بالهواء نباشد، متحرک بالهوس نباشد، متحرک بالمیل نباشد، بلکه متحرک بالولایه باشد، از مرگ هراسی ندارد. وقتی که از مرگ



نقش احیاگرانه حضرت امام (ره) در حکومت اسلامی

فقه شیعه و جهان اسلام

آیت الله مصباح یزدی

وقتی حاکم از قدرت حکومتی و ولایی خود استفاده نموده و دستوری می دهد، ممکن است کسانی فکر کنند که منشأ آن از اسلام نبوده و مسئله جدیدی است. اما اسلام این مسئله را پیش بینی کرده و چنین حقی را برای حاکم در نظر گرفته است و اگر تا به حال اعمال نمی شده، به خاطر نداشتن موضوع بوده است. امروز اگر حکومت اسلامی فردی را به عنوان حاکم انتخاب می کند؛ او باید از حقی که خداوند به او داده استفاده نموده و در راه تشخیص مصالح و مفاسدی که در چهار چوب شرایط خاص زمان و مکان شکل می گیرد احکامی را صادر نماید.

ه حکومت اسلامی ایران اولین حکومت در جهان اسلام است که فقها رهبری جامعه اسلامی را به عهده گرفته اند. بالطبع با تشکیل حکومت در ایران مسائلی جدیدی هم به وجود آمده است. به نظر شما عمده ترین این مسایل کدامند؟

• وقتی صحبت از مسائلی جدید می کنیم ممکن است سه معنا اراده شود: یکی آن دسته از مسائلی فقهی که قبلاً هم وجود داشته ولی - به دلایلی که در گذشته ذکر کردم - متروک مانده و بحث از آن ها، مسئله جدیدی تلقی می شود. حکومت اسلامی هم چون یک نمونه جدیدی در جهان است، لذا بحث آن هم جدید خواهد بود.

دسته دیگر از مسائلی، موضوعات اجتماعی جدیدی هستند که در اثر پیچیده شدن روابط اجتماعی مطرح می شوند. در مسائلی سیاسی نیز - همانند موضوعات مستحدثه ای که در فقه هم به آن ها پرداخته شده است - مواردی وجود دارد که اگر بخواهد سیاست اسلامی اجرا گردد، طبیعتاً مسائلی مطرح می شود که در زمان پیامبر اکرم (ص) و ائمه اطهار (ع) نیز موضوعیت نداشته اند و علت آن هم پیچیده تر شدن دائمی روابط اجتماعی است. با کثرت جمعیت و پیوندهایی که بین شهرها، کشورها و مناطق به وجود آمده، جهان تدریجاً می تواند - به قول معروف - به صورت

در نظر بگیرد.

فردی که در این دسته از مسائلی با دسته اول این است که مسائلی دسته اول را فقها می توانستند مطرح کنند، منتهی چون مورد حاجت نبود از طرح آن خودداری کردند. ولی مسائلی دسته دوم در آن تاریخ موضوع نداشتند تا مورد بحث قرار گیرند. کسی چه می دانست که روزی هواپیما و فضاپیما اختراع می شود و باید برای آن ها قوانین وضع کرد.

یک قسم دیگر از مسائلی جدید، مسائلی است که نمونه آن در گذشته هم بوده ولی شکل خاص و توضیحات و لوازمش در آن زمان وجود نداشته است و آن احکام حکومتی و سلطانی است. اصل احکام حکومتی و سلطانی از صدر اسلام و از زمان تشکیل جامعه اسلامی وجود داشته اما مصادیق آن ساده بوده است.

اصل این که حاکم در مواردی می تواند با توجه به اصول و مبانی فقه اسلامی و مصالح و مفاسدی که شارع در نظر دارد، احکام حکومتی را با ویژگی های آن - از جمله موقتی بودن آن از نظر زمان و مکان - وضع و اعمال فرماید وجود داشته؛ ولی نیازی به سیستم های اجرایی فعلی نبوده است. از این رو می توان گفت که قبلاً هم احکام حکومتی بوده و کم و بیش مورد بحث قرار گرفته است؛ ولی امروز نمونه های بیشتر، وسیع تر و دقیق تری مطرح شده که به نظر بسیاری از افراد، از مسائلی جدید محسوب می شود. وقتی حاکم از قدرت حکومتی و ولایی خود استفاده نموده و دستوری می دهد، ممکن است کسانی فکر کنند که منشأ آن از اسلام نبوده و مسئله جدیدی است. اما اسلام این مسئله را پیش بینی کرده و چنین حقی را برای حاکم در نظر گرفته است و اگر تا به حال اعمال نمی شده، به خاطر نداشتن موضوع بوده است. امروز اگر حکومت اسلامی فردی را به عنوان حاکم انتخاب می کند؛ او باید از حقی که خداوند به او داده استفاده نموده و در راه تشخیص مصالح و مفاسدی که در چهار چوب شرایط خاص زمان و مکان شکل می گیرد احکامی را صادر نماید.

ما امروز با هر سه قسم مسائلی جدید مواجه هستیم. مسائلی فقهی که می توانست مورد بحث قرار بگیرد و متروک مانده بود، امروز از مسائلی جدید تلقی می شود؛ مسائلی با موضوعات مستحدثه که بر اثر پیچیدگی روابط اجتماعی و یا اختراع وسایل، جدید تلقی می شود و احتیاج به احکام حکومتی دارد.

فردی که در این دسته از مسائلی با دسته اول این است که مسائلی دسته اول را فقها می توانستند از باب فقهات و احکام اولیه - اولیه در مقابل احکام سلطانی و ولایی، نه در مقابل عناوین ثانویه ای که در فقه است - تصمیم بگیرند ولی در قسم سوم فقط حاکم است که تصمیم می گیرد. ویژگی قسم سوم برخلاف دو قسم دیگر که صدور «فتوا» بود - این است که حاکم «حکم» می دهد. نمونه آن هم سابقاً بوده، اما مصادیق جدیدی پیدا کرده است و حاکم باید به خاطر شرایط خاص زمانی و مکانی، حکم های جدیدی صادر کند. این همان ولایت است و اگر بخواهیم ولایت را به معنای خاص آن در نظر بگیریم، مصادیق روشنش همین ها است؛ یعنی اعمال ولایت کردن و حکم ولایتی و حکومتی صادر نمودن. هر چند این ها غیر از فتوا است اما مبتنی بر فتوای ولی فقیه است و این احکام برای فقهای دیگر هم لازم الرعایه است. فرق آن با احکام سابق این است که در احکام سابق، فقها می توانستند طبق فتوای خودشان عمل کنند. ولی در این احکام، وقتی ولی فقیه حکم صادر می کند، نه تنها مخالفت با حاکم برای سایر فقها جایز نیست بلکه اطاعت از آن هم واجب است؛ حتی کسانی که خود را اعلم می دانند باید از احکام حکومتی ولی اطاعت کنند.

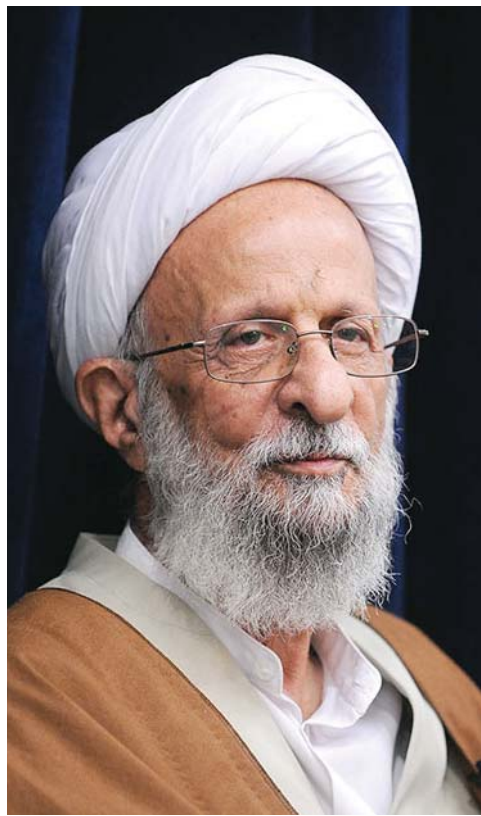
از میان اشخاصی که صلاحیت پذیرفتن ولایت بر مردم را دارند، اولویت با کسی است که در میان مردم مقبولیت بیشتری داشته باشد. در قانون اساسی نیز در مورد اولویت های انتخابی ولی فقیه مقبولیت عام ذکر شده است؛ زیرا وقتی مردم به کسی بیشتر علاقه دارند، بهتر از او اطاعت نموده و حرفش را بهتر می شنوند. در این صورت خواسته های مردم تأمین شده و اختلافات کمتر می شود. پس در این جا مردم می توانند در انتخاب «احد الولیین»؛ نقش داشته باشند یا از میان چند کاندیدا که در عرض هم هستند یکی را انتخاب کنند.

نقش دیگر مردم، نقش غیر مستقیم آن ها در تعیین ولی فقیه است. مردم نمایندگان خود را به مجلس خبرگان می فرستند و

ولایت فقیه یک گرایش در فقه است. چون در گذشته فقها به سبب ناامیدی از تحقق حکومت اسلامی روی این مسئله کار نکرده بودند، مسئله ولایت را فقط در حد ضرورت پذیرفته و اختیارات محدودی را برای فقیه قائل بودند در حد چیزهایی که اگر اعمال نمی شد مصالح جامعه تهدید شده و نظم اجتماع به هم می خورد. در زمان طاغوت، حضرت امام فرمودند ولایتی را که ما برای فقیه می گوئیم، فقط مختص امور یا موارد اضطراری نیست. اگر امام معصوم حکومت می کرد، چه اندازه می توانست در امور حکومتی دخالت کند؟ در مورد فقیه نیز همین مقدار صادق است؛ البته استثنایی دارد که مربوط به مختصات امام معصوم می شود. در بقیه موارد، فقیه هم چون امام معصوم حق اعمال ولایت دارد و معنی ولایت مطلقه هم همین است، نه آن مفهومی که فقط مختص خدا باشد.

کسانی می خواهند مفاهیم را عوض کرده، فضا را آلوده کنند تفسیرهای غلطی از این تعبیر می نمایند تا مردم را از مسئله ولایت و ولایت مطلقه بی زار کنند. ما این حق را برای هیچ کس - حتی شخص پیامبر اکرم - قائل نیستیم که بتواند حکم قطعی خدا را عوض کند؛ چرا که «ولو تقول علينا بعض الاقوال لاخذنا منه باليمين ثم لقطعنا منه الوتين»؛ اگر یک کلمه از وحی الهی را جابه جا کند، خداوند او را به بدترین و سخت ترین وجه مؤاخذة خواهد نمود. چه کسی جرأت می کند بر خلاف خواست خدا حکم نماید؟

ما احکامی در متن کتاب و سنت داریم؛ مثل قاعده عسرو حرج، در قرآن آمده است: «ما جعل عليكم في الدين من حرج». هر چند این حکم بعضی مواقع برخلاف احکام اولیه اسلام است، اما چون مبنا دارد، در کتب فقهی ذکر شده و فقیه هم با استناد به این قاعده، حکم ثانوی صادر می کند. این قاعده ممکن است در مورد نماز، وضو و طهارت هم باشد. یعنی کسانی که مریض هستند، مشمول قاعده عسرو حرج قرار گرفته و حکم موارد مذکور از آن ها برداشته می شود. هم چنین قواعد و اصول دیگری داریم. عده ای می گویند معنی ولایت فقیه یعنی اسلام بی اسلام، و ولی فقیه هر چه خواست، نام همان را اسلام می گذارند. این سخن، کفر است. در این صورت آن اسلامی که ما از آن طرفداری می کنیم کدام است؟! یک معنای ولایت فقیه، همان است که بعضی از فقها اعتقاد دارند و آن این که فقیه در زمینه های خاص و محدودی اعمال ولایت دارد نه در همه زمینه ها. برخلاف امام معصوم - مقابل این عقیده، نظر فقهایی است که معتقدند فقیه هم مانند امام معصوم در همه موارد حق ولایت دارد مگر در مواردی که - برحسب دلیل - از مختصات امام معصوم است. در جایی که فقیه طبق شرایط زمانی و مکانی حکم یا فتاوی صادر می کند، بر اساس قواعد اسلامی است که منشأ عقلی یا نقلی دارد. عقل یکی از ادله فقه است. فقیه بر اساس حکم عقل، حکم شرعی را کشف می کند. اگر آن حکم شرعی مورد اختلاف باشد؛ یعنی دیگران به آن توجه ننموده، یا او اهمیت موضوع را بیشتر درک کرده باشد، به صدور فتوا اکتفا نکرده، حکم صادر می نماید و این همان ولایت مطلقه است. حال اگر فقیهی حکم خدا را بداند، اما بگوید: من - العیاذ بالله - به رغم حکم خدا چنین حکم می کنم، قبل از این که حکم او برای مردم حجت شود، خود او از دین خارج شده است. به هر حال این ها سوء استفاده هایی است که از تعبیرات متشابه در سخنان حضرت امام می شود و در این گونه موارد باید به اهلش مراجعه کرد. یعنی کسانی که ده ها سال در درس حضرت امام بوده و با ایشان ارتباط داشته اند. بنابراین ولایت مطلقه نه تنها با احکام اسلام منافات ندارد بلکه احیاً اگر احکامی است که سال ها از آن ها غفلت شده است. فقیه با استفاده از قواعد کلی فقه و نهایتاً با استناد به دلیل عقل، احکام حکومتی را - بر اساس مصالح و مفاسد اجتماع - صادر می کند. البته نه با هر عقلی که افراد ادعای داشتن آن را دارند. بلکه عقلی که در پیشگاه الهی قابل احتجاج و استناد باشد. یعنی اگر در روز قیامت از فقیهی سؤال کردند که به چه دلیل چنین حکمی صادر کرده ای، او بتواند به یک دلیل عقلی استناد نماید. البته این مسایل باید برای عموم کاملاً تبیین شود تا جلوسوء استفاده کسانی که ریگی در کفش دارند گرفته شود.



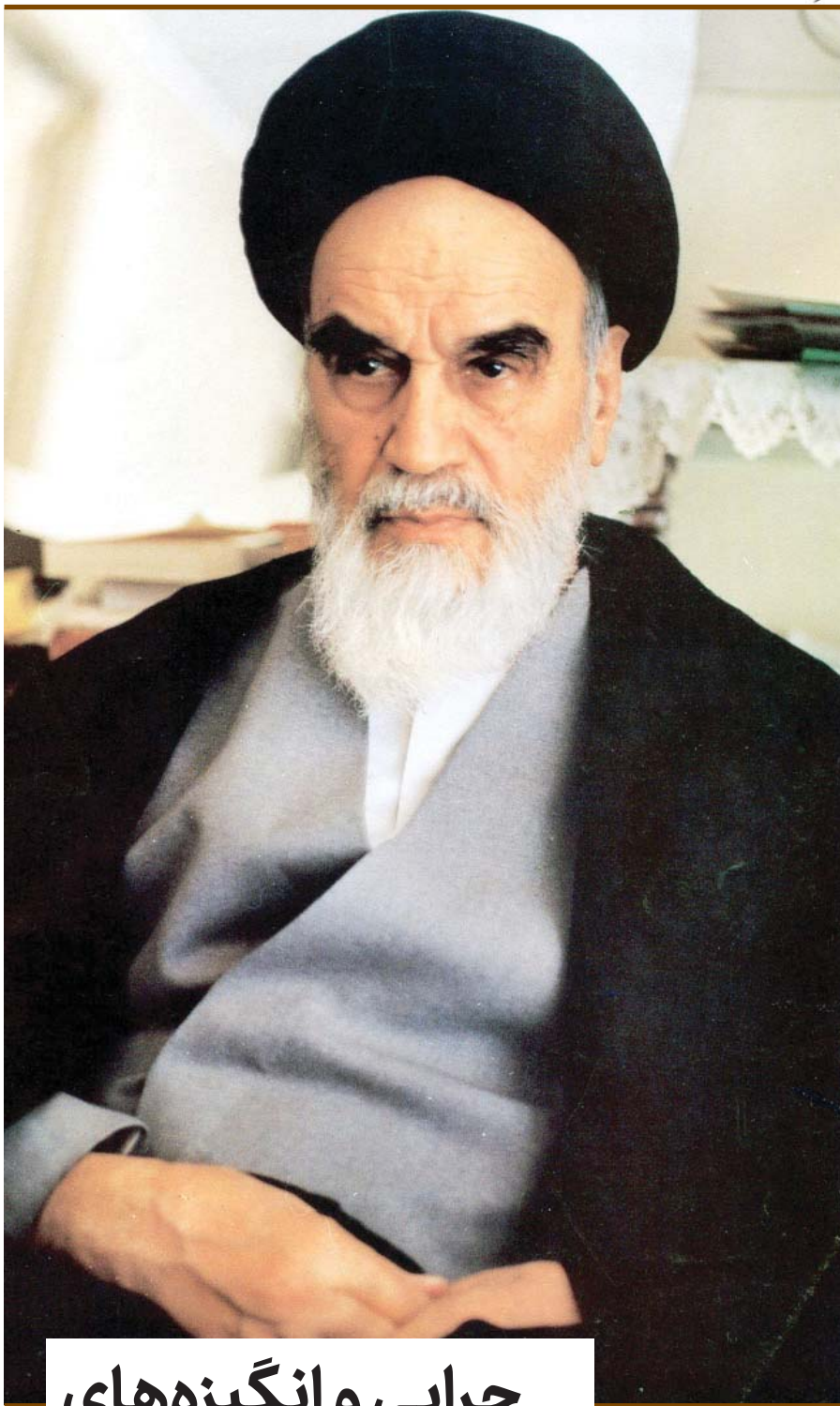
ولایت فقیه یک گرایش در فقه است.
چون در گذشته فقها به سبب ناامیدی از تحقق حکومت اسلامی روی این مسئله کار نکرده بودند مسئله ولایت را فقط در حد ضرورت پذیرفته و اختیارات محدودی را برای فقیه قائل بودند در حد چیزهایی که اگر اعمال نمی شد مصالح جامعه تهدید شده و نظم اجتماع به هم می خورد.
در زمان طاغوت، حضرت امام فرمودند ولایتی را که ما برای فقیه می گوئیم، فقط مختص امور یا موارد اضطراری نیست. اگر امام معصوم حکومت می کرد، چه اندازه می توانست در امور حکومتی دخالت کند؟ در مورد فقیه نیز همین مقدار صادق است؛ البته استثنایی دارد که مربوط به مختصات امام معصوم می شود. در بقیه موارد فقیه هم چون امام معصوم حق اعمال ولایت دارد و معنی ولایت مطلقه هم همین است نه آن مفهومی که فقط مختص خدا باشد.

ابهام و پیرایه سخن می گفتند، در عین حال تفسیرهای مختلفی از سخن ایشان می شد و شاید تعمدی هم در کار نبود اما زمینه های فکری، به نحوی بود که این تفسیرها به وجود می آمد. طبعاً در نظریات هم چنین چیزی وجود دارد. وقتی می گوئیم «ولایت فقیه»، ممکن است عده ای تفسیر افراطی و عده ای تفسیر تفریطی از آن داشته باشند و نیز قید «مطلقه» را هر کسی یک جور معنی کند. عده ای آن را نفی کنند و عده ای هم که ریگی در کفش داشته و با دستگاه ولایت مخالفند، به مصداق «اما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه» می گویند فقط خداوند مطلق است و اصلاً کلمه «مطلق» را نباید در جای دیگری استفاده کنیم. البته این ها مغالطاتی است که عده ای برای آلوده کردن فضا از آن استفاده می کنند. در رساله های عملیه هم آب به دو نوع مضاف و مطلق تقسیم شده است. آیا باید کلمه «مطلق» را به این عنوان که فقط خدا مطلق است، حذف کنیم؟

آن ها هستند که ولی فقیه را تعیین می کنند. پس این مردم هستند که به واسطه نمایندگانشان ولی فقیه را تعیین می کنند و این، چیز تازه ای نیست. همان طور که مردم در قانون گذاری نقش داشته و به وسیله نمایندگان خود در مجلس شورای اسلامی قانون کشور و سرنوشت خود را تعیین می کنند، این جا هم به وسیله نمایندگانشان - که خبرگان هستند - ولی فقیه را تعیین می کنند. و این خود نقش مهمی است که مردم در حکومت اسلامی دارند.

مورد دیگری را هم می توان در نظر گرفت و آن در جایی است که ولی فقیه به خاطر مصالح خاصی، امری را به فرد یا گروهی واگذار می کند. البته این نمونه ها تاکنون پیش نیامده اما شاید در آینده به آن احتیاج داشته باشیم؛ مثلاً ممکن است رهبر در انتخاب شهردارها به مردم بگوید که رأی بدهند. حضرت امام در حکم تمام رئیس جمهورها فرمودند که من تو را «نصب» می کنم و نفرمودند «تعیین»؛ می کنم. یعنی رهبر که از طرف خدا منصوب است حق دارد که دیگران را نصب کند در حقیقت مردم به کسی به عنوان رئیس جمهور اظهار تمایل می کنند، به تعبیر دیگر پیشنهاد ریاست او را به رهبری می دهند و چون این شخص در نزد مردم مقبولیت بیشتری نسبت به دیگران دارد، مصلحت اسلام اقتضا می کند که رهبر او را نصب کند. در قانون اساسی آمده است که حکم رئیس جمهور باید توسط رهبر تنفیذ گردد. این را می شود تعمیم داد. یعنی ما در قوانین خود بگنجانیم که حتی برای انتخاب فرماندار یا شهردار یک شهر، از مردم رأی گیری کنند و در صورتی که مردم به کسی اظهار علاقه کردند همان شخص برای آن منصب تعیین می گردد. خواه شخص رهبر مستقیماً او را نصب کند یا مثلاً وزیر کشور او را تعیین کند. در این صورت زمینه پذیرش برای مردم بیشتر فراهم می شود. نمونه هایی از این دست را می توان در حکومت امیرالمؤمنین - صلوات الله وسلامه علیه - یافت که وقتی مردم شخصی را به عنوان والی درخواست می کردند، حضرت می پذیرفتند. در آن موقع رأی گیری شکل «سیستماتیک»؛ نداشت ولی وقتی جمعی از مردم درخواست کرده و مثلاً طوماری می نوشتند، حضرت قبول می کردند. قبل از حکومت اسلامی برای انتخاب مرجع، مقلدان از کسانی که بینه بیشتری داشتند تقلید می کردند در این جا هم عملاً یک انتخاب انجام می گرفت. یعنی مردم باید کسی را که بینه بیشتری داشت، پیدا می کردند و به عنوان «اعلم»؛ از او تقلید می کردند. اکنون این انتخاب، سیستم پیدا کرده و بعید نیست با توجه به اختلافاتی که در انتخاب مراجع وجود دارد، این کار هم در آینده شکل سیستماتیک پیدا کند. بنابراین می توانیم بگوییم برای مردم - بیش از آن چه اکنون وجود دارد - نقشی متصور است و آن می تواند مراجعه به آراء عمومی برای تعیین منصب های مختلف باشد، البته نه به صورت «پنجاه درصد به علاوه یک»؛ که واقعاً کار ضعیفی است چون اگر فردی روز رأی گیری، سن کسی به حد واجدین شرایط رأی دهندگان برسد، طبیعتاً نتیجه رأی عوض می شود و چون این نوسان دائماً پیدا می شود لذا این کار صحیح نمی باشد. اما اگر اکثریت قاطع؛ مردم مایل بودند که فلانی را به عنوان فرماندار یا شهردار برگزینند هیچ مانعی ندارد که ما چنین حقوقی را برای مردم در نظر بگیریم. هر چند زمینه این امور وجود داشته و با مبانی و اصول اسلام هم سازگار است، اما مشروعیت فقهی و اسلامی آن، مشروط به امضای ولی امر است. امیدواریم در آینده شاهد شکل های مختلفی از انتخابات باشیم که با روح، اصول و ارزش های اسلامی کاملاً سازگار باشند.

به نظر شما، دموکراتیک عمل کردن، مصلحت گرایی و حاکمیت مردم در حکومت اسلامی چه تناسبی با تئوری ولایت فقیه حضرت امام دارد؟ و با توجه به تأکید معظم له بر ولایت مطلقه فقیه در اواخر عمر شریفشان، آیا نمی توان گفت، طرح این موضوع از سوی ایشان از این باب بود که سدی در مقابل پیدایش سکولاریزم باشد؟
 • گاهی در برداشت از بعضی موضوعات، افراط و تفریط صورت می گیرد و جلوان را هم نمی توان گرفت بالاخره هر کسی با توجه به سوابق ذهنی، تمایلات و شرایط خاص خودش، از یک کلام برداشت هایی می کند. به خاطر دارم که خود امام فرمودند: «من دیگر نمی دانم به چه زبانی باید صحبت کرد تا تفسیرهای مختلفی برایش نکنند؟!؛ با این که یکی از ویژگی های ایشان - در بین همه رهبران دنیا - این بود که ساده، روشن، شفاف و بدون



چرایی و انگیزه‌های

تعریف شخصیت امام

گفت‌وگو با حجت الاسلام والمسلمین نجف لکزایی ریاست پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی

ما اگر بخواهیم شخصیت امام را به معنای واقعی کلمه پیدا کنیم، این راه دارد؛ اگر ما این راه را رفتیم، مطلب حل خواهد شد؛ والا امروز کسانی می‌آیند طبق میل خود و سلیقه خود یک جور امام را معرفی می‌کنند. ممکن است در فرداها کسان دیگری بیایند و بر طبق سلیقه دیگری، بر طبق حوادث دیگری که در دنیا پیش می‌آید، مصلحت بدانند که امام را جور دیگری معرفی کنند؛ این نمی‌شود. محبوبیت امام در بین مردم یک چیز ماندگار است؛ این را نتوانست دشمن از بین ببرد؛ برای همین، مسئله تعریف شخصیت امام نافذ در دل‌های مردمان زیادی در کشور و بیرون از کشور خطر بزرگی محسوب می‌شود. آن راهی که می‌تواند مانع از این تعریف بشود، بازخوانی اصول امام است «فرازی از بیانات رهبر معظم انقلاب آیت‌الله العظمی خامنه‌ای در مراسم بیست و ششمین سالروز رحلت حضرت امام خمینی ۱۴/۰۳/۱۳۹۴»

تعریف شخصیت امام به چه معناست و این تعریف چگونه اتفاق می‌افتد؟
 • تعریف چه در مورد شخصیت‌ها به کار برود و چه در مورد متون و منابع و چه در مورد ادیان به این معناست که آن پدیده به شکلی که بوده، معرفی نشده است؛ یعنی چیزی به آن اضافه و یا از آن کم شود. گاهی تعریف، لفظی نیست، بلکه معنوی است، یعنی ما همان لفظ را نگه می‌داریم، ولی آن را طور دیگری معنا می‌کنیم. این‌ها می‌تواند در مورد حضرت امام نیز مصداق داشته باشد، یعنی هنگامی که از تعریف امام صحبت می‌شود، ممکن است مراد تعریف در اندیشه ایشان یا تعریف در وقایع و رویدادها و اتفاقاتی باشد که رخ داده‌اند و تمام ساحات و سطوح را در بر می‌گیرد.

چه انگیزه‌ای برای تعریف شخصیت امام وجود دارد و آیا این تعریف در حال حاضر مصداق دارد؟

• محرک و انگیزه‌های مختلفی می‌تواند باعث تعریف شود، این محرک‌ها در جامعه ما غالباً سیاسی هستند که باعث می‌شوند وقتی جناح‌ها و گروه‌ها به سراغ شخصیت ایشان می‌روند به شکل گزینشی با منظومه فکری‌شان مواجه بشوند و این برخورد گزینشی باعث می‌شود که یک بخش از فکرو اندیشه امام برجسته و پررنگ بشود و بخش‌های دیگر نادیده گرفته شود. این مطلب حتی در زمان حیات امام راحل نیز وجود داشت به گونه‌ای که ایشان در وصیت‌نامه خودشان می‌نویسند: «اکنون که من حاضرم، بعض نسبت‌های بی‌واقعیت به من داده می‌شود و ممکن است پس از من در حجم آن افزوده شود؛ لهذا عرض می‌کنم آن چه به من نسبت داده شده یا می‌شود مورد تصدیق نیست، مگر آن‌که صدای من یا خط و امضای من باشد، با تصدیق کارشناسان؛ یا در سیمای جمهوری اسلامی چیزی گفته باشم». (صحیفه امام / ج ۲۱ / ص ۴۵) بنابراین تعریف، پدیده‌ای هست که حتی در زمان حیات ایشان وجود داشته و طبیعتاً بعد از ایشان افزایش پیدا کرده است؛ چراکه در جامعه ما جایگاه رهبری و امام، بالا و اثرگذار است و افراد احساس می‌کنند که اگر مسایلی را که می‌خواهند به آن برسند را به امام نسبت بدهند، از سوی جامعه بهتر مورد پذیرش قرار خواهد گرفت.

همان‌طور که مستحضرید رهبر معظم انقلاب اسلامی در حرم مطهر امام راحل در تاریخ ۹۴/۳/۱۴ درباره اصول هفت‌گانه انقلاب اسلامی از دیدگاه امام خمینی به بسط سخن پرداختند، چرا رهبری از بین اصول اندیشه امام به این هفت محور پرداخت؟

• نکاتی را که رهبری بیان فرموده‌اند، بیشتر با توجه به اوضاع و احوال داخلی و وضعیت امت اسلامی مطرح شده است. مثلاً اصل «اعتماد به وعده الهی و بی‌اعتمادی به قدرت‌های مستکبر و زورگوی جهانی» با توجه به وضعیتی است که ایشان از جامعه معاصر مشاهده می‌کنند که ظاهراً هم همین‌طور است، یعنی رفتارهایی که از سوی عناصر مؤثر در سطح ایران و جهان اسلام مشاهده می‌شود، چنین احساس می‌شود که آن‌ها مسیر امنیت را در اعتماد به قدرت‌های جهانی می‌دانند، در حالی که از ویژگی‌های مکتب امنیتی امام خمینی این است که در شدیدترین لحظات هم تکیه‌گاه ایشان خدای متعال بود و از فرمایشات و رفتار ایشان در سراسر عمر مبارزاتی‌شان بوی اعتماد و یا تکیه به دولت‌های دیگر استشمام نمی‌شود و حتی در آغاز دهه چهل که حرکت‌شان را شروع نمودند در سخنرانی معروف خودشان آمریکا، انگلیس، شوروی و اسرائیل را مورد حمله قرار دادند و فرمودند: «آمریکا از انگلیس بدتر، انگلیس از آمریکا بدتر، شوروی از هر دو بدتر، همه از هم بدتر؛ همه از هم پلیدتر. اما امروز سروکار ما با این خبیث‌هاست! با آمریکا است. رئیس‌جمهور آمریکا بدانند- بدانند این معنا را- که منفورترین افراد دنیاست پیش ملت ما. (صحیفه امام / ج ۱ / ص ۲۲۰)، بعد از انقلاب هم همین‌طور است و جملات مشهوری از ایشان داریم که می‌فرمایند: «جهان‌خوران بدانند اگر بخواهند در برابر دین ما بایستند ما در برابر تمام دنیای آن‌ها خواهیم ایستاد» یا این‌که می‌فرمایند: «اسلام موانع بزرگ داخل و خارج محدوده خود را یکی پس از دیگری برطرف و سنگ‌های کلیدی جهان را فتح خواهد کرد». (صحیفه امام / ج ۲۰ / ص ۳۲۵)، ما کدهای بسیاری زیادی در این جهت از ایشان داریم، مانند اشغال لانه جاسوسی که ضمن تأیید این حرکت دانشجویان، در برابر سلطه طلبی‌های آمریکا محکم می‌ایستند یا این‌که ایشان آمریکا را تروریست بالذات خطاب می‌کنند و می‌فرمایند: «و ملت ما، بلکه ملت‌های اسلامی و مستضعفان جهان مفتخرند به این‌که دشمنان آنان که دشمنان خدای بزرگ و قرآن کریم و اسلام عزیزند. درندگانی هستند که از هیچ جنایت و خیانتی برای مقاصد شوم جنایت‌کارانه خود دست نمی‌کشند و برای رسیدن به ریاست و مطامع پست خود دوست و دشمن را نمی‌شناسند و در رأس آنان آمریکا این تروریست بالذات دولتی است که سرتاسر جهان را به آتش کشیده». (صحیفه امام / ج ۲۱ / ص ۳۹۸) این‌ها نشان می‌دهد که مقام معظم رهبری، نسبت به این امر دغدغه دارند که مبدا ما از این بحث دور شویم.

اصل دیگری که رهبر انقلاب به عنوان اصول امام مورد تأکید قرار داده‌اند بحث «تکیه بر وحدت ملی» است، امام همیشه این دغدغه را داشتند که ما باید با هم

کارها رو بنیایی بوده و نوعاً به صحیفه امام مراجعه می‌کنند و به همه آثار ایشان تسلط و اشراف ندارند. کسانی که تسلط نسبی در این زمینه دارند خیلی کم هستند؛ چراکه فرد به‌عنوان کار خودش به این قصه نگاه نمی‌کند، کارهای دیگری دارد و به‌خاطر علاقه‌ای که دارد یا احساس نیازی که دارد به امام هم می‌پردازد؛ در حالی که ما احتیاج به اساتیدی داریم که روی اندیشه‌های امام متمرکز بشوند و به شکل جامع و اساسی این اندیشه‌ها را بشناسند و ارائه بکنند. وقتی زیرساخت داخلی این کار ضعیف باشد، به همین ترتیب زیرساخت بیرونی آن هم ضعیف خواهد بود. وقتی ما در داخل کشور، راجع به اندیشه‌های امام تولیدات علمی و آکادمیک نداشته باشیم، نخواهیم توانست در این خصوص با دنیا ارتباط آکادمیک برقرار کنیم. مرکزی در ایران نداریم که بگوید من با دانشگاه‌های دنیا با محوریت اندیشه‌های امام ارتباط دارم، در حالی که این ظرفیت در اندیشه حضرت امام راحل وجود دارد. یکی حوزه‌های جذاب اندیشه امام، مباحث اخلاقی و تربیتی ایشان است و از دیگر حوزه‌ها، حوزه مباحث قرآنی و تفسیری است که در این حوزه مباحث تفسیری و قرآنی خوبی وجود دارد که می‌توانیم آن‌ها را با جهان اسلام به اشتراک بگذاریم، ولی کار خاصی انجام نشده است. در حوزه مباحث تاریخی و فلسفی نیز همین‌گونه است.

در حوزه مباحث فلسفی که مقام معظم رهبری روی ترویج و گسترش آن تأکید می‌کنند، متأسفانه غیر از چاپ تقریرات فلسفی امام که توسط شاگرد ایشان مرحوم عبدالغنی همدانی نوشته شده، کار قابل توجهی صورت نگرفته است. در زمینه اندیشه‌های سیاسی ایشان هم که کارهایی شده، بحث‌ها خیلی مختصر و کلی مطرح شده است، در این حد که مثلاً حضرت امام، بحث ولایت فقیه را مطرح کرده‌اند، اما این‌ها بحث را مطرح کنیم و با زبان روز، برای مخاطبین فرهیخته و دانشگاهی در سطح دنیا توضیح بدهیم با اطلاعاتی که بنده از صحنه بین‌الملل دارم کار قابل توجهی انجام نشده است.

سخن پایانی

ما می‌گوییم هر علت محدثه‌ای که باعث به‌وجود آمدن معلولی می‌شود همان علت، علت مبقیه و بقاء همان معلول خواهد بود. ما با اندیشه‌های امام موفق شدیم که انقلاب اسلامی را به‌وجود بیاوریم، جمهوری اسلامی با اندیشه‌های ایشان به‌وجود آمد و لذا دغدغه‌ای که مقام معظم رهبری راجع به اندیشه‌های امام دارند یک معنایش این است که تداوم این جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی، بدون تداوم پایبندی ما به اندیشه‌های امام ممکن و مقدور نیست. بنابراین باید به‌عنوان شرط لازم به این مسئله بپردازیم، اندیشه‌های امام را با هیچ‌کدام دیگری نمی‌توانیم مقایسه کنیم. برخی توقع دارند که اگر به اندیشه‌های امام می‌پردازیم، به اندیشه‌های دیگر علما هم بپردازیم و برای هر یک از عالمان رشته تخصصی ایجاد کنیم و این مقایسه درستی نیست. وضعیت امام در مقایسه با دیگر بزرگان که آن‌ها هم جایگاه بلندی دارند و ما تلاش‌های آن‌ها را ارج می‌نهیم و به روح آن‌ها درود می‌فرستیم، طوری دیگر و بسیار جامع است. اگر ما دل‌بسته انقلاب و جمهوری اسلامی هستیم و می‌خواهیم این مسیر را به سلامت طی کنیم و آن را به شکل سالم و درستی تحویل صاحب آن حضرت حجت علیه السلام بدهیم، باید به این دغدغه‌های رهبری بیشتر توجه کنیم و بحث توجه به اندیشه و عمل امام در ابعاد مختلف از جمله در حوزه سیاست را جدی بگیریم، برای ارتقا فهم اندیشه‌ها و عمل سیاسی امام و همین‌طور عمل به این الگوحدی تراز گذشته قدم برداریم و پی‌گیر این مسیر باشیم که علت محدثه علت مبقیه هم هست و اگر از این نکته غفلت کنیم همان‌طور که امام فرمودند، برای صدها سال قابل جبران نخواهد بود، ایشان در موارد مختلف فرمودند: اگر جمهوری اسلامی سبلی بخورد، اسلام سبلی خورده است و اهمیت حفاظت از جمهوری اسلامی اهمیت حفاظت از اسلام است و با حفاظت از جمهوری اسلامی، اسلام حفظ می‌شود. در دنیای کنونی حفظ جمهوری اسلامی و اسلام با ترویج اندیشه‌های امام با همین اسلوبی که مقام معظم رهبری فرمودند و با پرهیز از تحریف امکان‌پذیر است؛ یعنی امام را به لحاظ اندیشه و عمل همان‌طور که بودند معرفی کنیم و به منظومه فکری امام و جامعیت ایشان توجه داشته باشیم.



ما می‌گوییم هر علت محدثه‌ای که باعث

به‌وجود آمدن معلولی می‌شود همان علت

علت مبقیه و بقاء، همان معلول خواهد بود.

ما با اندیشه‌های امام موفق شدیم که

انقلاب اسلامی را به‌وجود بیاوریم

و جمهوری اسلامی با اندیشه‌های امام به‌وجود آمد

و لذا دغدغه‌ای که مقام معظم رهبری

راجع به اندیشه‌های حضرت امام دارند

یک معنایش این است که تداوم این جمهوری اسلامی

و انقلاب اسلامی، بدون تداوم پایبندی ما

به اندیشه‌های امام ممکن و مقدور نیست.

بنابراین باید به‌عنوان شرط لازم به این مسئله بپردازیم.

همایش‌ها و سمینارها مربوط به ایام سالگرد امام است و بیشتر جنبه بزرگداشت دارد و کارهای علمی قابل توجهی صورت نمی‌گیرد. بنابراین نسبت به آن‌چه که باید انجام بدهیم، خیلی فاصله داریم، امروز دست‌ما از افراد امام شناس تقریباً خالی است و اگر دنیا از ما مطالبه کند که چند نفر خمینی‌شناس به ما معرفی کنید، دستمان پر نیست. نوع کارهایی که در مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام انجام می‌گیرد، در حد چاپ آثار امام و کارهای معمولی است و کارهای فاخر و برجسته‌ای که متناسب با اقشار مختلف در سطوح مختلف، برای مخاطبان مختلف و برای مناطق مختلف باشد انجام نشده است تا چه برسد به این‌که بین‌المللی و به زبان‌های دیگر باشد.

کدام بخش از اصول اندیشه سیاسی امام برای جهانیان و

ملت‌های دیگر جذابیت بیشتری دارد؟

بخش‌های مختلفی از افکار و اندیشه‌های حضرت امام خمینی علیه السلام را داریم که همه جهانیان می‌توانند از آن‌ها استفاده کنند؛ مثلاً اندیشه تربیتی ایشان، بسیار زلال و مبتنی بر فطرت انسان و مبتنی بر عدالت است، اما ما این‌ها را حتی در داخل کشور و به زبان فارسی هم ارائه نکرده‌ایم. به‌عنوان مثال امام نظریه‌ای به نام نظریه «دو فطرت» دارد، اگر شما در داخل کشور و از اهل علم و حتی کسانی که درباره اندیشه امام کار می‌کنند، سؤال کنید که نظریه دو فطرت امام چیست؟ اطلاع ندارند. این نشان می‌دهد که

باشیم. ایشان از طرح بحث‌های اختلافی پرهیز می‌کردند و دیگران را هم پرهیز می‌دادند. اگر وضعیت امروز دنیای اسلام را نگاه کنیم متوجه می‌شویم که حرکت‌های افراطی و تفریطی شدیدی وجود دارد و گروه‌های تکفیری زیادی به‌وجود آمده‌اند و در داخل کشور هم صبر و تحمل ما نسبت به همدیگر کم شده و نمونه‌هایی از این مسایل را در ایام انتخابات مشاهده می‌کنیم؛ در حالی که انتخابات باید باعث افزایش قدرت ملی ما بشود، اما عملاً با مناظراتی که شکل می‌گیرد و مطالبی که نامزدها نسبت به همدیگر مطرح می‌کنند، برخی اوقات باعث کاهش قدرت ملی می‌شود و بعضاً فتنه‌هایی هم پیش می‌آید. بنابراین بحث وحدت متناسب با مسایل داخلی، خارجی و اسلامی است.

هم چنین بحث «حمایت از محرومان و مستضعفان و مخالفت با خوری کاخ‌نشینی» از مواردی است که رهبری به‌عنوان یکی دیگر از اصول اندیشه امام معرفی می‌کنند؛ چراکه دفاع از محرومان و به یاد مستضعفان بودن و دغدغه آن‌ها را داشتن، جزو دغدغه‌های اصلی حضرت امام بود و لذا ایشان کمیته امداد، حساب صد امام و جهاد سازندگی را تأسیس نمودند. دغدغه امام این بود که ما محروم و مستضعف نداشته باشیم و نه تنها در ایران، بلکه در سایر کشورها، اما می‌بینیم با توجه به نوع سیاست‌گذاری‌هایی و نوع برنامه‌هایی که اجرامی‌شود به جای این‌که شکاف‌های طبقاتی کاهش پیدا کند، گاهی اوقات این شکاف افزایش پیدا می‌کند. این مسایل برای رهبری دغدغه ایجاد می‌کند و باعث می‌شود که ایشان روی این مسایل اندیشه‌هایی را مطرح کند. هم چنین بحث «اثبات اسلام ناب محمدی و نفی اسلام آمریکایی» از دیگر اصول اندیشه امام و از مسایل روز جامعه ماست. امروزه در فضای عمومی جامعه، بحث‌هایی مطرح می‌شود که انسان احساس می‌کند این بحث‌ها از حقیقت اسلام و اسلام ناب دور است و دوباره به نوعی تخریب‌گرایی و اسلام‌های ظاهری ترویج می‌شود و تفاسیر و قرائت‌هایی از حوادث صدر اسلام انجام می‌شود که به دور از روحیه توحیدی اسلام و روحیه اجتناب از طاغوت است. این مسایل است که رهبران انقلاب این اصول هفت‌گانه را مطرح می‌کنند؛ یعنی اگر این اصول هفت‌گانه یکی یکی مورد توجه قرار بگیرند تماماً اصولی هستند که مطابق وضعیت امروز کشور هستند و ایشان آن‌ها را مطرح می‌کنند و امیدواریم که مورد توجه قرار گیرد.

وظیفه حوزه و روحانیت در تبیین اندیشه سیاسی الهی امام چیست؟

حوزه و روحانیت در این برهه از زمان باید به این امور اهمیت بدهد:

الف) تحول در حوزه آموزش: اگر بخواهیم حق مطلب را ادا کنیم می‌بایست در بخش‌های مختلف اتفاقاتی رخ بدهد که اولین بخش آن، بخش آموزش است که زیربنایی و بنیادین است. این بخش باید در سطوح مختلف تدریس، آثار و اندیشه‌های امام را جدی بگیرد و مورد توجه قرار بدهد که در این قسمت وضعیت رضایت‌بخشی نداریم، یک حرکت عمومی و فراگیر در حوزه آموزش اتفاق نیفتاده است. چند سال قبل با دعوت یکی از مراکز قم، رشته‌ای به نام اندیشه سیاسی امام طراحی کردیم تا تصویب بشود و طلاب به شکل تخصصی با اندیشه‌های حضرت امام آشنا بشوند و فارغ‌التحصیلان این رشته به‌عنوان مربی اندیشه‌های امام در مراکز حوزوی باشند که علی‌رغم پیگیری‌های زیادی که شد به ثمر نرسید. اگر این طرح راه بیفتد، زمینه‌ای می‌شود که اندیشه‌های مقام معظم رهبری مورد توجه قرار بگیرد و به نسل‌های جدید حوزه منتقل بشود.

ب) تحول در عرصه پژوهش: در حوزه پژوهش هم باید اتفاقات زیادی رخ بدهد، یعنی اندیشه‌های سیاسی، اقتصادی، تفسیری، کلامی و بقیه بخش‌های اندیشه امام را به شکل تخصصی و گراشی مورد پژوهش قرار بدهیم که اگر بخش آموزش فعال بشود از آن پشتیبانی کند. در این زمینه هم مانند مسئله آموزش کارهایی انجام شده، اما کارهایی که در حد انتظار باشد صورت نگرفت.

ج) حوزه ترویج: حوزه ترویج و گفتمان‌سازی به‌عنوان محور سوم باید مورد توجه قرار بگیرد. اگر حوزه این کار را انجام بدهد و از برخورد‌های گزینشی فاصله بگیرد، موفق‌تر خواهد بود. امروزه نوعاً برنامه‌هایی که در مورد امام راحل برگزار می‌شود، مانند

• تکیه اسلام ناب بر چشمه‌سار زلال معرفت نبوی و علوی

یکی از عناوین عمده‌ای که امام راحل در جهت تبیین انقلاب شکوهمند اسلامی و هم‌چنین تأسیس نظام اسلامی تأکید می‌کردند این بوده است که این انقلاب شکوهمند متکی بر اسلام ناب و اصیلی است که از چشمه زلال معرفت نبوی و علوی الهام می‌گیرد و نباید هیچ‌گونه دست‌تعدی، تجاوز و انحراف در این انقلاب راه پیدا کند، زیرا این انقلاب کاملاً به بنیان‌های اصیل و معتقدات رسمی جهان تشیع وابسته است، چون مرحوم امام باوری اصیل نسبت به ارکان و پایه‌های اساسی دین که ریشه در علوم و حیانی، یعنی قرآن و عترت داشت، بنابراین باور داشت که در این دین حقانیت و صداقت و عدالت نهفته است و هرچه که بیرون از این دین باشد ولو به ظاهر آراسته و پیراسته باشد در عین حال نمی‌تواند، مسیر صحیح را به انسان بنمایاند، تأکید فراوان داشتند تا انقلاب دچار کج‌روی، تحریف و انحراف نشود و مستقیماً بر اساس صراط مستقیم دین حرکت کند.

• اصالت قرآن و عترت در اندیشه سیاسی الهی امام

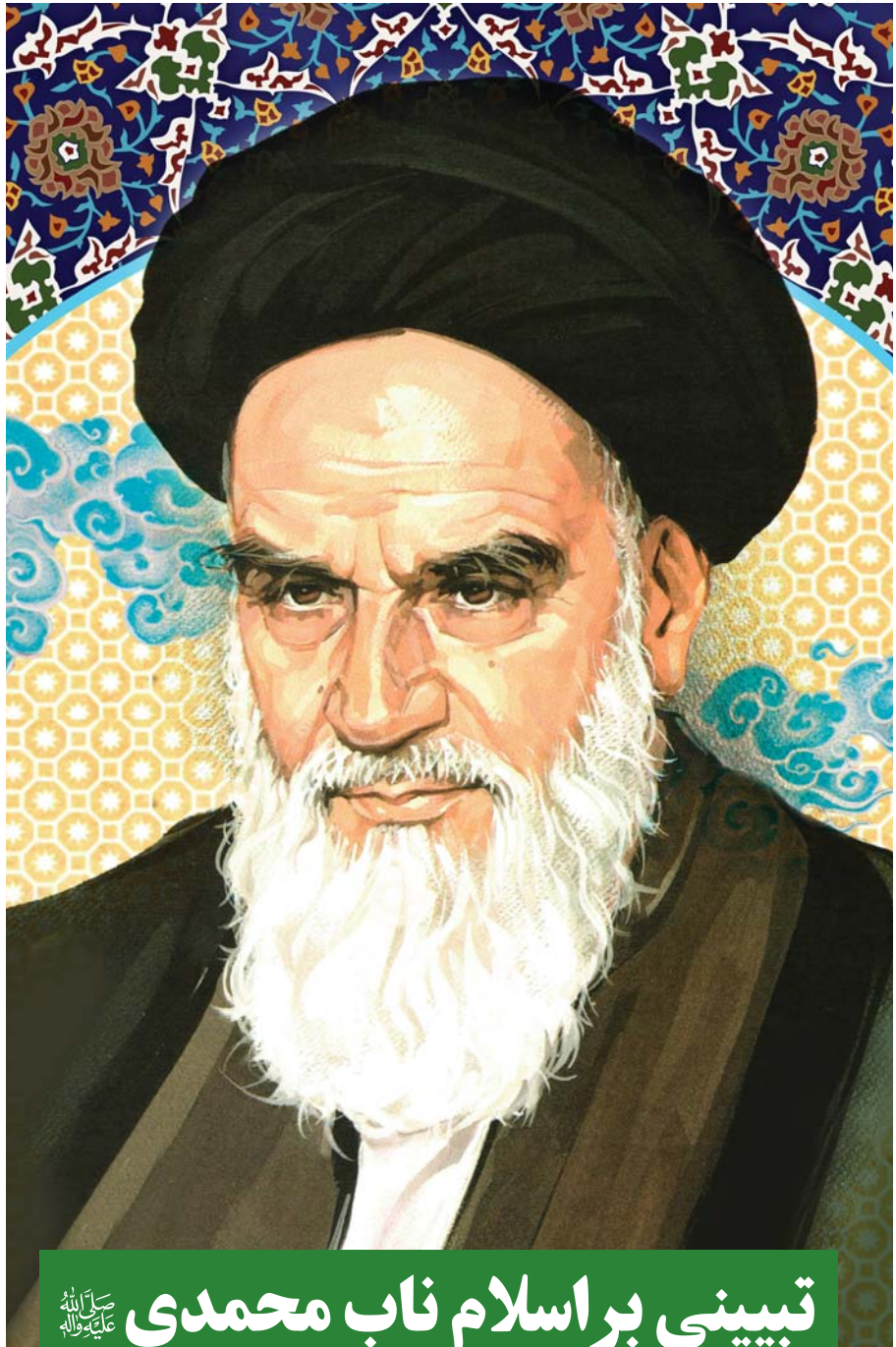
نظام‌ها و انقلاب‌ها بر اساس اساس‌نامه و بنیان‌های شکل یافته از صاحبان آن انقلاب و یا جامعه‌ای که آن نهضت و جنبش را آغاز کرده‌اند، می‌باشند، اما مرحوم امام خودشان را نسبت به این مسئله وابسته به دین و آموزه‌های وحیانی می‌دانست و هرگز خود یا دیگران برای این انقلاب هزینه نمی‌کرد، تمام توجهش بر این بود تا آن‌چه که از قرآن و عترت طاهرین به ما رسیده است، اصل باشد.

• امام و مقابله با جریان‌های انحرافی

تمام تلاش امام این بود که امور غیردین و جریان‌های انحرافی که در گذشته و در زمان انقلاب بودند، موجب تخریب دین و نظام نشوند. این پاسداشت و نگاهداشت با اعتقاد و باور ایشان نسبت به انقلاب بسیار قابل توجه است، چراکه آن‌چه انقلاب‌ها و نظامات سیاسی را تهدید می‌کند، انحراف و تهدیدات جریان‌ات چپ و راست و انحرافات است که ممکن است از درون صورت پذیرد، امام این معنا را کاملاً درک کرده بود که جریان‌اتی که به ظاهر از جریانات انقلاب محسوب می‌شدند و خود را اسلامی یا انقلابی می‌دانستند، سعی می‌کردند در انقلاب نفوذ و رسوخ پیدا کنند و برای خودشان جایگاهی را ایجاد کنند. امام با هوشمندی تمام، حتی قبل از انقلاب، در نجف اشرف جلوی انحرافات را گرفته بود و جریان‌هایی که خود را به ظاهر مجاهد و پشتیبان حرکت‌های مردمی می‌دانستند، یا خود را در ظاهر به نظام خلقی، مردمی و نظام دینی و اسلامی نزدیک می‌کردند و شعارهایی را برگرفته از آیات قرآنی و روایات معصومین داشتند، اما امام با دقت و فراستی که در این رابطه داشت آن‌ها را شناخت و حریم انقلاب و حرکت‌های اصیل و جنبش‌های برخاسته از اندیشه‌های وحیانی خویش را از این دسته جدا کرده بود؛ به‌رغم این‌که برخی از افراد به ظاهر خود را نزدیک می‌دانستند و فکری می‌کردند که این‌ها کمکی برای انقلاب، نظام و جامعه باشند، اما ایشان به‌شدت از این حرکت‌های انحرافی که به ظاهر چهره‌ای خلقی، مردمی و یا اسلامی، قرآنی و عترتی داشتند، مخالفت می‌کردند و سلامت، اصالت و ناب بودن اندیشه دینی را اصل قرار می‌دادند و آن‌ها را دعوت می‌کردند که از این کج‌روی و تندروی‌های فکری و معرفتی و رفتاری پرهیز داشته باشند. یکی از امتیازات امام راحل قبل از انقلاب به جهت هوشمندی و فراست، این بود که جریانات را کاملاً می‌شناختند، از آن‌ها دوری می‌کردند و به دوستان خود و دوستان انقلاب و کسانی که در سلک روحانی و یا غیرروحانی بودند، توصیه می‌کردند که از این‌گونه آفت‌ها پرهیز کنند؛ نهضت را دچار چالش تحریف و انحراف نکنند، این بسیار قابل اهمیت بود و حتی کسانی که در گذشته مناسبات دوستانه‌ای را با این طیف از افکار و افراد داشتند، کنار می‌زدند و دوستان خود را به مسیر صحیح هدایت می‌فرمودند.

• تعریف امام از اسلام آمریکایی

در دوران بعد از انقلاب حرکت‌هایی انجام می‌شد که قصد داشتند، چهره‌ای اسلامی از خود نشان دهند، باورهای جامعه را تحت تأثیر قرار می‌داد. این جریانات احیاناً از حاکمیت‌های طاغوتی و ظالمانه برمی‌خواستند و امام از مجموع این تفکرات و جریانات به نام اسلام آمریکایی یاد فرمودند. مراد از اسلام آمریکایی اسلام طاغوتی و اسلامی است که حاکم جائرو ظالمان را در هر دوره‌ای به نام اسلام اما با فرض مغلوبه و پوستین وارونه، پوشیده شده ارائه می‌کردند؛ این مسئله بعد از رحلت پیامبر اکرم و از دوره تقی‌فیه آغاز می‌شود و تا دوران مروانیان و بعد عباسیان، در هر دوره‌ای که حاکمان با چهره پوشیدن از ظواهر اسلامی خود را در سلک مسلمانی قرار می‌دادند و برای جامعه اسلامی اظهار دلسوزی می‌کردند اما در باطن حقیقتی دیگر داشتند، حضرت امام با فراست ایمانی و ذکاوت نهانی خود این جریان را درک کرده و به درستی شناسایی کرده بودند و جامعه و انقلاب را



تبیینی بر اسلام ناب محمدی

در اندیشه امام خمینی

گفت‌وگو با حجت‌الاسلام والمسلمین مرتضی جواد آملی

مراد از اسلام آمریکایی اسلام طاغوتی و اسلامی است که حاکم جائرو ظالمان را در هر دوره‌ای به نام اسلام اما با فرض مغلوبه و پوستین وارونه، پوشیده شده ارائه می‌کردند؛ این مسئله بعد از رحلت پیامبر اکرم و از دوره تقی‌فیه آغاز می‌شود و تا دوران مروانیان و بعد عباسیان، در هر دوره‌ای که حاکمان با چهره پوشیدن از ظواهر اسلامی خود را در سلک مسلمانی قرار می‌دادند و برای جامعه اسلامی اظهار دلسوزی می‌کردند اما در باطن حقیقتی دیگر داشتند، حضرت امام با فراست ایمانی و ذکاوت نهانی خود این جریان را درک کرده و به درستی شناسایی کرده بودند و جامعه و انقلاب را از این خطرات نگاه می‌داشتند و تأکید می‌فرمودند؛ این‌گونه از مسایل نباید در انقلاب و نظام رسوخ داشته باشند. تمام تلاش ایشان این بود که این انقلاب و نهضت الهی را که به تعبیر خودشان انفجار نور و اعجازی عظیم و الهی بود را از تحریف مصون نگه دارند، با یک دست تفکر غربی و با دست دیگر تفکر شرقی را کنار می‌زدند و جامعه را به جاده مستقیم جمهوری اسلامی رهنمون بودند.

از این خطرات نگاه می داشتند و تأکید می فرمودند: این گونه از مسایل نباید در انقلاب و نظام رسوخ داشته باشند. تمام تلاش ایشان این بود که این انقلاب و نهضت الهی را که به تعبیر خودشان انفجار نور و اعجازی عظیم و الهی بود را از تحریف مصون نگه دارند، با یک دست تفکر غربی و با دست دیگر تفکر شرقی را کنار می زدند و جامعه را به جاده مستقیم جمهوری اسلامی رهنمون بودند.

با توجه به موقعیت عظیم جامعه اسلامی و سابقه مهم و حساس و موقعیت خطیری که ایران عزیز در منطقه دارد همواره در مظان تهدید، نفوذ قدرت ها و دشمنان بوده است، ضمن این که از درون هم لغزش ها و اشتباهاتی جامعه را تهدید می کرد.

• نگذارید انقلاب به دست ناهلان و نامحرمان بیفتد

یکی از عمده ترین مسایلی که امام خمینی بر آن تأکید و اصرار داشتند این بود که انقلاب به دست ناهلان نیفتد^(۱) و جمهوری اسلامی را منحرفین و کسانی که به ظاهر در کسوت اسلام هستند اما در باطن از حقیقت دین بهره چندانی ندارند، حریم جامعه و نظام را آلوده نکنند. بنابراین از یک سو متحجرین و از سوی دیگر افراد روشنفکری که در قالب اسلام یا خلق و یا توده مردم ظهور بروز داشتند، خطرات عمده ای برای جامعه بودند که در مقابل امام با عنوان اسلام ناب حرکت می کردند و جامعه را به اسلام ناب هدایت می فرمودند.

در این جا مناسب است تا از یک شاهد قرآنی بهره ببریم. قرآن کریم تأکید دارد تا اجازه ندهیم، انسان هایی که اعتقادی به دین ندارند اما ظاهری مسلمان و فریبنده دارند مسیر اسلام را منحرف کنند. خداوند متعال در سوره مبارک «فصلت» بیان می کند که اهل جهنم متوجه می شوند که گروهی آن ها را گمراه کرده و به تباهی کشانده اند و از خدای عالم درخواست می کنند که خدایا به ما بنمایان چه کسانی این انحراف و تحریف را نسبت به ما روا داشتند، ما را از جاده درستی دور داشته و به وادی ضلالت و جهالت کشانده اند تا ما آن ها را تحت اقدامان و در نازل ترین درجه هلاکت و سقوط برسانیم، تعبیر این است که «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا رَبَّنَا أَلَدِّينِ أَصْلَانَا مِنَ الْإِنْسِ نَجْعَلُهُمَا تَحْتِ أَقْدَامِنَا لِيَكُونَا مِنَ الْأَسْفَلِينَ»، (فصلت/ ۲۹) نگرانی و دغدغه ای که امروزه واضح نیست اما بعدها برای اهل دوزخ ایجاد می شود برای این است که در دنیا دقت نکردند، از آمد و شد افراد منحرف و تحریف جلوگیری نکردند، مسیر انحراف و تحریف را به درستی نشناختند و به ناطقی که از شیطان و طاغوت سخن می گفته است، گوش دادند.

• ضرورت تبیین اسلام ناب و صیانت از انقلاب

امام با این معنا را به درستی درک کردند که انقلاب نیازمند صیانت و مراقبت است، تا زمانی که نتوانیم اسلام ناب را برای جامعه بدرستی معرفی کنیم و از آحاد ملت نخواهیم که مسیر استقامت دینی را در سایه اسلام ناب پی بگیرند همواره این تهدید وجود خواهد داشت و لازم است که جامعه متوجه این نکته باشد که مسیر ما مسیری هموار نیست، بلکه دیگران با ایجاد اختلالات و ناپسامانی هایی در این مسیر در پی سست نمودن پایه ها و ارکان نظام هستند.

بنابراین اگر نخواهیم در یک کلمه اسلام آمریکایی را که امام به شدت از آن پرهیز داشتند و جامعه را به تبری و دورداشت از این تفکر انحرافی فرا می خواندند، بشناسیم؛ عبارت است از هر نوع انحراف و تحریفی که از جایگاه جریانات شرقی و غربی بخواهند اسلام و اندیشه اسلام را تهدید کنند.

• اسلام راستین و مقابله با جریانات انحرافی شرقی و غربی

واژه اسلام ناب در مقابل اسلام آمریکایی یعنی اسلامی که برخاسته از الهامات وحیانی است و بر اساس نص صریح قرآن، عترت و یا آن چیزی است که مجتهدان و کارشناسان رسمی و اصیل از دین اجتهاد و استنباط نموده اند، باید از چنین اسلامی تبعیت کنیم. بنابراین دشمن گاهی از راه مبارزه مستقیم با دین و گاهی با نفوذ و تسخیر دین و ایجاد جریانات انحرافی در متن دین نظام، جامعه را به چالش می کشد. از این رهگذر ممکن است انحرافات نظام و انقلاب را تهدید کنند که این انحرافات چه از جایگاه شرق و نظامات کمونیستی باشد که به عنوان خدمت به خلق و توده های مردم می آید و چه از جایگاه اسلام



واژه اسلام ناب در مقابل اسلام آمریکایی

یعنی اسلامی که برخاسته از الهامات وحیانی است و بر اساس نص صریح قرآن، عترت و یا آن چیزی است که مجتهدان و کارشناسان رسمی و اصیل از دین اجتهاد و استنباط نموده اند باید از چنین اسلامی تبعیت کنیم. بنابراین دشمن گاهی از راه مبارزه مستقیم با دین و گاهی با نفوذ و تسخیر دین و ایجاد جریانات انحرافی در متن دین نظام، جامعه را به چالش می کشد.

روشنفکری که به لحاظ زیست آزادانه یا بهانه های بشردوستانه، عدالت و حقوق بشر نظام اسلامی و الهی را به چالش می کشند که تفاوتی با هم ندارند؛ همه این ها مظاهر طاغوتی است که امروزه به نام اسلام آمریکایی مطرح است. امروزه، طاغوت زمان و حاکمیت، ظلم و ستم در دست قدرتی است که جریانات اقماری مانند صهیونیسم و یا انحرافات مانند داعش، طالبان، النهضه و امثال آن را می آفریند تا یکی به زبان شرق و دیگری به زبان غرب، یکی به زبان راست و دیگری به زبان چپ خود را به اسلام نزدیک کرده و انحرافات را برای جامعه ایجاد کنند.

برای صیانت بخشیدن و منزه داشتن جامعه نیازمندیم تا به اسلام ناب توجه کنیم. مراد از اسلام ناب عبارت است از اسلامی که خود را کاملاً بر اساس متون وحیانی و جنبه های اصیل دینی و بدون گرفتن دستمایه هایی از دیگران و مسایلی که به ظاهر اسلامی است ارائه می کند.

• خطر فاصله گرفتن جامعه از تعالیم اصیل اسلامی

اگر جامعه به دنبال اسلام ناب در همه ابعاد، مانند سیاست، فرهنگ، تربیت جامعه و خانواده خود را به کسانی که با بنیان های اصیل معرفتی دینی آشنا هستند، نزدیک نکند و نخواهد چنین آموزه هایی را از چنین افرادی بگیرد، بدون تردید در دام ظواهر فریبنده دنیا که در خدمت آمریکا و جهان خوارگی او وجود دارد خواهد افتاد و به چالش انحراف، ضلالت و جهالت گرفتار خواهد شد. ممکن است زمانی پیش بیاید که در فضای دوزخ ندا بدهد: «رَبَّنَا أَرِنَا الَّذِيْنَ أَصْلَانَا مِنَ الْإِنْسِ وَ

الْإِنْسِ نَجْعَلُهُمَا تَحْتِ أَقْدَامِنَا لِيَكُونَا مِنَ الْأَسْفَلِينَ»، (فصلت/ ۲۹) خدایا کسانی که ما را گمراه کردند و به تباهی و انحراف کشانند. به ما بنمایان تا آن ها را زیر پایمان خرد کنیم و انتقام خود را از آن ها بگیریم. جامعه ما امروزه به شدت در معرض چنین آسیبی قرار دارد، با قدرتی که جامعه ما پیدا کرده و جهان هم متوجه این قدرت شده است، از اسلام و جامعه اسلامی دست برنخواهند داشت و همواره برای ضربه زدن و منزوی کردن این قدرت از همه حربه ها استفاده می کنند که این که امروزه شاهد هستیم که تحریم های ناعادلانه ای را به جهت ظلم و جور بر جوامع تحمیل می کنند. ما نیازمندیم با تکیه بر منابع اصیل خود و شخصیت های ممتاز و اسلام شناسی که مستغرق در امر دین هستند و نه کسانی که به ظاهر از دین و مهدویت، عدالت، صداقت و خدمت به جامعه و محرومان سخن می گویند ولی جز ظاهری فریبنده و مکر و نیرنگ چیز دیگری نیست و بنیانی برای آن ها متصور نیست که این که در زمانی که جامعه به دست آن ها بود مسیر انحرافی و ظالمانه را به سرعت می تاختند و توجهی به مظلومیت و محرومیت جامعه نداشتند.

ما باید بر اساس شعاری که امام می دادند که عبارت بود از شعار اسلام ناب و پرهیز از هر نوع طغیانگری که در قالب اسلام آمریکایی ارائه می شود چه جریان تحجرجرایی که انحراف را برای جامعه به ارمغان آورده است و چه جریان تفریطی که مسیر جریان آمریکایی را برای جامعه هموار کرده است، اجتناب کنیم، امام از علاقه مندان می خواست که چنین فضایی را برای جامعه با صیانت و ایجاد ملکه عصمت، حفظ کنند.

اسلام سکولاریسم، بیگانه از مسایل حکومتی، اجتماعی، فرهنگی و اسلامی است، منزوی و بی روح و بی جان، اسلامی نبود که امام با آن انقلاب کرد و نظام اجتماعی و سیاسی را تأسیس کرد بلکه اسلامی مبنای حرکت انقلابی امام بود که همواره پویا، بالنده و سازنده است و در متن جامعه قرار دارد و باعث روشننگری است و برای هدایت جامعه از منابع دینی مدد می گیرد، اما اسلامی که با جریان های سکولاریسم همراه است و به اندیشه هایی چون جدایی دین از حکومت می انجامد، بسیار مردود است. اسلام ناب با اسلام انجمادی و اسلام تحجرجرا که از حضور در جامعه و اجتماع و نظم عمومی جامعه بیرون است، فرسنگ ها فاصله دارد.

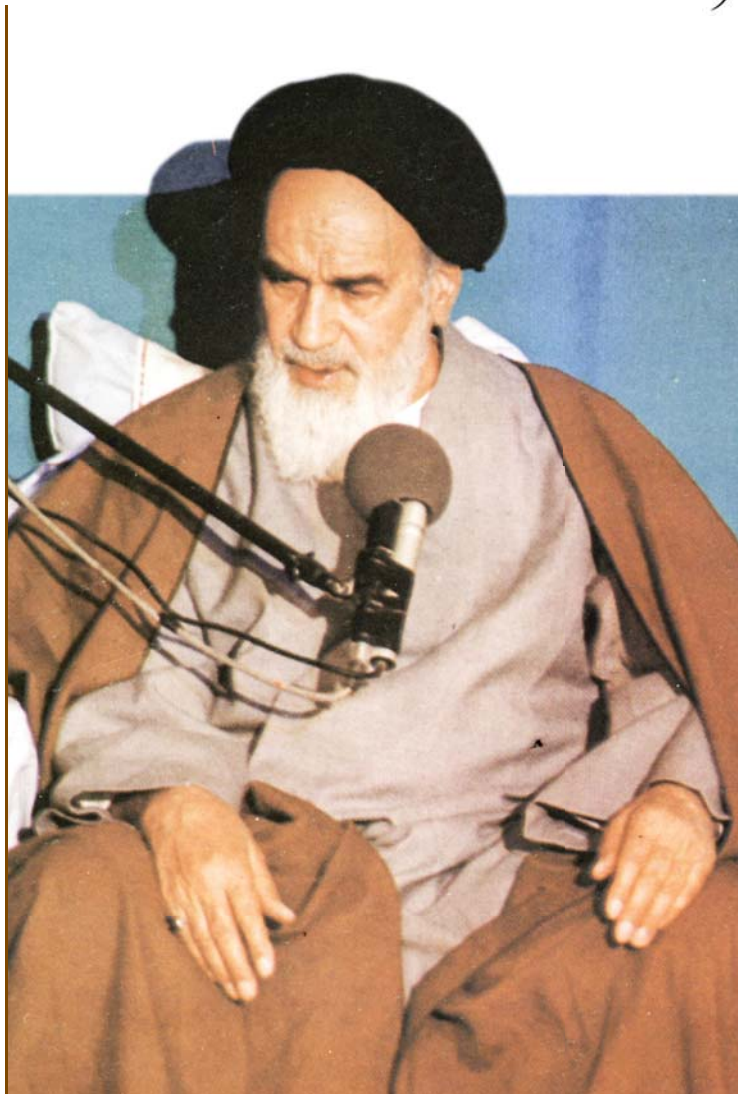
امروزه انحرافات چپ و راست ابزاری است در اختیار قدرت های استکباری و طواغیت زمان ما که امام نسبت به این معنا هشدار می دادند. جامعه اسلامی می تواند، رفتار و کردار خود را بر اساس بیانات امام تنظیم کند و از این انحراف مصون بماند.

• وصیت نامه امام، نسخه شفا مشکلات جامعه اسلامی

در آستانه سالگرد ارتحال امام خمینی هستیم و اگر بخواهیم انقلاب و جامعه ما به عزت ابتدای آن و تا زمان حضور ایشان برگردد، نیازمندیم سخنان امام و آن چه را که برای احیای این نظام و انقلاب در نظر داشتند و در وصیت نامه ها و منشورات متعدد خودشان ابراز کرده اند را اصل قرار بدهیم و اکنون که بار دیگر در آستانه سالگرد ارتحال ایشان هستیم باید این باور را به جامعه برگردانیم که معرفت اصیل نسبت به اسلام و دغدغه داشتن آموزه های وحیانی در متن حکومت عمده ترین مسایلی است که امام به آن تأکید داشتند. اگر بخواهیم جامعه، حکومت، نظام، دولت و ملت را از این قبض و انقباض و انسداد درونی و بیرونی نجات بدهیم باید به سخنان ایشان و آموزه های او برگردیم و وصیت نامه شان را نسخه شفابخش وضعیت امروزی جامعه اعم از وضعیت اجتماعی و اقتصادی، سیاسی و بین المللی خودمان قرار بدهیم و به دوران درخشان و تابنده ای که امام برای جامعه ما به ارمغان آورد، بازگردیم. کسانی که امام و انقلاب را به درستی شناختند هرگز از این تفکر و اندیشه دست بر نمی دارند.

• پی نوشت

۱. من در میان شما باشم و یا نباشم به همه شما وصیت و سفارش می کنم که نگذارید انقلاب به دست ناهلان و نامحرمان بیفتد. (صحیفه امام/ ج ۲۱/ ص ۹۳)



اثبات اسلام ناب محمدی

کلیدی ترین نکته

در اندیشه سیاسی الهی امام خمینی (ره)

گفت وگو با حجت الاسلام والمسلمین قاسم شبان نیا رکن آبادی

محور اصلی بیانات رهبر معظم انقلاب آیت الله العظمی خامنه ای در مراسم بیست و ششمین سالگرد ارتحال امام خمینی (ره)، «خطر «تحریف» شخصیت امام راحل و لزوم بازخوانی مبانی و «اصول» اندیشه های ایشان بود که بر هفت اصل از اصول تأکید ویژه ای نموده اند. ایشان در بخشی از بیانات خویش فرمودند: «مسئله تحریف شخصیت امام، خطر بزرگی محسوب می شود و آن راهی که می تواند مانع از این تحریف شود، بازخوانی اصول امام است. امام را نباید به عنوان صرفاً یک شخصیت محترم تاریخی، مورد توجه قرار داد، بعضی این جور می خواهند امام را بشناسند و بشناساند و این غلط است.» رهبر انقلاب اصل اول از این اصول هفت گانه را «اثبات اسلام ناب محمدی و نفی اسلام آمریکایی» معرفی کردند و در مقام تبیین فرمودند: «اسلام ناب از نظر امام بزرگوار، آن اسلام متکی به کتاب و سنت است که با فکر روشن، با آشنایی با زمان و مکان، با شیوه و متد علمی جاافتاده و تکمیل شده در حوزه های علمیه استنباط می شود و به دست می آید. اسلام آمریکایی دو شاخه بیشتر ندارد: یکی اسلام سکولار و دیگری اسلام متحجر.» هفته نامه افق حوزه در تبیین این بخش از کلام مقام معظم رهبری گفت وگویی را با حجت الاسلام والمسلمین دکتر قاسم شبان نیا رکن آبادی، دکترای علوم سیاسی و عضو هیئت علمی مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی (ره) انجام داد که ما حاصل این گفت وگو در ادامه تقدیم می گردد.

مصدق اسلام ناب از منظر حضرت امام چیست؟

• در میان نکات هفت گانه ای که مقام معظم رهبری از اندیشه های امام راحل تصویر کردند، به نظر من شاید کلیدی ترین نکته آن بحث اسلام ناب محمدی (ص) و نفی اسلام آمریکایی است. ما می توانیم این اندیشه را با ادبیات های مختلفی در کلمات حضرت امام مشاهده کنیم، یک جا ایشان، بحث اسلام ناب محمدی (ص) در مقابل اسلام آمریکایی را مطرح کرده اند، اما لازم است کمی دقت کنیم تا ببینیم ایشان مصداق اسلام ناب را چه می دانند؟

• والله اسلام تمامش سیاست است

امام خمینی (ره) در سخنرانی روز جمعه ۲۱ فروردین ۱۳۴۳ که در منزلشان ایراد فرمودند، اشاره کردند: «در مورخ ۱۳ / ۵ / ۱۳۴۲ که مرا از زندان قیطره آوردند، روزنامه ها نوشتند که روحانیت در سیاست مداخله نخواهد کرد. من الآن حقیقت موضوع را برای شما بیان می کنم. آمد یک نفر از اشخاصی که میل ندارم اسمش را بیاورم، گفت: آقا سیاست عبارت است از دروغ گفتن، خدعه، فریب، نیرنگ، خلاصه پدرسوختگی است! و آن را شما برای ما بگذارید! چون موقع مقتضی نبود نخواستم با او بحثی بکنم. گفتم: ما از اول وارد این سیاست که شما می گوئید نبوده ایم. امروز چون موقع، مقتضی است می گویم: اسلام این نیست، والله اسلام تمامش سیاست است. اسلام را بد معرفی کرده اند. سیاست مُدُن از اسلام سرچشمه می گیرد. من از آن آخوندها نیستم که در این جا بنشینم و تسبیح دست بگیرم. من پاپ نیستم که فقط روزهای یکشنبه مراسمی انجام دهم و بقیه اوقات برای خودم، سلطانی باشم و به امور دیگر کاری نداشته باشم.» (کوثر/ج ۱/ص ۱۰۴-۱۰۵؛ صحیفه امام/ج ۱/ص ۲۶۸-۲۶۹)

در این جا حضرت امام با قسم جلاله می فرمایند: والله اسلام همه اش سیاست است، یعنی از نظر ایشان اسلام ناب مبتنی بر سیاست است و منتهای سیاست اسلام نیست و همه اعمال مائیز بر اساس همین برداشت است که حضرت امام می فرمایند.

در منطق امام حکومت از احکام اولیه اسلام، بلکه مقدم بر تمام احکام است و این اندیشه حضرت امام یک کلیدی است. اگر یکی از محورهای اسلام ناب در اندیشه ایشان را همین جمله بدانید که «والله اسلام همه اش سیاست است» نتیجه این می شود که از نظر حضرت امام، سیاست و دیانت به طور کامل با هم عجین هستند. از این جهت تمام گروه هایی که این دیدگاه امام راحل را قبول ندارند؛ مثل طیف سکولار که قائل به جدایی دین از سیاست هستند و کسانی که با نگاه های اومانیستی و تحت تأثیر تفکرات غربی قائل به جدایی دین از سیاست هستند، اسلام شان اسلام ناب نیست، بلکه اسلام آمریکایی است.

گروه دیگر بخشی از انجمن حجتیه و طیفی هستند که حضرت امام از آن ها به عنوان متحجر نام می برد. طبق اندیشه این طیف، در عصر غیبت نباید در سیاست حضور پیدا کرد و امام راحل در جای جای فرمایشات خود، مانند منشور روحانیت و دیگر فرمایشاتی که دارند به این نکته اشاره می کنند که ضربه ای که این ها با اعتقاداتشان به اسلام می زنند قابل مقایسه با ضربه ای که دیگران می زنند، نیست. ایشان در منشور روحانیت می فرمایند: «خون دلی که پدر پیرتان از این دسته متحجر خورده است، هرگز از فشارها و سختی های دیگران نخورده است. وقتی شعار جدایی دین از سیاست، جا افتاد و فقهات در منطق ناآگاهان غرق شدن در احکام فردی و عبادی شد و قهراً فقیه هم مجاز نبود که از این دایره و حصار بیرون رود و در سیاست [و] حکومت دخالت نماید، حماقت روحانی در معاشرت با مردم فضیلت شد. به زعم بعض افراد، روحانیت زمانی قابل احترام و تکریم بود که حماقت از سراپای وجودش بیارد و الا عالم سیاس و روحانی کاردان و زیرک، کاسه ای زیر نیم کاسه داشت، و این از مسایل رایج حوزه ها بود که هر کس کج راه می رفت، متدین تر بود؛ (صحیفه امام/ج ۲/ص ۲۷۹) چرا که این ها مصداق دیگری از اسلام آمریکایی را دنبال می کنند.

• کلیدواژه اسلام ناب در اندیشه امام پیوند یا عینیت دین و سیاست است

ایشان برای اسلام ناب، کلیدواژه پیوند یا عینیت دین و سیاست را مطرح می کنند، لذا یک گروه با تأثیر پذیری از اندیشه های غربی تفکرات اومانیستی، رابطه دین و سیاست را با ذکر ادله رد می کنند و انجمن حجتیه هم ممکن است با استناد به برخی از روایات، همین نظر را ارائه کنند که حضرت امام به این روایات پاسخ داده اند و در جایی فرموده اند: «اگر حتی تعداد این روایات هم زیاد بود، چون در مقابل بسیاری از بدیهیات دین ما قرار دارند، باید آن ها را به دیوار زد» که این مطلب را از روایات برداشت کرده اند.

• سلطه ستیزی و روحیه مقاومت از شاخصه های اسلام ناب

ما امروزه شاهد جریاناتی در کشورمان هستیم که نام خط امام را مطرح می کنند، ولی عملاً در پی اسلام نابی که امام راحل مطرح فرمودند نیستند، نه فقط در میان جامعه علمی، بلکه در بین مسئولین کشور افرادی هستند که قائل به ارتباط دین و سیاست نیستند، مانند مسئولین اقتصادی ما که به صراحت این مطلب را مطرح کرده اند و بدیهی است که اندیشه آن ها در برابر اندیشه حضرت امام قرار دارد. یکی از ویژگی های اسلام ناب در مقابل اسلام آمریکایی، بحث سلطه ستیزی و روحیه مقاومتی است که در اسلام ناب وجود دارد، اسلام آمریکایی تسلیم شدن و اسلام منفعلانه است. آن ها هم می گویند: اسلام ما سیاسی است، اما در مقام عمل، کاملاً منفعل هستند. هم چنین می بینیم اسلام نابی که امام راحل مطرح می کنند منطبق بر آیات قرآن است، آیات قرآن تأکید دارند که مؤمنین در بین خودشان با رحمت و رأفت و در مقابل کفار، اشداء علی الکفار باشند، یعنی کسی که در مقابل نظام سلطه رویکرد انفعالی در پیش بگیرد طبق تفکرات ایشان در دایره اسلام ناب قرار نمی گیرد.

به نظر من ادبیات مقام معظم رهبری در این بحث کمی متفاوت با حضرت امام است، اما نظریه همان فرمایشات است. در جبهه بندی مطرح شده توسط رهبر معظم انقلاب، سه عنصر نظام سلطه، نظام سلطه پذیر و نظام سلطه ستیز بیان شده است. یک جبهه در مقابل نظام سلطه می ایستد که حضرت آقا می فرمایند: ما در این نظام قرار داریم و اساساً جمهوری اسلامی نظام سلطه ستیز را در دنیا تقویت کرد و شما می بینید که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، جبهه جدیدی در مقابل نظام سلطه شکل گرفته است که از اثرات پیروزی انقلاب اسلامی است. حضرت آقا می فرمایند: یک جبهه هم خود نظام سلطه

ما مفتخریم که ائمه معصومین، از علی بن ابی طالب گرفته تا منجی بشر حضرت مهدی صاحب زمان - علیهم آلف التحیات والسلام- که به قدرت خداوند قادر، زنده و ناظر امور است ائمه ما هستند... ما مفتخریم که «باقرالعلوم» بالاترین شخصیت تاریخ است و کسی جز خدای تعالی و رسول ﷺ و ائمه معصومین مقام او را درک نکرده و نتوانند درک کرد، از ما است.

و ما مفتخریم که مذهب ما «جعفری» است که فقه ما که دریای بی پایان است، یکی از آثار اوست. و ما مفتخریم به همه ائمه معصومین - علیهم صلوات الله - و متعهد به پیروی آنانیم.

ما مفتخریم که ائمه معصومین ما- صلوات الله و سلامه علیهم - در راه تعالی دین اسلام و در راه پیاده کردن قرآن کریم که تشکیل حکومت عدل یکی از ابعاد آن است، در حبس و تبعید به سر برده و عاقبت در راه براندازی حکومت های جائزانه و طاغوتیان زمان خود شهید شدند. و ما امروز مفتخریم که می خواهیم مقاصد قرآن و سنت را پیاده کنیم و اقشار مختلفه ملت ما در این راه بزرگ سرنوشت ساز سرازیر نشناخته، جان و مال و عزیزان خود را نثار راه خدای کنیم.

به نفی تفکرات وهابیت و انجمن حجتیه می پردازند و از آن ها به عنوان متحجر یاد می کند و حدود سه یا چهار صفحه وصیت نامه رابه تفکرات اومانستی و سکولار اختصاص می دهند که جریانی در برابر جریان اسلام ناب محسوب می گردد.

اگر شما عملکرد و تفکرات این ها را با عملکرد و تفکرات امام تطبیق دهید، به یک تعبیر می توانیم بگوییم که ایشان این ها را مسلمان نمی داند. عملکرد این ها در مقابل استکبار چگونه است؟ چرا انگلستان از این ها حمایت می کند؟ چرا در این قرائت انحرافی از اسلام افرادی مانند یاسر الحیب مطرح می شود و چطور مطرح می شود؟ مستکبرین و کسانی که قصد صدمه به دین را دارند اقدام به مشابه سازی آن می کنند، مثلاً انجمن حجتیه و بهائیت را ایجاد می کنند. الآن ولایت فقیه در دنیا مظهر اقتدار شیعه شده است و کسانی که بحث هلال شیعی (۳) را مطرح می کنند به این نتیجه رسیده اند که این هلال در حال تکمیل شدن است، این قدرت تشیع را چطور می توان تضعیف کرد؟ امروزه جریان شیرازی در هند فعال شده و نقطه تمرکز خودش را ضربه زدن به ولایت فقیه قرار داده است، وهابیت هم همین طور عمل می کند؛ چراکه حرف وهابیت بر علیه شیعه خریداری ندارد. بنابراین آن ها هم تمرکزشان را روی ولایت فقیه قرار داده اند.



در منطق امام خمینی حکومت از احکام اولیه اسلام

بلکه مقدم بر مقام احکام است و این اندیشه

حضرت امام یک کلیدی است. اگر یکی از

محورهای اسلام ناب در اندیشه حضرت امام را

همین جمله بدانید که «والله اسلام همه اش

سیاست است» نتیجه این می شود که

از نظر حضرت امام، سیاست و دیانت

به طور کامل با هم عجین هستند.

عدول از احکام نیست، بلکه باید مسئله شناسی کند، مثلاً ما در گذشته بحث بیمه یا شرکت های هرمی را نداشتیم و فقه باید به این مسایل ورود کند. اگر یک فقیه، مسئله شرکت های هرمی را از باب مقلد و تکلیف مقلد در نظر بگیرد، شاید قائل به اباحه بشود، اما اگر آن را در درون حکومت ببیند که چه تبعاتی برای جامعه اسلامی برجای می گذارد، شاید نظرش غیر از آن باشد. بسیاری از مسایلی که امروزه مطرح می شوند، این چنین هستند و ایشان قائل به این پویایی بودند و البته جمود، هم در اندیشه متحجرین شیعه وجود دارد و هم در بین اهل سنت، در بین برخی از جریان سلفی وهابی خشک مغز دیده می شود که به تکفیر ختم می شود و در بین جریان متحجر شیعه، به سکوت و انزوا ختم می شود. متحجرین ما می گویند: در عصر غیبت باید منتظر باشیم تا حضرت بیایند و خودشان کاری بکنند! عصر غیبت عصر سکوت است، ولی طیف سلفی وهابی با جمود فکری خود، به افراطی گری کشیده شدند. اگر وصیت نامه امام را حل را ببینید ایشان نسبت به همه این تفکرات متعرض شده اند و به نوعی می توانیم مصادیق اسلام ناب را از وصیت نامه ایشان استخراج کنیم. در آن جا حضرت امام در کنار کلماتی مانند: «و ما مفتخریم که پیرو مذهبی هستیم که رسول خدا ﷺ مؤسس آن به امر خداوند تعالی بوده، و امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب ﷺ، این بنده را شده از تمام قیود، مأمور رها کردن بشر از تمام اغلال و بردگی ها است.

ما مفتخریم که کتاب نهج البلاغه که بعد از قرآن بزرگترین دستور زندگی مادی و معنوی و بالاترین کتاب رهایی بخش بشر است و دستورات معنوی و حکومتی آن بالاترین راه نجات است، از امام معصوم ما است.

است. تعدادی از کشورها هم هستند که سلطه پذیر هستند، مثل برخی از کشورهای عربی که نظام سلطه را پذیرفته اند و در حال هضم در درون آن هستند و اراده ای از خودشان ندارند، اما جمهوری اسلامی این گونه نیست. همین بحث را حضرت امام با ادبیاتی دیگر تحت عنوان جبهه استکبار مطرح می کند و از همان ابتدای انقلاب و قبل از پیروزی انقلاب که انقلاب داخلی را هدایت می کردند، بخشی از صحبت های ایشان متوجه نظام استکبار و مقابله با آن بود، این نشان می دهد که یکی از نکات عطف در اندیشه های ایشان تأکید بر سلطه ستیزی و مقابله با سلطه گری است.

پذیرش حاکمیت خدا و نفی حاکمیت های دیگر

از مصادیق اسلام ناب که در اندیشه های امام راحل بسیار اهمیت دارد و در رفتار سیاسی ایشان مشاهده شده، بحث پذیرش حاکمیت خدا و نفی حاکمیت های دیگر است. حضرت امام جمله ای دارند که به نظرم این فرمایش را از روایتی که عمر بن حنظله از امام صادق نقل کرده استفاده کرده اند^(۱)، ایشان در جایی خطاب به بنی صدری که یازده میلیون رأی آورده است می فرمایند: من تا زمانی که تو را تنفیذ نکنم تو در حکم طاغوت هستی^(۲)؛ یعنی ایشان قصد دارند حاکمیت الهی در جامعه حاکم بشود.

اوایل پیروزی انقلاب، نهضت آزادی و گروه ملی مذهبی پیش نویس قانون اساسی را که تقریباً مطابق با قانون اساسی فرانسه بود را به امام عرضه کردند و حضرت امام فرموده بودند: ما فقط برای شکم و اقتصاد قیام نکرده ایم، بلکه برای حاکمیت دین قیام کردیم، لذا با نظر ایشان بحث حاکمیت خدا و ولایت فقیه در قانون اساسی گنجانده شد. در روایتی امام صادق می فرمایند: اگر نزد قاضی رفتید و او در امری قضاوت کرد، اگر از ما اجازه قضاوت نداشته باشد حتی اگر به حق هم قضاوت کرده باشد مالی را که به دست آورده، باطل است؛ یعنی طریق باید طریق حاکمیت الهی باشد و بحث حاکمیت الهی در کتاب های ایشان به کرات قابل مشاهده است.

مسئله ولایت فقیه از مسایلی است که فقهای ما هم به آن اعتقاد داشتند، اما کمتر آن را بحث می کردند، ولی حضرت امام به شکل جدی این بحث را مطرح و آن را از مصادیق اسلام ناب معرفی کردند. بنابراین از منظر امام راحل، کسانی که در برابر ولایت فقیه موضع نظری دارند و اصل آن را نمی پذیرند و یا کسانی که موضع عملی در مقابل آن دارند، در جبهه اسلامی آمریکایی قرار می گیرند. جمله ای که ایشان در مورد بنی صدر علی رغم رأی یازده میلیونی اش می گوید، خود مؤید این معناست که در آن جا می فرمایند: این رأی باید امضا ولی فقیه را داشته باشد؛ چراکه اذن و تصرف در اختیار ولی فقیه است. این امر، یکی از مصادیق حاکمیت الهی است، لذا در فرمایشات حضرت امام و مقام معظم رهبری بیانی وجود دارد که اگر تمام مردم در قانونی اتفاق نظر داشته باشند که خلاف شرع باشد، فاقد اعتبار است. مردم در نظام اسلامی نقش پرزنگی دارند، اما این نقش در چارچوب احکام اسلامی و حاکمیت الهی است و دیدگاه امام راحل در بحث اسلام ناب، در تقابل با دیدگاه های رایج سکولار در عصر ایشان قرار داشت و از این جهت انقلاب اسلامی در دنیا متمایز شد.

فقه جواهری از مصادیق اسلام ناب

اسلام ناب یک ویژگی دیگر نیز دارد، ایشان در بحث فقهی مسئله فقه جواهری را مطرح می کنند و روش صاحب جواهر روش فقهای سلف است. ایشان در این سبک، پویایی فقه را مطرح می کنند و به آن توجه دارند، جوامع تغییر می کنند و زمانه ما با ۱۴۰۰ سال قبل متفاوت است، اما باید توجه داشته باشیم که احکام اسلامی دائمی بودنشان، ممکن است نحوه اجرای آنها متفاوت باشد، «حلالٌ مُحَرَّمٌ حلالٌ إِلَى یَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَ حَرَامٌ حَرَامٌ إِلَى یَوْمِ الْقِيَامَةِ، لَا یَكُونُ غَیْبُهُ وَ لَا یَجِئُهُ غَیْبُهُ»؛ (الفصول المهمة فی اصول الائمة تکملة الوسائل) / ج ۱ / ص ۶۴۳ حلال و حرام خداوند دائمی است، اما ممکن است نحوه عمل کردن به آن احکام متفاوت باشد. این نحوه گفتن با سخنان برخی که می گوید: زمان عمل به احکام اسلامی گذشته و این احکام مربوط به ۱۴۰۰ سال قبل است و عقل انسان رشد کرده و در مسایل اجتماعی و سیاسی نیازی به عمل به احکام اسلامی ندارد، تعارض دارد. حضرت امام در عین پابندی به فقه و اسلام سنتی، می فرمایند: این اسلام سنتی باید خودش را با شرایط زمانی و مکانی تطبیق دهد و معنای تطبیق،

پی نوشت ها

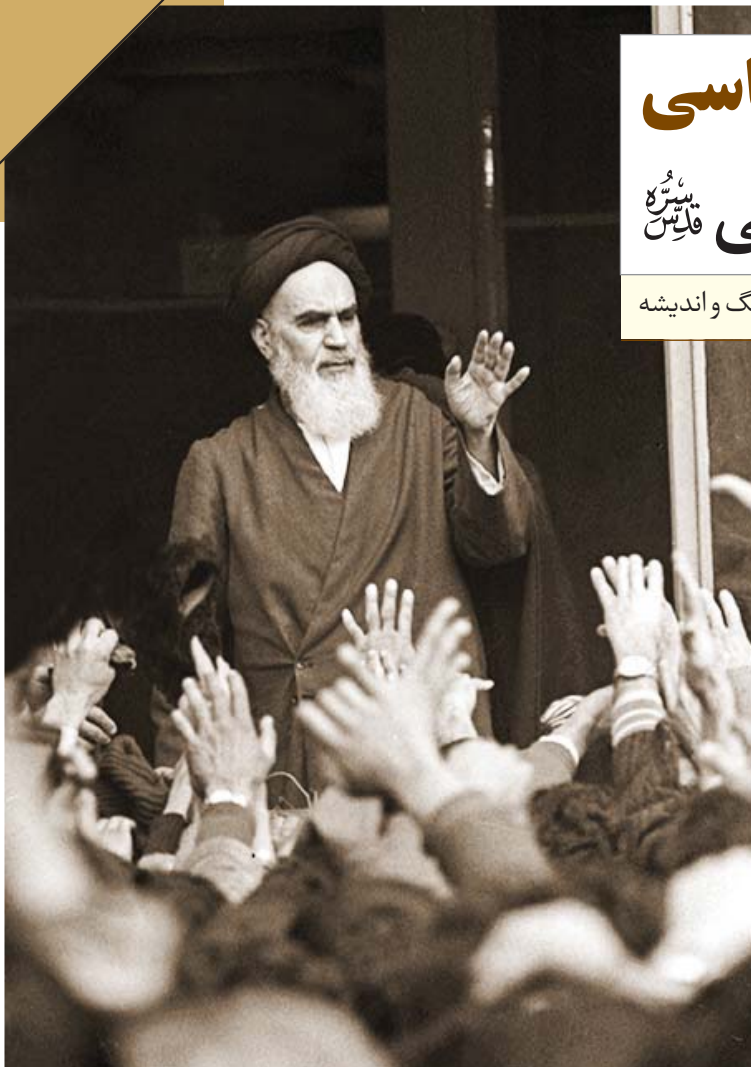
۱. محمد بن یعقوب، عن محمد بن یحیی، عن محمد بن الحسین، عن محمد بن عیسی، عن صفوان بن یحیی، عن داود بن الحصین، عن عمر بن حنظله، قال: سالت أبا عبد الله ﷺ عن رجلین من أصحابنا بینهما منازعة فی دین أو میراث فتحاکما إلى السلطان و آلی القضاة یحل ذلک؟ قال: من تحاکم الیهم، فی حق أو باطل، فأنما تحاکم إلی الظاغوت و ما یخکم له، فأنما تأخذهُ سُخْتًا و إن کان حقاً ثابراً له، لأنه أخذهُ بِحُکْمِ الظاغوت و ما أمر الله أن یکفر به، قال الله تعالی «یریدون أن یتحاکموا إلی الظاغوت و قد أمروا أن یکفروا به». قلت: فکیف یصنعان؟ قال: ینظران من کان منکم بمنّ قد روی حدیثنا و نظرفی خلاینا و حرامنا و عرف أحکامنا... فلنیزصراً به حکماً فاتی قد جعلته علیکم حکماً. (اصول کافی) / ج ۱ / ص ۸۶ / کتاب فضل العلم / باب اختلاف الحدیث / ح ۹؛ و سبایل الشیعه / ج ۱۸ / کتاب ابواب صفات القاضی / باب ۱۱ / ح ۱؛ به نقل از کتاب ولایت فقیه (حکومت اسلامی - ویرایش جدید) / ص ۸۹.

۲. رک: صحیفه امام / ج ۱۲ / ص ۱۳۹
 ۳. واژه «هلال شیعی» اولین بار از سوی عبدالله دوم پادشاه اردن، مطرح شد که در خلال آن، خطر قدرت گرفتن شیعیان را در منطقه مطرح کرد. پس از او حسن مبارک در مصر و برخی از مقامات عربستان سعودی، از جمله کسانی بودند که خطر هلال شیعی را در منطقه مطرح کردند. به عقیده آن ها جمهوری اسلامی ایران می تواند، با اعمال نفوذ طبیعی در میان شیعیان عراق، تحولات ژئوپلیتیک خاورمیانه را هدایت کرده و موازنه قدرت را به نفع شیعیان و علیه منافع آمریکا، اسرائیل و اهل سنت تغییر دهد. کاربرد این واژه، مقارن با به قدرت رسیدن شیعیان در انتخابات عراق، پس از حمله ایالات متحده آمریکا در سال ۲۰۰۳ م به این کشور بود. براین اساس به قدرت رسیدن شیعیان در عراق، تکمیل کننده هلالی از حوزه های نفوذ شیعی بود که کشورهای لبنان، سوریه، عراق، ایران، پاکستان و افغانستان را در بر می گرفت؛ به این معنا که نه تنها در ایران، شیعیان در قالب جمهوری اسلامی و در لبنان در مقام جنبشی مقتدر و پیشرو، بلکه در عراق و سوریه نیز که دولت را در اختیار دارند، از جایگاه تعیین کننده ای در منطقه برخوردار هستند.

جایگاه مردم در اندیشه سیاسی

حضرت امام خمینی علیه السلام

گفت‌وگو با دکتر عبدالوهاب فراتی، عضو هیئت علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه



• نقش مردم در نظریه حکومتی امام خمینی علیه السلام

شکی نیست که حضرت امام خمینی علیه السلام در نظریه حکومتی خودشان نقشی را به مردم واگذار کرده‌اند و در تمام تفسیرها و قرائت‌هایی که از اندیشه ایشان وجود دارد این مطلب پذیرفته شده است که در نظریه حکومت اسلامی امام خمینی علیه السلام مردم بدون نقش نیستند. اما اختلاف بزرگی که وجود دارد این است که مردم چه نقشی در این مدل حکومتی دارند.

• دو تفسیر مختلف از نقش مردم در نظریه حکومتی امام خمینی علیه السلام

تفسیرهای کنونی را غالباً به دو دسته کلی تقسیم می‌کنیم: الف) یک عده معتقداند که امام علیه السلام در مشروعیت حکومت دینی، نقشی به مردم نداده است، اما در حالی که به آن‌ها در کارآمدی و مقبولیت نظام دینی، نقش داده است. ب) از طرف دیگر برخی معتقداند که اعتقاد امام علیه السلام به نقش مردم در حکومت چیزی بیشتر از کارآمدی آن است، بلکه مردم نیز به‌عنوان بخشی از عناصر و ارکان مشروعیت در حکومت دینی واجد جایگاهی هستند.

بیشتر ادبیات فقه سیاسی در حوزه که به تفسیر جایگاه مردم در اندیشه حکومتی حضرت امام علیه السلام پرداخته‌اند، معتقداند که مردم در کارآمدی نظام سیاسی نقش دارند و حکومت دینی فارغ از این که مردم آن را قبول داشته باشند یا خیر مشروعیت دارد؛ مراد از این مشروعیت، مشروعیت فقهی است، البته اگر مردم به این حکومت روی آور باشند طبیعتاً حکومت کارآمدتر می‌شود و بهتر می‌تواند به اهدافش برسد، لذا در شرایطی که مردم از حکومت دینی اقبال نداشته باشند، حکومت در تحقق اهدافش ناکام می‌ماند. البته این کامیابی یا عدم کامیابی بیشتر مربوط به نقش مردم در کارآمدی و به فعل رسیدن حکومت دینی است و نه در مشروعیت آن.

کسانی که معتقدند در اندیشه‌های حضرت امام علیه السلام نقش مردم مقبولیت حکومت است نه مشروعیت آن، به‌طور معمول بین دو واژه مشروعیت و مقبولیت قائل به تمایز هستند، مراد از مشروعیت را پاسخ به این سؤال می‌دانند، که به چه دلیل بر ما حکومت می‌کنند؟ به چه دلیل ما باید از عده‌ای اطاعت کنیم؟ پاسخ به این پرسش باعث تولید نظریه شما در باب مشروعیت است اما در باب مقبولیت این پرسش مطرح نیست، بیشتر جنبه رضایتمندی به فعلیت رسیدن حکومت و نظام سیاسی است که در پرسش اول این مشروعیت را پیدا کرده است. مثلاً بر اساس مبانی فقهی از نظر این‌ها ولایت فقیه مشروعیت دارد و چه نخواهیم یا نخواهیم فقیه بر ما ولایت دارد و لذا مردم در تولید مشروعیت ولایت فقیه نقش فقهی ندارند.

این مطلب را به این دلیل عرض کردم تا توضیح بدهم در ادبیات حضرت امام علیه السلام واژه مقبولیت وجود ندارد و تمایز بین مشروعیت و مقبولیت بیشتر در تفاسیری پیدا می‌شود که بعد از رحلت ایشان در ادبیات سیاسی پدید آمده است، گمان می‌کنم اولین کسی که این واژه را در ادبیات سیاسی ایران در اواخر دهه شصت ایجاد کرد، آقای دکتر جواد لاریجانی بود که این تمایزگذاری موجب خطایی در فهم اندیشه مرحوم امام علیه السلام شد، ایشان بین این دو مفهوم قائل به تمایز شدند و چند نوع دولت را تصویر کرد و گفت: از نظر مرحوم امام علیه السلام مردم در مقبولیت نظام صاحب نقش هستند در حالی که ما هرچه در ادبیات شفاهی و کتبی حضرت امام علیه السلام جست‌وجو کردیم، چیزی به نام مقبولیت نیافتیم، به همین دلیل باید خودمان را از خطایی که ایشان در آن دوران ایجاد کرده‌اند، دور کنیم و در ورای این خطا به نقش مردم در حکومت دینی از منظر حضرت امام علیه السلام بپردازیم.

این مطلب را به این دلیل عرض کردم تا توضیح بدهم در ادبیات حضرت امام علیه السلام واژه مقبولیت وجود ندارد و تمایز بین مشروعیت و مقبولیت بیشتر در تفاسیری پیدا می‌شود که بعد از رحلت ایشان در ادبیات سیاسی پدید آمده است، گمان می‌کنم اولین کسی که این واژه را در ادبیات سیاسی ایران در اواخر دهه شصت ایجاد کرد، آقای دکتر جواد لاریجانی بود که این تمایزگذاری موجب خطایی در فهم اندیشه مرحوم امام علیه السلام شد، ایشان بین این دو مفهوم قائل به تمایز شدند و چند نوع دولت را تصویر کرد و گفت: از نظر مرحوم امام علیه السلام مردم در مقبولیت نظام صاحب نقش هستند در حالی که ما هرچه در ادبیات شفاهی و کتبی حضرت امام علیه السلام جست‌وجو کردیم، چیزی به نام مقبولیت نیافتیم، به همین دلیل باید خودمان را از خطایی که ایشان در آن دوران ایجاد کرده‌اند، دور کنیم و در ورای این خطا به نقش مردم در حکومت دینی از منظر حضرت امام علیه السلام بپردازیم.

• نقل قولی از امام خمینی علیه السلام و تحلیلی بر کلام ایشان

در این زمینه بحث‌های فنی زیادی وجود دارد که در این فرصت کوتاه وارد آن‌ها نمی‌شویم، فقط به نقل قولی از حضرت امام علیه السلام اکتفا می‌کنم و تحلیل خودم را عرض می‌کنم. آیت‌الله هاشمی رفسنجانی نقل می‌کنند: گاهی اوقات در مورد نقش مردم در حکومت دینی دچار پرسش‌هایی می‌شدیم و بعد حضرت امام علیه السلام برای توضیح نظرشان در این باره به روایتی از سیدبن طاووس استناد می‌کرد که روایت این است، «یا اَیْنَ اَبی ظَالِبٍ لَکَ (وَلَا اَمَّتِی) فَإِنَّ وَلَوْکَ فِی عَافِیَةِ وَ

أَجْمَعُوا عَلَیْکَ بِالرِّضَا فَعَمَّ بِأَمْرِهِمْ وَإِنْ اِخْتَلَفُوا عَلَیْکَ فَدَعُوهُمْ وَمَا هُمْ فِیهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَیَجْعَلُ لَکَ مَخْرَجًا؛ (مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل / ج ۱۱ / ص ۷۸) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این روایت به حضرت امیر علیه السلام می‌فرمایند: یا علی تو ولی امت من هستی، اگر مردم مدینه بر تو اجماع کردند و به دولت تو رضایت دادند، آن‌گاه برای ولایت و حکومت بر آن‌ها به پا خیز اما اگر در تو اختلاف کردند، امر حکومت را به خود آن‌ها واگذار کن و خداوند برای تو راه خروجی فراهم خواهد ساخت».

• تحلیل روایت
تحلیل این روایت بدین‌گونه است که وقتی پیامبر اکرم فرمود: «یا علی انت ولی امتی»، یعنی تو منصوب هستی، منصوب به این معنا که اهلیت برای حکومت کردن داری، یعنی اگر الآن سیصد نفر در مدینه برای جانشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نامزد باشند، بدون تردید هیچ‌کدام به اندازه حضرت امیر، اهلیت چنین کاری را ندارند، پس مراد از «یا علی انت ولی امتی» به معنای نصب بالفعل نیست، بلکه به این معنا است که تو اهلیت این کار را دارا هستی، اما شرطی دارد، یعنی اهلیت را باید با اقبال و رضایت مردم جمع کرد، وقتی این دو به هم اضافه شد در نتیجه «فَعَمَّ بِأَمْرِهِمْ» آن‌گاه برای امر آن‌ها قیام کن و زعامت آن‌ها را برعهده بگیر. نکته‌ای که در این روایت وجود دارد، این که منصب امامت یا منصب دولت امام معصوم که با عبارت «فَعَمَّ بِأَمْرِهِمْ» روشن و مشخص می‌شود، نتیجه دو رکن پیشین یعنی اهلیت، اقبال و رضایت عمومی است، یا در واقع منصب

کسانی که معتقدند

در اندیشه‌های حضرت امام علیه السلام

نقش مردم مقبولیت حکومت است

نه مشروعیت آن، به‌طور معمول

بین دو واژه مشروعیت و مقبولیت

قائل به تمایز هستند

مراد از مشروعیت را پاسخ

به این سؤال می‌دانند، که به چه دلیل

عده‌ای بر ما حکومت می‌کنند؟

به چه دلیل ما باید از عده‌ای اطاعت کنیم؟

پاسخ به این پرسش باعث تولید

نظریه شما در باب مشروعیت است

اما در باب مقبولیت این پرسش

مطرح نیست، بیشتر جنبه رضایتمندی

به فعلیت رسیدن حکومت

و نظام سیاسی است که در پرسش اول

این مشروعیت را پیدا کرده است

مثلاً بر اساس مبانی فقهی

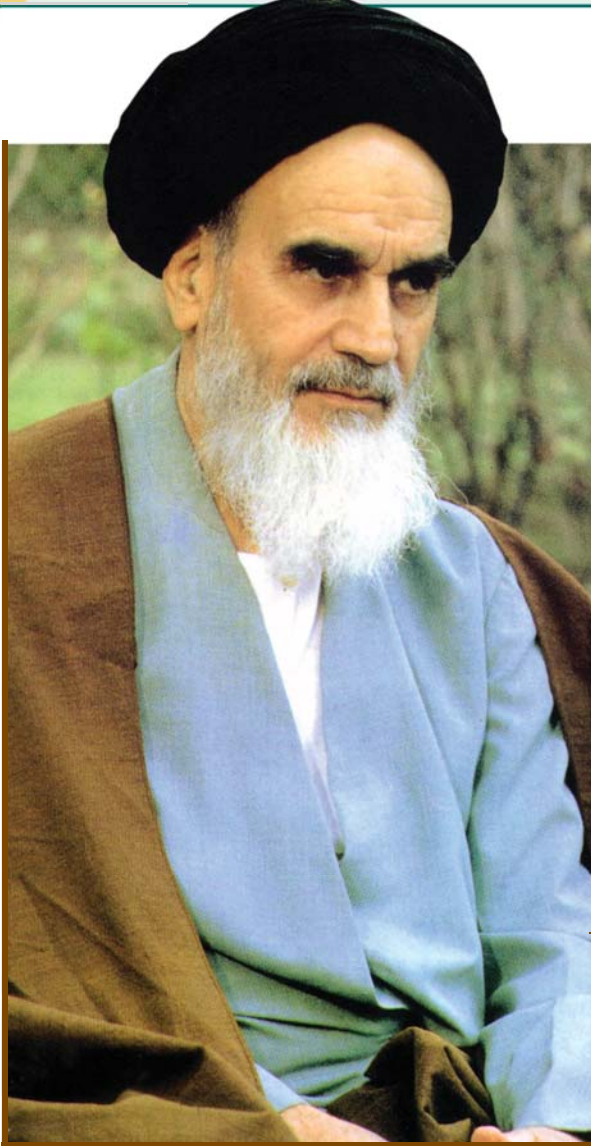
از نظر این‌ها ولایت فقیه مشروعیت دارد

و چه نخواهیم یا نخواهیم فقیه بر ما

ولایت دارد و لذا مردم

در تولید مشروعیت ولایت فقیه

نقش فقهی ندارند.



وحدت اسلامی

از دیدگاه

امام خمینی علیه السلام

به قلم حجت الاسلام والمسلمین

محمدتقی سیفیانی

مبلغ بین المللی و کارشناس

مرکز راهبری و رتبه انبیاء

امام خمینی علیه السلام به عنوان منادی بازبانی نقش دین در «ربوبیت اعلا» و جهت دهی به زندگی بشر در ابعاد کلان، هرگز شعارهای خود را در قالب های مذهبی مطرح نکرد. جدا از تصریحات ایشان در مورد وحدت اسلامی، باید گفت وحدت عنصری ضروری در نظام فکری ایشان و متناسب با دیگر اجزای این نظام است؛ عظمت اهداف طراحی شده در این نظام فکری، خود به خود سعه صدر در مورد اختلافات موجود در مسیر شدن را افزایش می دهد و هم چنین با تعیین «حذف قطب توطئه در میان مسلمین» یعنی آمریکا به عنوان هدف ملموس، وحدت را به صورتی در هم تنیده در سطوح تاکتیکی و راهبردی (و نه تاکتیکی صرف) مطرح نمودند.

پیروزی انقلاب اسلامی در ایران را معجزه قرن بیستم می توان خواند؛ که بار دیگر همه نگاه ها را بسوی نقش و ظرفیت دین در راهبری سیاسی و اجتماعی دولت ها و ملت ها جلب کرد و اسلام سیاسی را به مرکز مدیریت تحولات سیاسی جهان بازگرداند؛ آن هم با قدرتی مهار نشدنی که توانست آینده هژمونی غرب و شرق و مکاتب مادی گرای آن را در هاله ای از ابهام قرار دهد.

هرچند که انقلاب اسلامی در جامعه ای با اکثریت شیعه به پیروزی رسیده بود، اما وجه فراملی و جهانی انقلاب بیشتر از آن که حیثیتی طائفی داشته باشد، رنگ اسلام خواهی به خود گرفته بود و به مدد سیاست گذاری امامش راهبرد وحدت و یکپارچگی امت اسلامی را تبلیغ و بر آن تأکید می کرد. مستشرقین نیز به همان اندازه که به رگه ها و جوهره های شیعی انقلاب به مثابه پیشران و مولد جنبش انقلابی ایران توجه و اهمیت داده اند، به همان اندازه هم پدیده انقلاب اسلامی را احیاگر نقش دین با ماهیت فرامذهبی خود در ساحات مختلف زندگی و حاکمیت بر شمرده اند. میشل فوکو، از طرفی می گوید: «هیچ عبارتی برای ایرانیان، خنده آورتر، ابلهانه تر، خشک تر و غریب تر از عبارت «دین افیون توده هاست» وجود ندارد. تشیع، پیروان خود را به نوعی بی قراری مسلح می کند و در ایشان شوری می دهد که هم سیاست است و هم دین، تشیع همراه با احساس و عشق است، اما این احساس با تعقل و عقلانیت - که در مکتب تشیع بسیار مهم است - جهت می یابد.»^(۱) آنان در این زمینه، موضوعاتی هم چون قیام عاشورا و آیین های مذهبی، مهدویت، مرجعیت و رهبری روحانیون را از عوامل پیروزی انقلاب بر شمرده اند.

و از طرف دیگر هم می گوید: «از دیگر سو ظرفیت عظیم انقلاب اسلامی که مبتنی بر اندیشه ناب شیعی بود، ارتباط بین امت اسلامی را به صورت ذاتی طلب می کند. انقلاب ملت ایران در سال ۵۷، از ابتدا نام اسلام را با خود به همراه داشت و بر همین اساس، شیعه و سنی را زیر یک چتر واحد گردهم آورد، بنابراین، ایران اسلامی تنها به اعتلای نام اسلام می اندیشید که با وحدت اسلامی صد درصد سازگار است.»^(۲)

اولین نوع بیانات امام علیه السلام در مورد وحدت، «تصریحات» پر شمار ایشان بر این معنا است. تدبیر هوشمندانه حضرت امام علیه السلام در «تصریحات مکرر» برای تقویت اندیشه های تقریبی و تأکید بر برادری و حسن تعامل پیروان مذاهب با یکدیگر، مانع از به حرکت درآوردن گسل های اختلاف مذهبی میان اهل سنت و شیعیان در داخل و خارج از کشور شد. «ما با مسلمین، اهل تسنن یکی هستیم؛ واحد هستیم که مسلمان و برادر هستیم. اگر کسی کلامی بگوید که باعث تفرقه بین ما مسلمان ها

امامت زمانی شکل می گیرد که آن دو رکن یا عنصر وجود داشته باشند، اگر چنین شد، آن گاه این پرسش مهم مطرح می شود که نقش مردم در این روایت از ارکان پیشا منصب است یا از ارکان پسا منصب؟

طبیعی است که رضایت و اقبال مردم از ارکان پیشا منصب است، یعنی قبل از شکل گیری منصب امامت و ولایت مردم به عنوان جزئی از عناصر مشروعیت بخش باید حضور داشته باشند، از ارکان پسا منصب نیستند، چرا که در ادامه روایت دارد که «وَإِنْ اِخْتَلَفُوا عَلَيْكَ فَرُدَّهُمْ» اگر در امر توافق اختلاف پیدا کردند، حکومت را به خودشان واگذار کن، یعنی تواهِلیت داری اما اگر به توافق اقبال نشد باید حکومت را رها کنی، البته وقتی حکومت را رها می کنی معتقد هستیم باز هم امیر المؤمنین علیه السلام است که اهلیت حکومت را دارد و صرف عدم اقبال مردم دلیل بر این نیست که ایشان از اهلیت می افتند، اما منصب حکومت یا امامت ایشان شکل نمی گیرد، اگر این طور شد ما می توانیم به این نتیجه برسیم، کسانی که بین مشروعیت و مقبولیت در نظریه سیاسی امام علیه السلام تمایز قائل می شوند، نقش مردم در نظریه سیاسی ایشان را به عنوان شرط یا رکنی از ارکان پسا منصب تحلیل می کنند، اما بر اساس استناد امام علیه السلام به این روایت، نقش مردم از عناصر پیشا منصب است.

اگر این چنین شد، پس در نظریه سیاسی امام علیه السلام می توانیم این طور تصویر کنیم که از منظر ایشان دولت در دو دسته شرعی یا غیر شرعی می گنجد: الف) دولت شرعی دولتی است که فقیه در رأس آن قرار گرفته باشد به علاوه این که مردم به آن اقبال داشته و به دولت اورضایت بدهند. ب) دولت غیر شرعی، دولتی است که فاقد یکی از این دو رکن باشد، حالا یا فقیهی است که به او اقبال نمی شود و یا غیر فقیهی است که به او اقبال شده است در هر دو صورت دولت غیر شرعی است، این مسیر با تقسیم بندی آقای لازبجانی تفاوت زیادی دارد، اضافه کردن واژه مقبولیت در کنار مشروعیت به نوعی فاصله گرفتن از اندیشه اصلی امام خمینی علیه السلام است که بنده گمان می کنم، خطایی که در فهم اندیشه سیاسی امام راحل رخ می دهد این است که بلافاصله واژه مقبولیت و کارآمدی را به این اندیشه اضافه می کنند و نقش مردم را به عنوان ارکان پیشا منصب به ارکان پسا منصب تغییر می دهند.

نتیجه گیری

بنده نتیجه گیری می کنم که نظر امام علیه السلام درباره نقش مردم در حکومت ولایت فقیه نه عین چیزی است که برخی از شارحین محترم ایشان، مانند آیت الله مؤمن و... تفسیر می کنند که نظریه های نصب بعد از انقلاب باشد و نه تفسیری صحیح است که امام علیه السلام را کاملاً به سمت نظریه انتخاب می برند، در واقع نظریه امام علیه السلام همان نظریه نصب است و ایشان نصب را قبول دارند، اما نصب در نظریه امام علیه السلام با آن چه که بعد از انقلاب از نصب تفسیر شده است، تفاوت دارد؛ این نظریه تا آخر عمر با ایشان همراه است، مهم ترین عنصر اندیشه امام خمینی علیه السلام همین است، به همین دلیل می توانیم، بگوئیم نظریه ایشان آن گونه که برخی از فقها، مانند آیت الله منتظری در اواسط دهه شصت ارائه داد، انتخابی نیست و از سوی دیگر مانند نظریه امثال آیت الله مؤمن هم نیست، بلکه امام علیه السلام نظریه نصب را دارند، اما نصب در نظریه کلاسیک نصب که مربوط به قبل از انقلاب است.

مستحضر هستید که از نظریه نصب بعد از انقلاب، مانند نظر آیت الله مؤمن و امثال ایشان می توان به نظریه رادیکال نصب تعبیر کرد که به حاکم اسلامی اقتدار گسترده ای می دهند و به همان میزان از نقش مردم کم می کنند، بنده گمان می کنم نظریه مردم تعلق به نظریات نصب رادیکال بعد از انقلاب ندارد، بلکه بیشتر به نظریات کلاسیک نصب تعلق دارند که در این نظریه حضور مردم در ساختار نظام دینی محترم شمرده شده و به عنوان عناصر پیشا منصب به اقبال و رضایت آن ها اهمیت داده شده است.

نظریه نصب حضرت امام علیه السلام به نوعی ناظر، به همان معنای مردم سالاری دینی است که رهبری می فرمایند: مردم سالاری دینی یعنی شما به مردم نقشی در قواره پیشا منصب بدهید و در نظریاتی که نقش مردم را به عناصر پسا منصب منتقل می کنند، نقش ضعیفی از مردم سالاری دینی است که در این صورت مردم نقشی در تشکیل مشروعیت نخواهند داشت.

بشود، بدانید که یا جاهل هستند یا از کسانی هستند که می خواهند بین مسلمانان اختلاف بیندازند.»^(۳) ایشان با برجسته کردن نیت های سوء دشمنان اسلام، منادیان تفرقه را از هر گروه و جریانی که باشند غیرمسلمان خواندند «همه طوایفی که در ایران هستند با هم اخوت داشته باشند، توجه کنند به این که الان کسانی که مخالف با اسلام هستند و دارند پخش می کنند مطالبی را، می خواهند بین برادرهای شیعه و سنی اختلاف ایجاد کنند. این ها نه خیرخواه شیعه هستند، نه خیرخواه سنی، و این ها با اسلام مخالفند. بیدار باشند همه برادرها، با هم باشند. دشمن مشترک ما داریم، به این دشمن مشترک باید ما با هم حمله کنیم و آن ها را نگذاریم که خدای نخواست، در صفوف ما یک رخوتی ایجاد بشود و یک اختلافی ایجاد بشود»^(۴) ایشان هیچ گاه اجازه گروکشی و انحصارطلبی در پس پرده دفاع از مکتب شیعه را ندادند.

اما نکته ای که باید در اندیشه امام علیه السلام به آن توجه کرد، تنظیم آرمان های فرامذهبی و بسیار عظیم از ابتدا بود. چنان که اختلافات مذهبی در افق چنان قله های عظیمی، خود به خود به چشم نمی آمد. این خط است که منجر به هشدارهای ایشان در مورد تفرقه انگیزی دشمنان یا توصیه به وحدت می گردد؛ خطی فکری که کشف آن لزوماً در کلمات مستقیم امام علیه السلام در مورد وحدت مذاهب نیست.

امام علیه السلام از ابتدا اهداف حرکت را درون مذهبی تنظیم نکرد. همت والای امام علیه السلام و افق دید گسترده او در هیچ مرزی محدود نماند؛ نه آزادی محدود شریعت و نه پادشاهی تشریفاتی و نه حتی برقراری حکومتی مذهبی در ایران یا حل مشکلات زندگی دنیای مردم! امام علیه السلام این انقلاب، برنامه هایش در مقیاس امت اسلام و بلکه دنیا و آخرت بشریت بود تا آن جا که هدف را چنین صریح توضیح داد: «نباید شهادت را تا این اندازه به سقوط بکشانیم که بگویم در عوض شهادت فرزندان اسلام تنها خرمشهر و یا شهرهای دیگر آزاد شد. تمامی این ها خیالات باطل ملی گراست و ما هدفمان بالاتر از آن است. ملی گراها تصور نمودند ما هدفمان پیاده کردن اهداف بین الملل اسلامی در جهان فقر و گرسنگی است! ما می گوئیم تا شرک و کفر هست مبارزه هست و تا مبارزه هست ما هستیم. ما بر سر شهر و مملکت با کسی دعوا نداریم. ما تصمیم داریم پرچم لا اله الا الله را بر قلل رفیع کرامت و بزرگواری به اهتزاز در آوریم»^(۵) (۶۷/۴/۲۹) و این خط لامحاله به وحدت منجر خواهد شد: «امیدوارم که مسلمین و ملت های اسلامی همان طور که دستور اسلام و قرآن مجید است با هم برادر باشند و نسبت به دشمنان انسانیت کشورهای اسلام با شدت و قدرت رفتار کنند. و این حاصل نمی شود، الا به این که از اختلافات جزئی که بین دولت ها هست، دست بردارند و مثل برادر هم باشند. این اختلاف موجب بهره برداری دشمن اسلام و مسلمین است. باید از این بهره برداری جلوگیری بشود به وحدت اسلامی و این که همه در تحت لوای اسلام و قرآن مجید مجتمع بشوند. زیرا آن طور که قرآن دستور داده است رحماء بینهم و اشداء بر کفار باشد... و اگر مسلمین بخواهند این عزت و عظمتی را که در صدر اسلام بین پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و اصحاب بود و سایر اقشار مسلمین آن سیره را متابعت کنند تا این که عظمت خودشان را بیابند و آن سیره همان اتفاق بر اسلام که قدرت مافوق طبیعت می آورد و شجاعت مافوق الطبیعه»^(۶) (۵۸/۵/۲۵). چنان که دیده می شود امام علیه السلام از همان ابتدای انقلاب اختلافات را در «اهداف بزرگ» به هضم می کشاند؛ احتمالاً با این تحلیل که «قدهای کوتاه فکری و افق های پیش پا افتاده است که همواره اختلافات را پررنگ می کند».

«ما در صدد خشکانیدن ریشه های فاسد صهیونیسم، سرمایه داری و کمونیسم در جهان هستیم. ما تصمیم گرفته ایم به لطف و عنایت خداوند بزرگ نظام هایی را که بر این سه پایه استوار گردیده اند، نابود کنیم و نظام اسلام رسول الله صلی الله علیه و آله را در جهان استکبار ترویج نماییم»^(۷) (۶۷/۴/۲۹) اما این هم تمام ماجرا نیست. مسیر رسیدن به این هدف



عدالت خواهی، امت واحد اسلامی و تکیه بر مشترکات میان نحل های گوناگون اسلامی قرار داده بود؛ آن هم با نشان دادن دقیق هدفی واقعی و بزرگ، یعنی نابودی نظام آمریکا. هم چنین مقیاس تحرکات در این مسیر را نیز در ابعادی جهانی تصویر می نماید: «از خدا می خواهیم قدرتی به ما ارزانی بدارد که نه تنها از کعبه مسلمین که از کلیساهای جهان نیز ناقوس مرگ بر آمریکا و شوروی را به صدا در آوریم»^(۸) (۶۷/۴/۲۹)؛ «باید بسیجیان جهان اسلام در فکر ایجاد حکومت بزرگ اسلامی باشند. و این شدنی است چرا که بسیج تنها منحصر به ایران اسلامی نیست. باید هسته های مقاومت را در تمامی جهان به وجود آورد و در مقابل شرق و غرب ایستاد.»^(۹) (۶۷/۹/۲)

این ظلم به تفکر امام علیه السلام است که وحدت مورد توصیه ایشان را حتی در مسیر مبارزه، تاکتیکی بدانیم. این وحدت «راهبردی». علاوه بر توصیه های اکید پیشوایان معصوم ما به آن که تفصیلش مجال دیگری طلبد- تا شکست آمریکا که بر سر هدفی واضح و با همت های بلند ادامه خواهد داشت. هدفی که اختلافات را تا آن لحظه در افق خود محومی کند. اما پس از مرحله «فتح» نیز، در شرایط شفاف پسین که اختلاف انداز قدرتمندی در میان نیست، خواهیم دید اختلافات تا چه اندازه ذاتاً کم و قابل تحمل بود و گز گرفتگان میان آتش اختلاف در چه دامی افتاده بودند. لذا وحدت در مقابل دشمن مشترک در این مسیر، تنها تا نقطه شکست آن دشمن مشترک نیست بلکه برای رسیدن به وحدتی پایدار است که پس از پیروزی در مقابل این دشمن مشترک، «یقیناً» به وجود خواهد آمد.

این سیره امامت امیرمؤمنان علیه السلام است که در موقعیت مشابه در پاسخ به درخواست تشریح اختلافات سقیفه، از تفصیل سرباز زدند و سبیل را به مسئله موجود یعنی مبارزه با قطب توطئه گر مقابل، معاویه، ارجاع دادند. «یکی از یاران پرسید: چگونه شما را از این مقام بازداشتند، در حالی که شما بدان سزاوارتر از بقیه بودید؟ حضرت در پاسخ فرمود: «ای برادر اسدی، ناستواری و ناسنجیده گفتار. لیکن تو را حق خویشاوندی است و پرسش کردی، پس بدان... داور خداست و بازگشتگاه روز جزاست- این سخن بگذار- و از این غارتی که بانگ آن در گوشه و کنار برخاست، گفت و گو به میان آر، بیا و داستان پسر ابوسفیان (معاویه) را به یاد آر.» (نهج البلاغه، خطبه ۱۶۲).

نتیجه

دیده شد که در نظام فکری امام علیه السلام به مثابه نظام «امامت کننده انقلاب» که مسیر انقلاب اسلامی را تا منزل های زیادی روشن کرده است، خود به خود توصیه به وحدت در راه آرمان های «اسلام عزیز» حیاتی می گردد؛ علاوه بر تصریحات پر تعداد ایشان بر وحدت میان مذاهب، دو نکته مؤثر در مسئله نیز به صورتی بومی شده در میان اجزای تفکر امامت ایشان خود را نشان می دهد: یکی عظمت آرمان ها و همت ها و دیگری حذف قطب اختلاف افکن که در سطح راهبردی و نه صرفاً تاکتیکی مطرح است. همه این ها فارغ از احادیث و نصوص مستقیمی است که در این باب وجود دارد.

منابع

- ۱. صحیفه امام علیه السلام نهج البلاغه
- ۲. ایران روح یک جهان بی روح، فوکو، پی نوشت ها:
- ۱. فوکو، ۱۳۷۵، ص ۴۲، نقش مکتب تشیع در پیروزی انقلاب ایران از دیدگاه مستشرقان، تلاشان حسن، فصلنامه علمی پژوهشی شیعه شناسی، سال دوازدهم، شماره ۴۷، پاییز ۱۳۹۳
- ۲. مقاله فوکو، ایران روح یک جهان بی روح؛ و نه مقاله دیگر، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهانپنده، ج دوم، تهران، نشرنی، ۱۳۸۰، ص ۵۷
- ۳. صحیفه امام / ج ۶ / ص ۱۳۳
- ۴. صحیفه امام / ج ۱۷ / ص ۴۹۹

هرچند که انقلاب اسلامی در جامعه ای

با اکثریت شیعه به پیروزی رسیده بود

اما وجه فراملی و جهانی انقلاب بیشتر از آن که

حیثیتی طائفی داشته باشد

زنگ اسلام خواهی به خود گرفته بود

و به مدد سیاست گذاری امامش راهبرد

وحدت و یکپارچگی امت اسلامی را تبلیغ

و بر آن تأکید می کرد.

مستشرقین نیز به همان اندازه که به رگه ها و جوهره های

شیعی انقلاب به مثابه پیشران

و مولد جنبش انقلابی ایران توجه و اهمیت داده اند

به همان اندازه هم پدیده انقلاب اسلامی را

احیاگر نقش دین با ماهیت فرامذهبی خود

در ساحات مختلف زندگی و حاکمیت بر شمرده اند.

میشل فوکو، از طرفی می گوید:

«هیچ عبارتی برای ایرانیان، خنده آورتر، ابلهانه تر

خشک تر و غریب تر از عبارت «دین افیون توده هاست»

وجود ندارد. تشیع، پیروان خود را

به نوعی بی قراری مسلح می کند

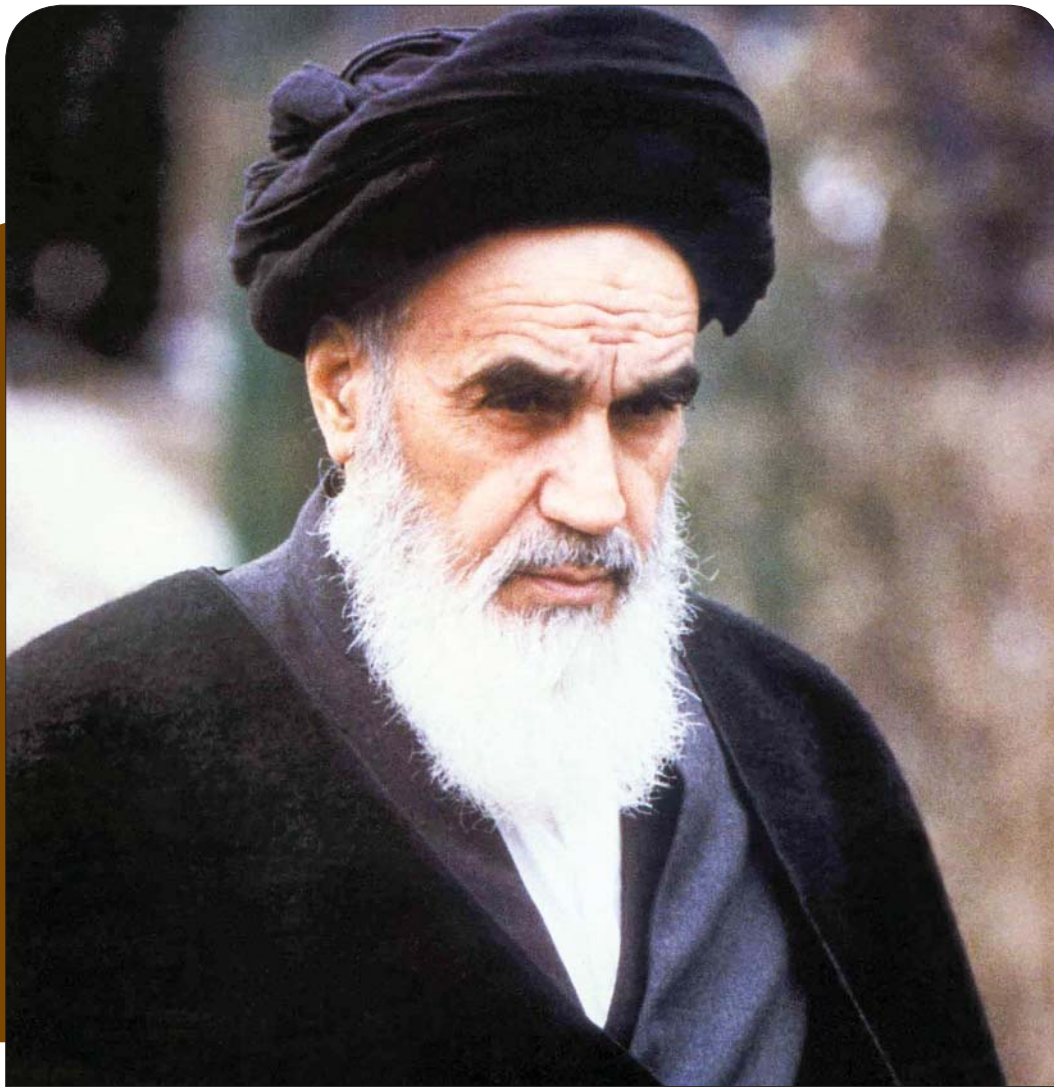
و در ایشان شوری می دهد که هم سیاست است

و هم دین، تشیع همراه با احساس و عشق است

اما این احساس با تعقل و عقلانیت

- که در مکتب تشیع بسیار مهم است- جهت می یابد.»

بزرگ امام علیه السلام نیز توسط همیشگان طراحی شده، آن هم به گونه ای که قطعاً به وحدت پایدار خواهد انجامید: حذف آتش افروز اصلی در همه اختلافات و ذلت ها یعنی آمریکا. به تعبیر دیگر امام علیه السلام موتور محرکه نفوذ انقلاب اسلامی را در جهان اسلام، تقابل آن با نظام سلطه و استکبار و پابندی به شعارهای فراملی و مذهبی هم چون استقلال،



سیاست توحیدی امام خمینی

به قلم نویسنده و پژوهشگر حوزوی حجت الاسلام والمسلمین غلامرضا بدرخانی

در عرصه سیاست آنچه که عملکرد هر سیاست‌مداری را تعیین و جهت‌دهی می‌کند، مبانی سیاسی وی است و این مبانی مبتنی بر جهان‌بینی اوست. در جهان‌بینی مادی، هدف نهایی هر سیاست‌مداری، قدرت است که در پرتو آن منافع اقتصادی و سیاسی نیز تأمین می‌شود. مؤلفه‌های قدرت در جهان‌بینی مادی، مبتنی بر میزان بهره‌مندی از ابزارهای نظامی، اقتصادی و رسانه‌ای است. بنابراین، طبق محاسبات مادی، در عرصه تقابل، هر جبهه‌ای از این مؤلفه‌ها بیشتر بهره‌مند باشد، پیروزی با اوست. پیروزی‌ای که معیار آن غلبه نظامی، اقتصادی یا رسانه‌ای، آن هم با استفاده از هر ابزار و روشی است. در جهان‌بینی الهی و توحیدی، هدف و غایت از سیاست، اقامه عدل و قسط است، زیرا قدرت هدف نهایی نیست بلکه ابزاری است برای رسیدن به این هدف. برای همین، کسب قدرت به هر نحو و روشی مطلوب نیست. بلکه قدرتی مطلوب است که در رسیدن به آن عدالت و اخلاق، لحاظ شده باشد. هم‌چنین مؤلفه‌های قدرت در جهان‌بینی توحیدی، منحصر به ابزارهای نظامی و اقتصادی و... نیست، بلکه این‌ها بخشی از مؤلفه‌ها را تشکیل می‌دهند. توکل به خداوند متعال و وعده‌های الهی در مسیر اقامه عدل و قسط از شاخصه‌های اصلی در سیاست مبتنی بر جهان‌بینی توحیدی است و ابزارهای مادی هم در چنین نگاهی معنا پیدا می‌کنند. برای همین، تکیه - صرف بر ابزارها و محاسبات مادی، بی‌معناست؛ این محاسبات، ملاک و معیار قرار نمی‌گیرد. صاحب چنین نگاهی از ابرقدرت‌ها هراسی ندارد و نه تنها آن‌ها را ابرقدرت و کد خدا نمی‌داند بلکه در مقابل قدرت الهی، آن‌ها را هیچ می‌داند. در حرکت سیاسی مبتنی بر جهان‌بینی توحیدی، وقتی وظیفه، حرکت و قیام تشخیص داده شد، اقدام صورت می‌گیرد. چراکه ملاک پیروزی غلبه نظامی یا اقتصادی و به دست گرفتن قدرت نیست بلکه ملاک، عمل به وظیفه است. ما چنین سیره‌ای را بارها در گزارشی که قرآن از سیره انبیاء می‌دهد، شاهد هستیم. سیره حضرت نوح علیه السلام، حضرت ابراهیم علیه السلام، حضرت موسی علیه السلام در مقابله با طاغوت‌های زمان، همه گواه بر این مطلب است. در حالی که اگر با نگاه مادی به این قضایا بنگریم، حرکت انبیای عظام در مقابله با قدرت‌هایی چون نمرود و فرعون، به هیچ‌وجه با محاسبات مادی جور در نمی‌آید و همه محکوم به شکست هستند. سیره‌ای که در قرآن کریم از آن چنین یاد می‌شود: «قُلْ هَلْ تَرَوْنَ بِنَا إِلَهَ الْاِحْدَى الْحُسَيْنِینَ؛ بگو: آیا درباره ما، جز یکی از دو نیکی را انتظار دارید؟! یا پیروزی یا شهادت» (توبه ۵۲) در چنین سیره‌ای اعتماد به وعده الهی و امدادهای غیبی معنی پیدا می‌کند. قرآن کریم از زبان قوم بنی‌اسرائیل که به دریا رسیده و راهی برای عبور نمی‌بیند و از طرفی لشکریان فرعون را در تعقیب خود می‌بیند، چنین توصیف می‌کند: «فَلَمَّا تَرَأَ الْاَجْمَعَانِ قَالَ اَصْحَابُ مُوسَى؛ چون آن دو گروه یکدیگر را دیدند، یاران موسی گفتند: گرفتار آمدیم.» (شعراء ۶۱) این همان نگاه و محاسبه مادی است که در چنین شرایطی خود را گرفتار می‌بیند اما در مقابل نگاه توحیدی حضرت موسی علیه السلام است که به شدت چنین تلقی‌ای را رد می‌کند و می‌فرماید:

پیروزی از نگاه امام خمینی
غلبه نظامی، اقتصادی و یا رسیدن به قدرت نیست بلکه عمل به وظیفه است چه نتیجه آن اقامه عدل و قسط و کوتاه کردن دست خائنین باشد و چه شهادت در این راه. در حالی که در نگاه مادی، کشته شدن مساوی با شکست است. برای همین حرکتی را که احتمال کشته شدن در آن باشد مطلوب نمی‌داند.

«قَالَ كَلَّا اِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ؛ حضرت موسی علیه السلام گفت: چنین نیست، پروردگار من با من است، به زودی مرا هدایت خواهد کرد.» (شعراء ۶۲) مبانی سیاست امام خمینی علیه السلام مبتنی بر جهان‌بینی توحیدی ایشان است. اهدافی که ایشان برای حرکت خود ترسیم می‌کند به هیچ‌وجه با نگاه و محاسبات مادی هم‌خوانی ندارد. ایشان پیش از انقلاب، در جواب تلگرافی که از طرف یکی از مراجع نجف صادر شده

بود، چنین می‌نویسند: «ما تکلیف الهی خود را ان‌شاءالله ادا خواهیم نمود و به احدی الحسینین نایل خواهیم شد، یا کوتاهی دست خائنین از حریم اسلام و قرآن و یا جوار رحمت حق حل و علانی لا اری الموت الاسعاده و الحیوه مع الظالمین الا برما». (تحلیلی از نهضت امام خمینی علیه السلام جلد دوم، ص ۴۴) می‌بینیم که پیروزی از نگاه امام خمینی علیه السلام، غلبه نظامی، اقتصادی و یا رسیدن به قدرت نیست بلکه عمل به وظیفه است چه نتیجه آن اقامه عدل و قسط و کوتاه کردن دست خائنین، باشد و چه شهادت در این راه. در حالی که در نگاه مادی، کشته شدن مساوی با شکست است. برای همین حرکتی را که احتمال کشته شدن در آن باشد مطلوب نمی‌داند. امام علیه السلام چون حرکت خود را الهی می‌بیند، تکیه‌اش بر خداست. برای همین هر پیشامدی را در این مسیر، زیبا می‌بیند. ایشان بعد از تبعید به ترکیه در بخشی از نامه‌اش به آقا سیدمصطفی، چنین می‌نویسد: «از قم وارد آنکارا شدم و له الشکر حال خوب است، شماها نگران نباشید، آن‌چه از طرف خداوند تعالی مقدر شده است، جمیل است» زمانی که برخی خود را مقهور قدرت‌های مادی می‌دانند و به خیال خود عاقلانه فکر

می‌کنند و از امام علیه السلام می‌خواهند از مواضع خود در قبال رژیم شاه کوتاه بیایند، امام علیه السلام تلقی آن‌ها را نادرست می‌داند و سعی می‌کند توجه آن‌ها را از این محاسبات مادی، به نگاه الهی خود نزدیک کند. نقل شده است که در جلسه‌ای که مهندس بازرگان و دکتر سنجابی از سران ملی‌گراها با امام علیه السلام در فرانسه داشتند، مهندس بازرگان سرانگشت خود را روی زمین گذاشت و خطاب به ایشان می‌گوید: آقا، ایران سه رکن دارد: شاه، آمریکا، ارتش. شما می‌گویید، شاه باید برود؛ اولاً، شاه کجا برود مگر می‌شود شاه از ایران برود و کنده بشود؟! شاه رفتنی نیست بفرض که شاه برود شما آمریکا را چه می‌کنید؟ ارتش را چه می‌کنید، با این دو رکن دیگر چه می‌کنید آیا فکر این‌ها را کرده‌اید؟ امام علیه السلام با خنده معنی داری به آن‌ها می‌فرماید: شما بگویید شاه برود وقتی شاه رفت، ارتش بچه‌های این ملت هستند. از آمریکا که نیامده‌اند. لذا به دامن ملت خودشان بر می‌گردند وقتی ارتش به مردم پیوست، آمریکا هم گور خودش را گم می‌کند. شما غصه آن‌ها را نخورید و بیایید موضع ملت را بگیرید و بگویید شاه باید برود... امام خمینی علیه السلام بعد از انقلاب هم این نگاه و این هدف را حفظ می‌کند. در مواجهه با تجاوز نظامی رژیم بعث و چه در مواجهه با ابرقدرت

وحدت ملی از منظر امام خمینی

گفت‌وگو با دکتر محمداسماعیل نباتیان استادیار دانشگاه تهران

ه ابتدا لازم است که درباره مفهوم وحدت ملی والگوهای آن بحث بکنیم.

• وحدت ملی در واقع هماهنگی و هم‌بستگی میان اجزای مقوم یک نظام سیاسی و اجتماعی است؛ به طوری که افزایش ضریب وحدت ملی در هر جامعه‌ای، باعث کاهش تهدیدات داخلی و خارجی میشود و زمینه‌های توسعه و پیشرفت کشور را فراهم می‌کند. از سوی دیگر، این مسئله در هر نظامی به شدت مورد توجه است که با وجود شکاف‌های وسیع و عمیق قومی، مذهبی، سیاسی و فرهنگی که در بیشتر کشورها هم وجود دارد، چگونه در سایه سنگین این ظرفیت‌های تهدیدزا، می‌توان کشور را در مسیر وحدت سوق داد و از بحران‌های ناشی از تشتت و واگرایی جلوگیری کرد؟ در این راستا و در پاسخ به این مسئله، نظریه‌ها و دیدگاه‌های متعددی ارائه شده است که به طور کلی می‌توان در دو الگو و مدل دسته‌بندی کرد: الگوی اول، مدل یکسان‌سازی یا همانندسازی است؛ مدل دوم هم، مدل تکثرگرایی است. در خصوص مدل تکثرگرایی باید گفت که این مدل با توجه به اقتضانات هر کشور، در قالب نظریات و مدل‌های مختلف دیگری نمود پیدا کرده است که برخی از آن‌ها عبارت است از: مدل چند فرهنگ‌گرایی، مدل ترتیبات نهادی، مدل تقسیم قدرت، مدل هم‌گرایی سیاسی و مدل سیاست‌گذاری عمومی.

در خصوص ایران، باید گفت که ایران کشوری با پیشینه تاریخی و تمدنی غنی و در عین حال برخوردار از لایه‌های فرهنگی و اجتماعی متنوع، مختلف و بعضاً متقابل قومی، مذهبی و اجتماعی است. همین تعدد لایه‌ها و تکثر شکاف‌های اجتماعی، در مقاطع مختلف تاریخی نظام سیاسی در ایران را با مسئله وحدت و هم‌بستگی ملی مواجه ساخته است و حتی در مقطعی، این شکاف‌ها با تحریک و نقش‌آفرینی بیگانگان، به گسلی فعال تبدیل شده و موجب اختراع بخش‌هایی از سرزمین ایران شده است که برای مثال می‌توان به غائله ضدانقلاب در جدایی طلبی در کردستان، خوزستان، سیستان و بلوچستان و ترکمن صحرا در اوایل انقلاب اشاره نمود. در ایران معاصر، جهت تأمین انسجام هویتی و وحدت ملی، مدل‌های زیراجرای شده است: در عصر قاجار، استراتژی و سیاست تکثرگرایی حاکم بود؛ البته در این دوره برخلاف الگوی رایج در این زمینه، تکثرگرایی، بر پیوندهای فامیلی میان رؤسای قبایل، ایلات و متنفذان داخلی با شاه و درباریان مبتنی بود.

در دوره پهلوی، استراتژی و سیاست همانندسازی و یکسان‌سازی، طرح و اجرا گردید. این سیاست پهلوی مبتنی بر مهار و سرکوب خوانین و رؤسای ایلات و تغییر هویت قومیت‌های مختلف و به طور کلی یکسان‌سازی و همانندسازی اجباری جامعه بود؛ البته در دوره پهلوی دوم سعی شد، به سمت تکثرگرایی با تأکید بر هویت ایران باستان گرایش پیدا کنند. با وقوع انقلاب اسلامی، این مدل‌ها تغییر یافت و تحت رهنمودهای حضرت امام خمینی به سمت ابتنای وحدت ملی براسلام و ارزش‌های اسلام سوق پیدا کرد.

• مسئله وحدت ملی از منظر حضرت امام

یکی از کلمات مؤکد و پرکاربرد در بیانات و بیانیه‌های حضرت امام خمینی در برهه‌های مختلف، وحدت و وحدت کلمه است. وحدت از منظر ایشان به طور کلی مبتنی بر اسلام است. نکته قابل ذکر این‌که حضرت امام خمینی از اصطلاح «وحدت ملی» استفاده‌ای نکرده‌اند؛ چراکه با عنایت به تجربه ملی‌گرایی و مبنا بودن ملیت و قومیت در ایران، که عمدتاً در تقابل با اسلام ظهور یافته بود، امام میانه خوبی با چنین اصطلاحاتی نداشتند و اساساً با ملی‌گرایی مخالف بودند و آن را برخلاف تعالیم اسلامی دانسته و در واقع توطئه استعمارگران می‌دانستند. حضرت امام خمینی در این باره می‌فرمایند: «از مسایلی که طراحان برای ایجاد اختلاف بین مسلمین طرح و عمال استعمارگران در تبلیغ آن پیا خاسته‌اند، قومیت و ملیت است... حب وطن، حب اهل وطن و حفظ و حدود کشور مسئله‌ای است که در آن حرفی نیست؛ ولی ملی‌گرایی در مقابل ملت‌های مسلمان دیگر، مسئله دیگری است که اسلام و قرآن کریم و دستور نبی اکرم صلی الله علیه و آله برخلاف آن است؛ و آن ملی‌گرایی که به دشمنی بین مسلمین و شکاف در صفوف مؤمنین منجر می‌شود، برخلاف اسلام و مصلحت مسلمین و از حیله‌های اجانب است که از اسلام و گسترش آن رنج می‌برند...»^(۱)

در همین راستا به رد ایرانی‌گرایی پرداخته و می‌فرمایند: «ممالک اسلامی را باید حفظ کرد، دفاع از ممالک اسلامی جزء واجبات است؛ لکن نه این‌که ما اسلام را کنار بگذاریم و بنشینیم فریاد ملیت بزنیم و پان‌ایرانیسم!»^(۲)

حضرت امام خمینی، مسئله خطرناک‌تر از ملی‌گرایی را ایجاد اختلاف میان اهل سنت و شیعه می‌دانند و می‌فرمایند: «از ملی‌گرایی خطرناک‌تر و غم‌انگیزتر، ایجاد خلاف بین اهل سنت و جماعت با شیعیان و القای تبلیغات فتنه‌انگیز و دشمنی‌ساز بین برادران اسلامی و ایمانی است.»^(۳)

امام خمینی علیه السلام چه در روند نهضت و انقلاب و چه پس از انقلاب و تأسیس نظام جمهوری اسلامی، بر نقش بی‌بدیل اسلام در وحدت ملی در ایران تأکید داشتند و آن را تجربه کردند. این نگاه ایشان، از تجربه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در تأسیس مدینه‌النبی صلی الله علیه و آله و تشکیل امت اسلامی بر مبنای هویت جدید اسلامی نشأت می‌گرفت. رسول خدا صلی الله علیه و آله قانون اساسی مدینه‌النبی صلی الله علیه و آله را با توجه به شرایط مدینه و قبایل مسلمان و غیرمسلمان ساکن در آن تدوین فرمودند. در میثاق مدینه، هویت جدید اسلام بر هویت‌های قبیله‌ای حاکم شد و یا در همین راستا آن حضرت برای پرکردن شکاف مهاجران و انصار، از عقد اخوت میان مؤمنین بهره گرفتند. در واقع، بر این اساس، اسلام به مثابه ملاط و پرکننده شکاف‌های اجتماعی نقش‌آفرینی می‌کند. حضرت امام خمینی نیز در انقلاب، نقش مؤثر اسلام در وحدت کلمه میان مردم و دست‌یابی به پیروزی را تجربه کرده بودند؛ از این‌رو در مراحل تأسیس و تثبیت نظام جمهوری اسلامی و دفاع مقدس به این حیل متین تمسک جستند و این اعتصام به اسلام را به روشنی می‌توانیم در برهه‌های مختلف و فراز و نشیب‌های نظام جمهوری اسلامی مشاهده کنیم.

استاد مطهری که از شاگردان برجسته امام بودند، نیز بر نقش ایدئولوژی در وحدت یک نظام و جامعه تأکید

ها، به هیچ وجه از موضع خود کوتاه نمی‌آید و قدرت نظامی، سیاسی و اقتصادی آن‌ها، هیچ اثری در روحیه و مواضع ایشان ندارد. برای همین زمانی که آرایش نظامی رژیم بعث، در طول ۱۳۰۰ کیلومتر مرز مشترک با استعداد ده‌ها لشکر پیاده مکانیزه و زرهی به سرعت کامل شد تا سرانجام نوبت به هجوم سراسری ۳۱ شهریور و آغاز رسمی طولانی‌ترین و بزرگ‌ترین جنگ دو سه قرن اخیر برسد؛ یک طرف این جنگ ملتی بود که با رهبری امام خمینی علیه السلام اداره کشورش را به دست گرفته و جهاد سازندگی و سوادآموزی و محرومیت‌زدایی و... را آغاز کرده بود و سوی دیگر رژیم کودتایی صدام که حمایت‌های کامل سیاسی دو ابرقدرت حاکم، پشتوانه مالی ارتجاع عرب و عقبه لجستیک متشکل از حداقل سی و چهار کشور دارای تکنولوژی نظامی به صورت کامل پشت سرش قرار داشت؛ حزبی به بزرگی تقریباً تمام جامعه بین‌الملل به مصاف ملتی آمده بود که حتی از داشتن یک ارتش کوچک حاضر به برآی بی بهره بود. یعنی تکرار جنگ احزاب در صدر اسلام. در چنین شرایطی حمله برق‌آسای ۳۱ شهریور ۵۹ از طرف صدام، نفس را در بسیاری سینه‌ها حبس کرد به گونه‌ای که حتی دولت‌مردان آن روز کشور هم نشانه‌هایی از ناامیدی را در گفته‌ها و لحن‌شان بروز می‌دادند.

در آن برهه خطیر، صفحه‌های تلویزیون، سیمای نورانی، آرام و متبسم امام علیه السلام را نشان دادند؛ آرامش ایشان از میان کلمات ساده و صمیمی اش به قلوب تک‌تک مردم ایران جاری شد: «چیزی نیست... دیوانه‌ای آمده سنگی انداخته و رفته... در جنگ جوهره آدم‌ها معلوم می‌شود...»

هنگام شکست و یا پیروزی معمولاً طبع انسان چنین است که در هنگام گشایش‌ها و موفقیت‌های ظاهری مسرور و خوشحال و در هنگام شکست‌ها غمگین و ناراحت باشد قرآن کریم هم به همین نکته اشاره کرده و می‌فرماید: «فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ وَ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ؛ امان انسان هنگامی که خداوند او را برای آزمایش اکرام می‌کند و نعمت می‌بخشد (مغرور می‌شود) می‌گوید پروردگرم مرا گرمی داشته و اما هنگامی که برای امتحان روزی را بر او تنگ بگیرد، مایوس می‌شود و می‌گوید پروردگرم مرا خوار کرد.» (فجر/۱۵ و ۱۶) در حالی که چنین نگاهی درست نیست و قرآن کریم هم در ادامه، آن را نفی می‌کند چراکه در نگاه توحیدی ملاک موفقیت یا شکست عمل کردن و نکردن به تکلیف است و نه نتایجی که به دنبال آن است برای همین مؤمن موحد، تا زمانی که خود را در مسیر انجام تکلیف می‌بیند مسرور است چه پیروز شود و چه شکست بخورد این اعتقاد باعث می‌شود که چه در مشکلات و سختی‌ها و چه در رفاه و نعمت انسان خود را بنواز و دچار احساسات و هیجانات نشود. یکی از نزدیکان امام علیه السلام می‌گوید: لحظات اول پیروزی انقلاب، روزی که به اتفاق بعضی از دوستان رفتیم و ساواک را به اصطلاح خودمان تسخیر کردیم، آدم منزل که ضرابخانه بود، همین که صدای انقلاب اسلامی را از رادیو شنیدیم به سرعت رفتیم به سوی مدرسه علوی که جایگاه امام علیه السلام بود. آن‌جا قیمتی برپا شده بود. وقتی رفتیم خدمت ایشان، دیدم نشستند، توی اتاق و خانواده ما هم در خدمتشان، مشغول نگاه کردن به تلویزیون هستند. من با یک شور و شغف و ولعی پریدم و دست ایشان را بوسیدم و پیروزی انقلاب را تبریک گفتم. ایشان با وضع عجیبی فرمودند: هنوز که اتفاقی نیفتاده، هنوز که چیزی نشده. عرض کردم: آقا، خیلی مسئله مهمی است، ایشان فرمودند: الحمدلله رب العالمین، ولی هنوز اتفاقی نیفتاده. من تعجب کردم، رژیم منحوس دو هزار و پانصد ساله شاهنشاهی با آن ابهتی که در دنیا برایش ایجاد کرده بودند، ساقط شده ولی ایشان می‌فرمایند: چیزی نیست. (دکتر محمود روبرجری - با به پای آفتاب - ج ۱ - ص ۱۵۹)

مبانی سیاست امام علیه السلام و جهان‌بینی ایشان باعث می‌شود که در این حرکت جز رضای خداوند متعال را در نظر نگیرد، فضای روانی دشمنان و تبلیغات آنان بر ایشان تأثیر نگذارد، حرکات دشمنان را به دقت بررسی کرده و آن‌چه را که خود تشخیص می‌دهد، انجام دهد. برای همین قبل از این‌که از فرانسه عازم ایران شوند به دقت موضع‌گیری سیاسی دشمن را بررسی کرده و دستور داده بودند که تمام روزنامه‌ها، خبرگزاری‌ها و اظهارنظرها در رادیو و تلویزیون بررسی شود. هر روز خلاصه‌ای از موضع‌گیری آنان علیه انقلاب، اسلام و مردم به ایشان داده شود، اظهار نظر صریح ایشان این بود که ما باید آن‌چه را که دشمن تبلیغ می‌کند، پسندیده ندانیم و برخلاف آن عمل کنیم و آن‌چه را که مذمت کرده و علیه آن تبلیغ می‌نماید، عمل کنیم.

در آن مقطع خاص، همه تجزیه و تحلیل می‌کردند و نظر می‌دادند که نباید حالا به ایران رفت. دشمن به شدت بر این مسئله اصرار داشت و افراد مختلف اصرار داشتند که امام علیه السلام در این موقعیت نباید برگردند حتی ملی‌گراها هم از سوی مقامات آمریکایی گوشزد کردند که الان صلاح نیست به ایران بیایید. ولی آن‌چه که امام علیه السلام در زندگیشان همواره بدان توجه داشته این بود که ببینند نقطه ضعف دشمن در کجاست تا روی همان نقطه انگشت بگذارند. لذا وقتی فهمیدند آمریکا هم به عنوان صلاح‌اندیشی با بازگشت ایشان به ایران مخالف است، تصمیم قاطع به حرکت به سوی ایران گرفتند. به طوری که خودشان فرمودند: وقتی من دیدم که دنیا دارد مخالفت می‌کند، فهمیدم این راه حق است. (با به پای آفتاب - ج ۲ - ص ۱۵۵).

در نگاه مادی، وقتی هدف (قدرت) به دست آمد حرکت و قیام را تمام شده می‌دانند در حالی که در نگاه توحیدی که هدف عدالت و قسط است. کسب قدرت، نقطه شروع و سرآغاز رسیدن به هدف نهایی تلقی می‌شود برای همین امام خمینی علیه السلام بعد از پیروزی انقلاب، کار را تمام شده نمی‌داند بلکه آن را آغاز حرکت می‌داند و در اولین نطق پس از انقلاب در قم طی آن خطابه تاریخی و پر محتوا و مشخص کننده، خط آینده انقلاب را ایراد کرده و تصریح می‌کند: «تصور نشود انقلاب تمام شده است، انقلاب تازه شروع شده است.» (با به پای آفتاب - ج ۴ - ص ۳۲۲)



سال‌های ۵۷ تا ۶۰ و نیز میان نیروهای انقلابی در دهه ۶۰ رخ داد، بیانگر اهتمام ایشان بر حفظ وحدت در جامعه به عنوان مقدمه حفظ نظام اسلامی است. هم چنین تأکیدات بسیاری بر حفظ وحدت میان حوزه و دانشگاه به خاطر نقش بارزشان در ایجاد وحدت در جامعه داشتند. اساساً به نقش قدرت‌ها در ایجاد اختلاف میان حوزه و دانشگاه مدام تأکید داشتند. ایشان در این خصوص می‌فرمایند: «این مصیبت‌هایی که الان ما می‌کشیم و کشیدیم، برای این بوده است که ما از هم جدا بودیم. ما و شما در یک مجمعی با هم صحبت نکردیم که ببینیم ما چه می‌گوییم و شما چه می‌گویید.»^(۱)

امام علیه السلام در بیان توطئه اختلاف میان دانشگاه و حوزه می‌فرمایند: «به ما می‌آمدند، این طوری تزریق می‌کردند که این‌ها یک دسته بی‌دین و ریش تراش و فکلی [اند]. به شما می‌آمدند، از آن طرف می‌گفتند: این‌ها یک دسته انگلیسی‌اند. این‌ها، همان عمال انگلیسی [اند]. می‌آمدند و می‌گفتند: آخوندها، این آخوندها انگلیسی‌اند. انگلیسی‌ها این حوزه‌ها را درست کردند. من خودم با گوشم شنیدم، گفت: انگلیسی‌ها نجف و قم را درست کردند که ما را نگذارند، ترقی نکنیم. نقشه این بود که وحدت کلمه‌ای که امکان داشت بین این دو قشر متفکر پیش بیاید، نگذارند.»^(۲)

در این راستا ایشان در وصیت‌نامه الهی - سیاسی‌شان به ضرورت وحدت میان حوزه و دانشگاه اشاره داشته و می‌فرماید: «توصیه این جانب آن است که نسل حاضر و آینده غفلت نکنند و دانشگاهیان و جوانان برومند عزیز، هرچه بیشتر با روحانیان و طلاب علوم اسلامی پیوند دوستی و تفاهم را محکم‌تر و استوارتر سازند و از نقشه‌ها و توطئه‌های دشمن غدار غافل نباشند و به مجرد آن‌که فرد یا افرادی را دیدند که با گفتار و رفتار خود در صدد است؛ بذرفاق بین آنان افکنند، او را ارشاد و نصیحت نمایند و اگر تأثیر نکرد، از او روگردان شوند و او را به انزوا کشانند و نگذارند توطئه ریشه دواند.»^(۳)

در جمع‌بندی از نگاه امام علیه السلام می‌توان گفت که ایشان اسلام و تمسک و اعتصام به اسلام و تعالیم الهی آن را از اسباب اساسی و مهم وحدت در جامعه و نظام اسلامی می‌دانستند و همه بیانات و بیانه‌های ایشان بر این امر دلالت دارند. در واقع ایشان به تکرار گروه‌ها، جریان‌ها، قومیت‌ها و اقلیت‌های دینی و مذهبی در سایه آسمانی اسلام معتقدند که اسلام برای همه آن‌ها سعادت، استقلال و آزادی به ارمغان می‌آورد.

پی‌نوشت‌ها

۱. صحیفه امام/ج ۱۳/ص ۲۰۹؛ ۲. صحیفه امام/ج ۱۰/ص ۱۲۴؛ ۳. همان/ج ۱۳/ص ۲۰۹؛ ۴. مرتضی مطهری، مقدمه‌ای بر جهان‌بینی اسلامی/ص ۵۳؛ ۵. صحیفه امام/ج ۲۱/ص ۴۷؛ ۶. همان/ج ۱۱/ص ۷۰؛ ۷. همان/ج ۱۷/ص ۱۰۹؛ ۸. همان/ج ۱۳/ص ۲۰۹؛ ۹. همان/ج ۶/ص ۱۹۲؛ ۱۰. همان/ج ۶/ص ۲۳۸؛ ۱۱. همان/ج ۱۳/ص ۲۴؛ ۱۲. همان/ج ۲۱/ص ۴۱۴

[حزب دموکرات و گروهک کومله] را نخورید. این‌ها نغمه‌ای بلند کردند، برخلاف قرآن مجید و برخلاف اسلام. نغمه نژادپرستی، طرح این‌که کرد، لر، فارس این‌ها باید از هم جدا باشند و هر یک مستقلاً برای خود چیزی داشته باشند. این آن [چیزی] است که اسلام آمده است که بردار از میان این دیوارها را. اسلام آمده و توحید هم قدم «لا اله الا الله» است که خراب کند و همه شما و همه ما و همه مسلمین در تحت لوای [اسلام و قرآن] باشیم و هم نفس باشیم و اسلام را به پیش ببریم.»^(۴)

اصولاً حضرت امام علیه السلام اسلام را منشأ همه ارزش‌ها و مفاهیمی می‌دانستند که به عنوان آمال و آرمان انقلاب مطرح بودند، مانند استقلال، آزادی، عدالت، برابری و وحدت. برای مثال در خصوص رعایت حقوق اقلیت‌های مذهبی و قومی در ایران، بر نقش اسلام در تأمین این حقوق چنین تأکید می‌کنند: «اقلیت‌های مذهبی حقوقشان رعایت می‌شود. اسلام برای آن‌ها احترام قائل است؛ برای همه اقشار احترام قائل است. کردها و سایر دستجاتی که هستند و زبان‌های مختلف دارند، این‌ها همه برادرهای ما هستند و ما با آن‌ها هستیم و آن‌ها با ما هستند و همه اهل یک ملت و اهل یک مذهب هستیم و من امیدوارم که در بعضی جاهای مختلفی که در ایران بعضی عناصر مفسده‌جو رفتند و آن‌جا تبلیغات سوء می‌کنند و مردم بیچاره را وادار می‌کنند به این‌که شلوغ کنند و برادرکشی کنند، خود مردم بیدار بشوند و نگذارند، این خائنان این کارها را آن‌جا بکنند. ما همه برادر هستیم. ما با اهل سنت برادر هستیم و ما نباید... آقایی کنیم، نباید حقوق بعضی‌ها را ملاحظه نکنیم. ما در حقوق علی‌السواء هستیم و قانون هم که ان‌شاء الله بعد به تصویب ملت می‌خواهد برسد، همه اقشار حقوقشان ملاحظه شده است و اقلیت‌های مذهبی، نسوان و دیگر اقشار، همه حقوقشان ملاحظه شده است و هیچ فرقی مابین گروه و گروهی دیگر در اسلام نیست.»^(۵)

حضرت امام علیه السلام از حفظ حقوق اقلیت‌های دینی در سایه اسلام سخن گفته و می‌فرماید: «همه اقلیت‌ها [ی دینی] مطمئن باشند که اسلام با اقلیت‌ها همیشه به‌طور انسانی، به‌طور عدالت رفتار کرده است و همه در رفاه هستند و این‌ها هم مثل سایر اقلیت‌ها، جزئی از ملت ما هستند و ما و آن‌ها با هم در این مملکت زندگی می‌کنیم. ان‌شاء الله رفاه همه حاصل خواهد شد و رمز این پیروزی که وحدت کلمه است، باید حفظ بشود. ما در محل خودمان، شما در محل خودتان، سایر طبقات همین‌طور... شما هم که زرتشتی‌ها هستید و همیشه خدمت‌گزار این ملت و این مملکت بودید، باید به کار خودتان ادامه بدهید و وحدت کلمه را حفظ کنید.»^(۶)

از مسایل مهم در وحدت ملی که مورد عنایت حضرت امام علیه السلام بود، انسجام میان جریان‌های مختلف سیاسی در نظام جمهوری اسلامی و هم چنین حوزه و دانشگاه به عنوان دو مغز متفکر جامعه است. موضع‌گیری امام خمینی علیه السلام در اختلافات سیاسی که در

دارند و معتقدند: «ایدئولوژی نیاز بشرا اجتماعی است که به عنوان یک عامل وحدت بخش به مراتب کارآمدتر، ماندگارتر و فراگیرتر از عوامل خونی نژادی و ملی بوده است.»^(۷)

می‌توان گفت که رویکرد حضرت امام علیه السلام در خصوص مسئله وحدت ملی، رویکرد وحدت در عین کثرت بود. ایشان با اذعان و تأکید بر وجود تکثر در جامعه، می‌فرمایند: «البته دو تفکر هست باید هم باشد؛ دورای هست و باید هم باشد؛ سلیقه‌های مختلف باید باشد؛ لکن سلیقه‌های مختلف اسباب این نمی‌شود که انسان‌ها با هم خوب نباشند [رفتار نکنند]... اگر در یک ملتی اختلاف سلیقه نباشد، این ناقص است... اختلاف باید باشد؛ اختلاف سلیقه، اختلاف رأی، مباحثه، جاد و جنجال این‌ها باید باشد؛ لکن نتیجه این نباشد که ما دو دسته بشویم دشمن هم. باید دو دسته باشیم؛ در عین حالی که اختلاف داریم، دوست هم باشیم.»^(۸)

پس از انقلاب، شاهد فعال شدن نیروهای گریز از مرکز و برهم‌زننده انسجام و وحدت ملی در مناطق مختلف کشور بودیم. این نیروها با ابنتای برشکاف‌های قومی و مذهبی، در پی تجزیه طلبی بودند. حضرت امام علیه السلام در مقابله با این جریان‌ها بر هویت مشترک مردم ایران؛ یعنی اسلام تأکید می‌کردند؛ برای مثال پس از آن‌که اعضای حزب خلق مسلمان در آذربایجان و قم آشوب به پا کردند و علیه نظام نوپای اسلامی دست به اقداماتی زدند، حضرت امام علیه السلام در پیام و بیاناتی به نقش اسلام در هم‌بستگی میان اقوام مختلف ایرانی پرداخته و انسجام و وحدت ملی را در سایه اسلام امکان‌پذیر دانستند: «آذربایجان با ملت ایران یکی است و ملت آذربایجان و ملت ایران، دو تا نیست؛ همه یکی هستند. اسلام به همه ما حق دارد. ما باید حق اسلام را ادا کنیم. ادا کردن حق اسلام به این است که تفرقه در بین خودمان نباشد. آن‌هایی که می‌خواهند ایجاد تفرقه کنند، از خود برانند. توطئه‌هایی که از شرق و غرب در ایران دارد نضج می‌گیرد، نگذارید که نضج بگیرد. اهالی آذربایجان نگذارند، اختلاف در میان ملت حاصل بشود...»

اسلام بین همه افراد مسلمین را عقد اخوت بسته است. مؤمنین را برادر خوانده است. شما برادرها پشتیبان هم باشید. نکنند که اعدای اسلام بخواهند، با طریق‌های مختلف تفرقه بیفکنند بین شماها و دیگران.»^(۹)

تأسی حضرت امام علیه السلام به سیره پیامبر صلی الله علیه و آله در اتحاد میان مسلمانان و رد قومیت‌گرایی و نژادپرستی در غائله کردستان و جنگ داخلی که نیروهای ضدانقلاب با ادعای دفاع از حقوق قومیت‌گردد به راه انداخته بودند، به‌خوبی دیده می‌شود. ایشان به مردم کردستان توصیه می‌نمودند که فریب گروه‌های تفرقه‌افکنی که شعار نژادپرستی را مطرح می‌کنند، نخورند؛ زیرا در اسلام همه نژادها و همه مسلمانان با هزرسانی که داشته باشند، برادر و برابریند و اسلام با نژادپرستی مخالف است. حضرت امام علیه السلام می‌فرمایند: «اهالی کردستان و دیگرانی که در آن نواحی هستند، گول این گروهک‌ها



گذری بر اندیشه‌های تقریبی امام خمینی (ره)

گفت‌وگو با حجت‌الاسلام والمسلمین سیدمهدی علیزاده موسوی، استاد حوزه و دانشگاه و مدیر پژوهشکده حج و زیارت

یکی از خطوط اصلی تفکر، راه و خط امام (ره) مسئله وحدت ملی است و توجه به توطئه‌های تفرقه‌افکن؛ چه تفرقه بر اساس قومیت‌ها، فارس و عرب، ترک، گُرد، لرو و بلوچ و امثال این‌ها. تفرقه‌افکنی یکی از سیاست‌های قطعی دشمن بود و امام بزرگوار ما از اول بر روی وحدت ملی و اتحاد آحاد ملت، تکیه‌ای کم‌نظیر داشت که این یکی از خطوط است. امروز ما این خط را هم باید دنبال بکنیم. امروز شما می‌بینید، مسئله تفرقه دنیای اسلام یکی از سیاست‌های اصلی استکبار است. آمریکایی‌ها کارشان به آن جا رسیده است که حالا دیگر اسم شیعه و سنی می‌آورند؛ اسلام شیعه، اسلام سنی؛ از یکی حمایت می‌کنند، به یکی حمله می‌کنند. در حالی که جمهوری اسلامی ایران از اول نسبت مسئله، اختلاف مذهبی یک نگاه کاملاً یکسانی داشت. ما با برادران فلسطینی مان که سنی‌اند، همان‌گونه عمل کردیم که با برادران حزب‌الله لبنان که شیعه هستند، عمل کردیم. همه جا یک جور عمل کردیم. نگاه امام بزرگوار ما در داخل کشور این بود، در دنیای اسلام نگاه جمهوری اسلامی نگاه امت‌ساز است، امت اسلامی مورد نظر است. این‌که نوکرهای دست دوم آمریکا می‌آیند، مسئله هلال شیعی را مطرح می‌کنند، نشان دهنده سیاست‌های تفرقه‌افکن است. «فرازی از بیانات رهبر انقلاب در مراسم بیست‌وششمین سالگرد رحلت امام خمینی (ره)».

که آن قدر تفاوت‌ها زیاد است که امکان ایجاد تقریب در بین فرق و مذاهب و بین شیعه و سنی وجود ندارد، جریان‌هایی مانند یاسر الحیب در لندن و آقای اللهیاری در آمریکا به این قرائت از تقریب قائل هستند. قرائت دیگری که مخالف با تقریب است نه از اهل سنت و نه از شیعه است بلکه سلفی‌ها هستند که قائل به این هستند که ما باید به اصل سلف برگردیم و اسلام بلا مذهب را ایجاد کنیم، داعیه آن‌ها این است که تمام مذاهب شافعی، حنلی، حنفی و مالکی یا شیعه بدعت‌هایی است که در طول تاریخ اسلام به وجود آمده است و راه این است که به قرون مفضله یا قرون برتر برگردیم؛ برای اثبات مدعای خود به حدیث نبوی خیر القرون قرنی استناد می‌کند به این معنی که پیامبر اکرم (ص) فرمود: «خیر الناس قرنی، ثم الذین یلونهم، ثم الذین یلونهم، ثم یجیء أقیام تسبق شهادة أحدهم یمینه و یمینه شهادته»، (صحیح بخاری، ج ۲۶۵۲ و با اندکی اختلاف در شماره‌های ۳۶۵۱، ۳۶۲۹، ۳۶۵۸) بهترین قرن‌ها قرن من است و سپس کسانی که بعد از من می‌آیند (یعنی تابعین)، سپس کسانی که بعد از آن‌ها می‌آیند (یعنی تابعین تابعین)، وهابی‌ها یا سلفی‌ها قائل به این هستند که باید به این قرن برگردیم، یعنی قائل به وحدت هستند اما وحدت در اندیشه آن‌ها از طریق رها کردن تمام مذاهب و رسیدن به این دیدگاه شکل می‌گیرد.

ب) وحدت بر مشترکات و پرهیز از اختلافات: قرائت دیگری که در دل گفتمان تقریب داریم. این است که ما بر مشترکات تمرکز کنیم و از ورود به اختلافات پرهیز کنیم به این معنا که در بین مذاهب اسلامی اشتراکاتی زیادی وجود دارد و با وجود این مشترکات، چرا باید در اختلافات ورود کنیم؟ بر اساس این نظر، بهتر است در این مسایل مشترک ورود داشته باشیم و آن‌ها

مسئله تقریب بودند، هیچ‌گاه این دیدگاه را نداشتند که قائل به یک‌صدایی باشند، حتی مرحوم امام موسی صدر هنگامی که از وحدت فقهی بحث می‌کند، می‌گوید ما باید به یک وحدت فقهی برسیم، این مسئله را در دعوتی که از ایشان در کشور مصر انجام شده بود، بیان می‌کنند. هیچ‌گاه مرادشان این نیست که فقه شافعی، فقه حنفی، فقه مالکی و یا فقه جعفری نداشته باشیم، بلکه می‌فرمایند: تمام علمای اسلام در مسئله رؤیت هلال از وسایل علمی استفاده کنند و اگر رؤیت هلال از لحاظ علمی اثبات شد، همه علما بر این اساس فتوا بدهند؛ اما این‌که بگوییم در نماز تکتف نداشته باشید یا ما در نماز تکتف داشته باشیم امکان عملی ندارد، حضرت امام (ره) و مقام معظم رهبری نسبت به اصل مسئله وحدت تأکید داشتند و تشکیل مجمع تقریب در اوایل رهبری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای مدظله‌العالی بر همین اساس بود و در طول تاریخ هم چنین وضعیتی وجود داشته است.

• قرائت و گفتمان ما از تقریب چیست؟

بنده ابتدا قرائت‌های مختلفی از تقریب را ارائه می‌دهم و بعد قرائت خودمان را عرض می‌کنم، قرائت‌های مختلفی از تقریب ارائه شده است.

الف) عدم امکان مسئله تقریب: یک قرائت این است که اساساً بحث تقریب امکان ندارد که در آثار ناصرالغفاری این مسئله دیده می‌شود، ایشان در کتاب‌هایش بحث تقریب بین شیعه و سنی را مطرح می‌کند و می‌گوید، اساساً تقریب زمانی امکان‌پذیر است که بین دو اندیشه نزدیکی وجود داشته باشد و شما به زمینه‌های قرابت تبلور بدهید و تقریب را عملیاتی کنید، البته در اندیشه شیعی هم چهره‌های افراطی را می‌بینیم که قائل به این هستند

• بداهت مسئله وحدت از حیث عقلی

مسئله اصل وحدت از حیث عقلی امری بدیهی است. به این معنا که اگر بخواهیم در مباحث اسلامی و مباحث سیاسی، اقتصادی و فرهنگی موفق بشویم چاره نداریم جز این‌که توجه ویژه‌ای به مسئله وحدت داشته باشیم.

• تقریب یا وحدت!

در این خصوص ما با دو مفهوم وحدت و تقریب روبرو هستیم. به نظر می‌رسد در این‌جا مفهوم وحدت کارایی چندانی برای ما ندارد، علت این است که وقتی مسئله وحدت مطرح می‌شود به معنای این همانی و یکسان‌سازی است این مطلب در طول تاریخ اسلام اتفاق نیفتاده است و عملاً این تصور وجود ندارد که چنین وحدتی رخ دهد. بنابراین به‌کارگیری و استعمال لفظ تقریب به جای لفظ وحدت، رجحان دارد، به این معنای است که برای نزدیکی دل‌ها و مذاهب به یکدیگر چه کاری باید انجام گیرد تا از دل این کار، منافع مشترکی استخراج شود. بنابراین از واژه تقریب برداشت نزدیکی می‌شود.

در مفهوم تقریب اولین بحث این است که یکی از مطالبات مهم مرحوم حضرت امام (ره) مسئله تقریب بود، به این معنا که وقتی وارد اندیشه ایشان شویم، متوجه می‌شویم از ابتدای بنیانگذاری انقلاب اسلامی به مسئله تقریب اشاره می‌کنند. حتی در نگاه ایشان هم تقریب به معنای این همانی نیست که بخواهیم، بگوییم قرار بر این است که دو مذهب فقهی یا کلامی یکی بشوند، نه در تعبیرات ایشان و نه در تعبیرات مقام معظم رهبری این معنا وجود ندارد که ما می‌توانیم به جایی برسیم که مذاهب اسلامی در یکدیگر مندمج شده و در یک وعاء خاصی قرار بگیرند و تفسیر و قرائت واحدی از تمام آن‌ها ارائه شود، کسانی هم که پیروان

اختلاف آشنایی ندارند، ما این مسایل را در جامعه خودمان حل نکرده ایم تا چه رسد به امت اسلامی!! در دادگاهها اختلافات و مسایل بسیار جزئی را مشاهده می کنید، مدیریت نشده اند که منجر به طلاق می شود.

مسئله ای «ادارة الخلاف» به این معنا که چطور می توانیم اختلاف را مدیریت کنیم، ما را به مسئله تقرب می رساند و نه تمرکز صرف بر مشترکات، به عبارت دیگر تقرب مراحل دارد که مقام و پله اول آن مشترکات است، حتی قرآن می فرماید: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ»؛ (آل عمران/ ۶۴) یعنی حتی با سایر ادیان نقاط مشترکی را بیابیم تا آغازی بر ارتباط ما باشد، اما این نقطه آغازین است و نه نقطه نهایی، مشکل امروزی ما در تقرب این است که نقطه آغازین را نقطه نهایی فرض کرده ایم، قرآن می فرماید: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَ» یعنی بحث توحید را به عنوان نقطه اشتراکی برای گفت و گوی بیشتر قرار بدیم، نه این طور که این نقطه آغازین را نقطه نهایی فرض کنیم، ما با فرق و مذاهب در مسئله توحید، نبوت و کتاب یکی هستیم هرچه دامنه اشتراکات ما بیشتر باشد قدرت ما برای تقرب بیشتر خواهد بود، اما مشترکات ما با مسیحیت یکی نیست بنابراین قدرت تقرب پایین می آید و باید تلاش کنیم تا این قدرت را تقویت کنیم، اما چون این متغیرها و پارامترها در مذاهب وجود دارد، قدم اول را برمی داریم ولی مشکل اصلی ما این است که در نقطه اول گیر کرده ایم و می ترسیم از این نقطه خارج بشویم و به مرحله بعد برسیم. قرآن می فرماید: «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»؛ (نحل/ ۱۲۵) آیا این معنایش همین تقرب است که امروز ارائه می کنیم و صرفاً صحبت از مشترکات می کند؟! در حالی که قرآن می فرماید: «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ» و این یعنی ثقافت الاختلاف، هیچ پیامبری نگفته است، تمام این مسایلی که می گویند درست است پس وارد اختلافات نشویم، بلکه همه پیامبران آمدند تا تفاوت ها را نشان بدهند و بگویند، ویژگی های خداپرستی این است اما طریق آن ها حکمت، موعظه و مجادله احسن است و از این موضع ورود کردند.

نقل شده است که چهار هزار شاگرد در درس امام صادق علیه السلام شرکت می کردند، آیا همه این شاگردان شیعه بودند؟ امام مالک و امام ابوحنیفه هر دو در این درس ها شرکت می کردند، آیا امام صادق علیه السلام در درس های خودشان صرفاً مباحث شیعه را مطرح می کردند و یا به دلیل مباحث تقرب فقط مباحث مشترک را ارائه می کردند؟

خیر امام صادق علیه السلام می خواستند، فقه شیعه را تبیین کنند و هیچ گاه نمی گفتند چون تمام مذاهب در درس من شرکت می کنند من باید طبق نظر این ها بگویم خدا یکی است و پیغمبر یکی است، فقه خودشان را می گفتند اما مرحوم شیخ صدوق در خصال از قول امام مالک می گوید: «كُنْتُ أَذْخُلُ عَلَى الْأَصْدِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیه السلام فَيَقْدُمُ لِي مَخْدَةً وَيَعْرِفُ لِي قَدْرًا وَيَقُولُ يَا مَالِكَ إِنِّي أَحْبَبْتُ أَسْرِبْدَلِكَ وَأَحْمَدُ اللَّهَ عَلَيْهِ وَكَانَ علیه السلام لَا يَخْلُو مِنْ إِحْدَى ثَلَاثِ خِصَالٍ إِما ضَائِمًا وإما قَائِمًا وإما ذَاكِرًا وَ كَانَ مِنْ عَظَمَاءِ الْعُبَادِ وَ أَكْبَرِ الرَّهَادِ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَ كَانَ كَثِيرَ الْحَدِيثِ طَيِّبِ الْمَجَالِسَةِ كَثِيرِ الْقَوَائِدِ...»، (الخصال / ج ۱/ص ۱۶۷) مالک بن انس، فقیه مدینه (و پیشوای مذهب مالکی) می گوید: نزد جعفر بن محمد الصادق علیه السلام وارد می شدم و او مخده بر من می گذاشت و به من احترام می کرد و می گفت: ای مالک من تو را دوست دارم و من از این رفتار خوشحال می شدم و خدا را سپاس می گفتم، و آن حضرت از یکی از سه حالت بیرون نبود: یا روزه داشت و یا قیام به نماز می کرد و یا یاد خدا می کرد. او از بزرگان عابدان و اکابر زاهدانی بود که از خداوند می ترسند و حدیث زیاد می گفت و خوش مجلس بود و فایده های بسیاری می داد...»

امام صادق علیه السلام مباحث خودشان را دقیق می گفتند اما باید از رفتار ایشان این ثقافت الاختلاف و ثقافت الحوار را استخراج کنیم تا بدانیم حضرت در درس هایشان مبانی شیعه را چگونه بیان می کردند که موجب اختلاف و دعوا نمی شد.



یکی از مطالبات مهم مرحوم حضرت امام علیه السلام

مسئله تقرب بود، به این معنا که وقتی

وارد اندیشه ایشان شویم، متوجه می شویم از ابتدای

بنیانگذاری انقلاب اسلامی به مسئله تقرب

اشاره می کنند. حتی در نگاه ایشان هم تقرب

به معنای این همانی نیست که بجواییم

بگویم قرار بر این است که دو مذهب فقهی یا کلامی

یکی بشوند، نه در تعبیرات ایشان

و نه در تعبیرات مقام معظم رهبری این معنا وجود ندارد

که ما می توانیم به جایی برسیم که مذاهب اسلامی

در یکدیگر مندمج شده و در یک وعاء خاصی

قرار بگیرند و تفسیر و قرائت واحدی از تمام آن ها ارائه شود.

دیگر یک مطالبه عمومی در رابطه با مسئله تقرب به وجود نیامده است، امروز بهترین جلسات تقرب در کشور پاکستان انجام می شود، بنده بارها در این جلسات شرکت کرده ام، نمایندگان از طالبان، مذهب دیوبند، سلفی ها و اهل حدیث و شیعه حضور پیدا می کنند و اتفاقی که افتاده این است که دائم گفته ایم خدای و پیغمبر ما یکی است، اما در همان روز مشاهده کردیم که توسط طالبان یا دیگران انفجاری در پاکستان رخ داده و عده ای از مسلمانان کشته شده اند.

مشکل ما کجاست؟!

من گمان می کنم ما گفتمان تقرب را به صورت دقیق متوجه نشده ایم، اساس و دال مرکزی و سنترال پوینت تقرب بر اساس ثقافت الحوار یا فرهنگ گفت و گو و یا ثقافت الاختلاف یعنی فرهنگ اختلاف است، به عبارت دیگر تقرب زمانی شکل می گیرد که طرفین با فرهنگ اختلاف آشنا باشند، نه این که بر اشتراکات تمرکز کنند، یعنی بدانند چگونه بر اساس اختلافات در یک جامعه متکثری زندگی کنند، باید این موضوع را در وهله اول در بین علمای خودمان و در وهله دوم در بین آحاد مردم آموزش بدیم، چرا امروزه آمار طلاق در حال رشد است که در سال گذشته بالاترین آمار طلاق در طول تاریخ را شاهد بوده ایم؟ به نظر من این دلیل چنین اتفاقی رخ داده است که زن و شوهر با فرهنگ

را به عنوان اساس وحدت و تقرب در نظر بگیریم، طی سالیان اخیر، این ادبیات و گفتمان بر اندیشه تقرب حاکم شده است، در همایش ها و سخنرانی ها تلاش بر این است که بگویند الهنا واحد، قیلتنا واحد، صلاتنا واحد، صومنا واحد، همه این ها یکی است و اختلافی با هم ندارند، این ها می توانند زمینه تقرب در بین ما باشند، نباید در مباحث دیگر ورود کنیم و این نگاه را تقویت می کنند.

سؤالی که مطرح می شود این است که چرا به دنبال این نگاه هستند و آیا نقدی بر این نظریه وارد است؟

حرف آن ها این است که اگر وارد اختلافات بشویم به تفرقه دامن زده ایم و باید به شدت با تفرقه مقابله کنیم، اگر صرفاً روی اشتراکات تمرکز کنیم وارد فتنه ها نخواهیم شد، این قرائتی از تقرب است که هنوز هم ادامه دارد و مرتب آن را تبلیغ می کنیم، اما بعد از سال ها که این گفتمان حاکم بوده است ما باید یک نگاه نقادانه به این قرائت داشته باشیم، به این معنا که با این دیدگاه چه میزان در حوزه تقرب موفق بوده ایم و آیا توانسته ایم تقرب را به معنای نزدیکی و همدلی تقویت کنیم و یا در این رویکرد تقریبی صرف توفیق آن چنانی بدست نیاورده ایم؟

اگر بررسی کنیم، متوجه می شویم که این دیدگاه چند پیامد داشته است، (۱) عدم شناخت طرفین از یکدیگر: تقرب در این معنا موجب عدم شناخت طرفین از یکدیگر شده است، به این معنا که هر زمان فریقین کنار هم دیدگر جمع شده اند صرفاً به مشترکات پرداخته اند و این زمینه به وجود آمده است که همدیگر را نشانند. (۲) پایین آمدن آستانه تحمل طرفین: مشکل دیگر این است که آستانه تحمل طرفین پایین آمده است و اگر کسی بگوید دیدگاه من این است، موجب رنجش دیگران می شود که چرا شما وارد فضای جدیدی می شوید و بر ضد تقرب صحبت می کنید؟ بنابراین آستانه تحمل پایین آمده است و اگر کسی بخواهد دیدگاه های خودش را بگوید، ایجاد مشکل می کند. (۳) معرفی جریان های افراطی به عنوان نمایندگان فریقین: سومین مسئله این است که جریان های افراطی نماینده فریقین شده اند، چرا که علمای فریقین وارد حوزه تفاوت ها نشده اند و جریان افراطی شیعی یا سنی خودشان را نماینده شیعه و سنی معرفی کرده اند و ممکن است در این میان بگویند: علمای تقرب کسانی هستند که حاضر شده اند مذهب خودشان را به بهانه تقرب ادعایی بفروشند چرا که نماز یا وضوی طرف مقابل را قبول ندارند اما پشت سر او نماز می خوانند، این دو طرف در تبلیغ مسیوط الید شده اند، اما کسانی که قائل به تقرب به این معنا هستند چون می خواهند وارد تهلکه و فتنه نشوند، بنابراین وارد بحث نمی شوند و کار را به این دو گروه شیعه و سنی واگذار کرده اند، این دو طرف هم هر چه دلشان می خواهد می گویند.

(۴) مخفی کردن معتقدات مذهبی: نکته چهارم این است که ما به هر حال در میان مذاهب و فرق اختلافات اساسی مشاهده می کنیم و اگر وارد این اختلافات نشویم، مجبوریم آن ها را بپوشانیم، مثلاً مسئله سب و لعن در شیعه چه خواهد شد؟ این همه نظرات علما و بزرگان در منابع تاریخی وجود دارد، یک نگاه به ما می گوید اساساً به این مبحث ورود پیدا نکنید، اما با توجه به شرایط امروز و وجود وسایل ارتباط جمعی، نباید وارد این بحث شویم و یا وارد شویم و ببینیم راهکارهای مقابله با سب و لعن چیست؟ چه راهکارهایی وجود دارد؟ آیا این یک مسئله درون مذهبی است یا مسئله ای درون دینی است و حدود و ثغور آن چقدر است؟ یا مسئله ای مانند انتخاب و انتصاب در مسئله امامت یکی از مسایل جوهری و مبانی ماست، آیا نباید وارد این بحث بشویم یا خیر باید ورود کنیم؟ ما چادر تقرب را روی مسایلی که اختلاف ماهوی شیعه و سنی در حوزه کلام، اخلاق و فقه است، می کشیم و این مانند فتری است که فشرده می شود و دو سوی افراطی یعنی جریان افراطی شیعی و سنی هم به این کوره می دمند، این فنر روزی باز خواهد شد و دیگر قابل جمع کردن نیست و به عبارت دیگر ما در این دیدگاه تقریبی سوپاپ اطمینانی را در نظر نگرفته ایم که باعث انفجار نشود، پس می بینیم عملاً اتفاقی که در تقرب افتاده است، ثمری نداشته و به عنوان شاهد مثال شما در دهه فجر چه تعداد مسجد پیدا می کنید که به صورت خودجوش مراسمی برای تقرب برگزار کنند؟ به عبارت



وحدت بر مشترکات و پرهیز از اختلافات:

قرائت دیگری که در دل گفتمان تقریب داریم.

این است که ما بر مشترکات تمرکز کنیم

و از ورود به اختلافات پرهیز کنیم به این معنا که

در بین مذاهب اسلامی اشتراکاتی زیادی وجود دارد

و با وجود این مشترکات، چرا باید در اختلافات ورود کنیم؟

بر اساس این نظر، بهتر است در این مسایل مشترک

ورود داشته باشیم و آن‌ها را به عنوان اساس

وحدت و تقریب در نظر بگیریم، طی سالیان اخیر

این ادبیات و گفتمان بر اندیشه تقریب حاکم شده است

در همایش‌ها و سخنرانی‌ها تلاش بر این است

که بگویند الهنا واحد، قبلتنا واحد، صلاتنا واحد

صومنا واحد، همه این‌ها یکی است

و اختلافی با هم ندارند، این‌ها می‌توانند

زمینه تقریب در بین ما باشند، نباید در مباحث دیگر

ورود کنیم و این نگاه را تقویت می‌کنند.

• نمونه‌های موفق از «ثقافة الاختلاف» در سبک علمی و عملی علما

در تاریخ شیعه برخی از علمای بزرگ مانند مرحوم شیخ طوسی و مرحوم شیخ مفید و مرحوم سید شرف‌الدین عاملی را می‌بینیم که فقه الخلاف تدریس می‌کردند و به این حوزه اعتقاد داشتند و نگاهشان به این ارتباطات بوده است، مثلاً شیخ الطائفه شیخ طوسی ارتباط خوبی با اهل سنت داشتند، سؤالی که مطرح می‌شود این است که چرا از این فرهنگ فاصله گرفته‌ایم؟! تأمل بر این مطلب بحث دیگری می‌طلبد.

یکی از مهم‌ترین کتاب‌هایی که در مورد حوزه شیعه نوشته شده است، کتاب المراجعات - این کتاب در سال ۱۳۶۵ ق. در زمان حیات مؤلف به قلم عالم دینی «حیدرقلی سردار کابلی» به فارسی ترجمه و در تهران چاپ شد - از سید عبدالحسین شرف‌الدین موسوی عاملی است، المراجعات کتابی درباره اثبات حقانیت شیعه و امامت امام علی (ع) بلافاصله پس از پیامبر است. این کتاب مجموعه نامه‌های مبادله شده میان سید عبدالحسین شرف‌الدین، در لبنان و شیخ سلیم البشیری، عالم اهل سنت مصری است. در این کتاب دلایل متعدد امامت امام علی (ع) از قرآن و روایاتی که در منابع اهل سنت بوده و مورد قبول آن‌هاست بیان شده و ابهاماتی که برای اهل سنت در این زمینه وجود دارد به‌طور مفصل مورد بررسی قرار گرفته است.

تألیف این کتاب بر اساس «ثقافة الاختلاف» است و مرحوم شرف‌الدین در این کتاب نگفته است که خدا و پیامبر ما یکی است، بلکه امامت را اثبات کرده است و نهایتاً کار به جایی رسید که شیخ سلیم البشیری رسماً اعلام کرد نگاه من به شیعه کاملاً منفی بود و امروز به این نتیجه رسیدم که پیروی از مذهب اهل بیت (ع) صحیح است^(۱)، وقتی مرحوم شرف‌الدین کتاب المراجعات را نوشت در کنار آن کتاب الفصول المهمه^(۲) را می‌نویسد تا ما چه کنیم که امت را به هم نزدیک کنیم و راهکار تقریب را صرفاً تکیه بر مشترکات نمی‌بیند، بلکه تکیه بر مشترکات را به عنوان نقطه آغازین و کم اهمیت می‌بیند و اصل قضیه را بر شناخت متقابل متمرکز می‌کند.

یکی دیگر از کتاب‌های مهم که با نگاه ثقافة الاختلاف به نگارش درآمده است، کتاب عبقات الانوار مرحوم میرحامد حسین هندی است که پاسخی علمی، مستند و منطقی به کتاب تحفه اثناعشریه عبدالعزیز دهلوی است. مولوی

عبدالعزیز از علمای برجسته سنی، که به تعصب شهره بود و به «سراج الهند» شهرت داشت، ایشان (میرحامد حسین هندی) می‌گوید این کتاب را در برابر کتابی نوشتیم که با الفاظ بسیار رکیکی از شیعه نام برد و من در کتاب خودم به تمام این ویژگی‌ها توجه می‌کنم، و هیچ‌گاه از ثقافة الاختلاف که بر اساس تکریم متقابل است خارج نمی‌شوم.

حتی در دوران مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی که مجمع‌التقریب بنا نهاده می‌شود و مرحوم علامه محمدتقی قمی در این خصوص حرکت می‌کند، چهره‌هایی مانند مرحوم شرف‌الدین، کاشف‌الغطاء، ملا صالح مازندرانی، مرحوم آیت‌الله العظمی حکیم، مرحوم هبة‌الله شهرستانی، سیدمحمدامین جبل عاملی که برضد وهابیت کتاب می‌نویسد در این پروژه تقریب شرکت می‌کنند، اما تمام این‌ها بر اساس ثقافة الحوار است و کار به جایی می‌رسد که کتاب مجمع‌البیان مرحوم طبرسی و کتاب مختصرالنافع محقق حلی در الأهر چاپ می‌شوند، در نهایت به این نتیجه می‌رسند که مرحوم شیخ محمود شلتوت رسماً فتوا می‌دهد، از شیعه هم به مانند سایر فرق می‌توانیم تقلید کنیم هم چنین کتاب شب‌های پیشاور بر اساس همین گفتمان نوشته می‌شود.

• ضرورت بازگشت به ثقافة الحوار

مشکل اساسی ما این است که در سال‌های اخیر قرائت خودمان از تقریب را عوض کرده‌ایم، قرائت ما به‌صورت ایجابی حدقلی درآمده است، اگر ما تقریب را یک پروسه ببینیم و نه یک پروژه، قدم اول ما مشترکات است، اما لا محاله باید از این مرحله عبور کنیم و وارد گفت‌وگو بشویم، متأسفانه ما وارد گفت‌وگو نشده‌ایم و در پله اول باقی مانده‌ایم، علت هم این است که از افتادن در مفسده ترسیده‌ایم، اما نمی‌دانیم که عدم ورود به گفت‌وگو مفساد را بیشتر می‌کند، در فضای امروز که فضای ماهواره‌ای است از کتاب بحارالانوار نکته‌ای را استخراج می‌کنند، شما چطور می‌خواهید آن را بیوشانید؟ راهکار ما ورود به بحث است ولی متأسفانه این ویژگی را در حوزه تقریب نمی‌بینیم، در حالی که ویژگی قرآن بر این اساس استوار است «الذین یشتمعونون الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمُ أُولُوا الْأَلْبَابِ» (زمر/۱۸)، «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» (انسان/۳)، «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ

وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُنْتَهِدِينَ» (نحل/۱۲۵) البته «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا...» (آل عمران/۱۰۳) هم وجود دارد که در این قالب است تا ما همدیگر را بشناسیم و تعامل داشته باشیم و در این حوزه ورود پیدا کنیم که متأسفانه همان‌گونه که عرض کردم ورود به این محدوده صورت نگرفته است.

• اگر ما ثقافة الحوار و ثقافة الاختلاف داریم مقدمات آن چیست و چگونه می‌توانیم به آن ورود پیدا کنیم؟

اعتقاد بنده این است که در ابتدا باید ادبیات ثقافة الحوار و ثقافة الاختلاف را ایجاد کنیم که این کار را انجام ندادیم، ما چند قانون از مناظرات و محاجات اهل بیت (ع) را به صورت علمی استخراج کرده‌ایم؟ اعتقاد بنده بر این است که ما واقعاً علوم انسانی اسلامی داریم، اگر بر این پیش فرض باشیم، آیا این محاجات و منهج‌شناسی اهل بیت (ع) را به صورت علم تعامل و حوار تبدیل کرده‌ایم؟ خیر، فقط مواد خام را بیان می‌کنیم که امام در دیدار با فلان ملحد این‌طور محاجه کردند اما آن‌ها را به قوانین قابل ارائه تبدیل نکرده‌ایم، فرد ملحدی از مصر به مکه می‌رود تا با امام صادق (ع) مناظره کند، به او می‌گویند، امام (ع) در حال طواف هستند، او در حالی که اصلاً خدا را قبول ندارد، وارد حلقه طواف می‌شود، از کنار امام (ع) عبور می‌کند و تنه‌ای به ایشان می‌زند، امام (ع) به او می‌گویند نام تو چیست؟ پاسخ می‌دهد عبدالله، امام (ع) می‌گویند چطور کسی که نام او عبدالله است، خدا را قبول ندارد؟ بعد به او می‌فرمایند: بعد از تمام شدن طواف نزد من بیا، او می‌گوید این جمله امام را خیلی از افراد به من گفته بودند ولی در آن لحظه که من به امام تنه زده بودم و بسیاری از افراد در این حالت اعتراض می‌کنند اما برخورد امام ذهن من را تغییر داد و به قول امروزی‌ها گارد من را شکست و وارد بحث شدم «رک: محمد محمدی ری شهری، دانش‌نامه عقاید اسلامی/ج ۴/ص ۱۰۵، قم، دارالحديث، ج ۲، ۱۳۸۶ش» متأسفانه ما این‌ها را به قانون تبدیل نکرده‌ایم.

اعتقاد بنده بر این است که ما در ثقافة الاختلافی که در دل آن افکار جدید به‌وجود می‌آید، وارد نشده‌ایم چراکه ادبیات آن را تبیین نکرده‌ایم بنابراین وقتی وارد بحث می‌شویم نتیجه کار ما به خلاف و درگیری می‌کشد، چیزی که مذموم است خلاف است نه اختلاف، بنابراین ثقافة الاختلاف و ثقافة الحوار دارای مبانی کلامی، فقهی، اجتماعی و مبانی علمی است که تمام این مبانی باید استخراج شود، غربی‌ها در این حوزه قوی تر بوده‌اند و بر همین

اساس گفتمان‌های انتقادی دو نفر که با هم کاملاً اختلاف دارند، می‌نشینند و بحث می‌کنند و بعد از بحث هم با هم رفیق هستند و هیچ مشکلی در این حوزه ندارند، اما حرفشان را تبیین و بیان کرده‌اند ولی همدیگر را تکفیر نمی‌کنند.

• نتایج و آثار فراوان ثقافة الحوار و الاختلاف

پس اولین قدم این است که مبانی علمی، کلامی، فقهی و حتی روان‌شناسی ثقافة الاختلاف را استخراج کنیم، اگر این ثقافة الاختلاف در جامعه‌ای رواج پیدا کند نه تنها در حوزه تقریب مذاهب بلکه در مسایل خانوادگی هم تأثیر خواهد داشت و اختلافات خانوادگی به نزاع و دعوا کشیده نخواهد شد. آستانه تحمل افراد بالا خواهد رفت، زمانی که ما به سمت شناخت متقابل حرکت کردیم بسیاری از شبهات از بین می‌رود، مادر حوزه ثقافة الاختلاف که یکی از مهم‌ترین یا بلکه مهم‌ترین عنصر تقریب است در قدم‌های ابتدایی هستیم، در مؤسسه‌البيان به دنبال این هستیم که این ادبیات را تولید کنیم که باید گفت و گو کرد و پرسش اصلی ما این است که چگونه گفت و گو کنیم تا به نزاع، جدال و مرأ نیانجامد، چگونه گفت و گو کنیم که اگر به نتیجه نرسیدیم به زندگی مسالمت آمیز برسیم و در کنار هم زندگی کنیم.

ابوحنیفه در درس امام صادق علیه السلام شرکت می‌کرد و می‌گوید «لو لا السنن لهلک النعمان» یعنی اگر آن دو سال نبود ابوحنیفه از بین می‌رفت، همه ما قبول داریم که امام صادق علیه السلام درس فقه جعفری و شیعه را می‌گفتند چراکه فقه شیعه در دوران صادقین رشد کرد، بنابراین حضرت این‌ها را می‌گفتند، اما تمام این افراد در درس ایشان شرکت می‌کردند و علمای گذشته ما در این حوزه فعال بودند ولی امروزه متأسفانه آن‌چه که در تقریب ما حالت هژمونی پیدا کرده است همان مرحله اول است.

الف) معرفی قرائت معتدل شیعی: ما حداقل می‌توانیم با ورود به این حوزه قرائت معتدل شیعی را معرفی کنیم و معرفی شیعه به دست جریان تکفیری نخواهد افتاد، دوم این که بسیاری از کسانی که در جریان تکفیر شیعه می‌افتند و تقریب را به هیچ عنوان قبول ندارند، حرفشان این است که شما آن قدر در تقریب به ما اجازه ورود به معتقداتمان را نمی‌دهید که بچه‌های ما در آینده با عقایدشان آشنا نخواهند بود و خودشان را نخواهند شناخت، از سوی دیگر جریان اهل سنت هم می‌گوید، وقتی شما می‌گویید تقریب معنایش این است که برای ورود به بحث باید تمام عقاید اهل سنت را کنار بگذارید، اما وقتی شما وارد ثقافة الاختلاف و ثقافة الحوار شدید سلاح از دست تکفیری‌ها و دشمنان اسلام گرفته می‌شود چراکه شما بر اساس ثقافة الاختلاف دیدگاه‌های شیعه را بیان می‌کنید، بر اساس ثقافة الحوار همه این‌ها را تبیین کرده و پاسخ می‌دهیم، بنابراین نمی‌توان گفت تقریب باعث می‌شود شیعه فراموش شود یا این اتفاق برای اهل سنت پیش بیاید.

ب) شناخت متقابل: نکته دیگر این که بر اساس این فرهنگ تقابل و شناخت به وجود می‌آید، یکی از نظریات در تفسیر آیه «یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا ان اکرمتکم عند الله اتقاکم ان الله علیکم خبیر» (حجرات/۱۳) این است که «و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا» تا معارف همدیگر را بشناسید، یعنی من بگویم به عنوان شیعه این نظر را دارم و سنی هم چنین و نسبت به هم تعارف پیدا کنیم، در دل این هاست که فکریخته می‌شود و بالا می‌آید.

ج) رفع توهمات: سومین ویژگی این است که در دل شناخت بسیاری از توهمات از بین می‌رود، بنده در مکه و مدینه با بسیاری از افراد روبرو می‌شوم، از من سؤال می‌شود که چرا بعد از پایان نماز می‌گویید خان‌الامین، خان‌الامین، خان‌الامین، یعنی جبرئیل امین قرار بود وحی را برای حضرت علی علیه السلام بیاورد و نستحیر بالله خیانت کرد و برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آورد، این مطلبی است که این تیمیه می‌گوید، بعد وقتی با آن‌ها وارد بحث می‌شویم و دیدگاه خودمان را بیان می‌کنیم اما از طریق و مدل بحث استفاده می‌کنیم که همان حکمت، موعظه و جدال احسن است، می‌بینیم گارد آن‌ها شکسته می‌شود و نگاهشان عوض می‌شود، اما اگر بعد از پرسش آن‌ها به سختی بگویم، خیر ما نمی‌گوییم و او از آن طرف ورود کند شرایط دیگری خواهیم داشت، این شناخت موجب می‌شود که شیعه خود را معرفی کند نه دیگران.

د) رسیدن به نقاط اشتراک: نکته چهارم این است که در دل این ثقافة الاختلاف ما به بسیاری از نقاط مشترک می‌رسیم و اگر بنیان‌های اشتراکی ما الان ده مورد است، آن‌جا به پانزده مورد می‌رسیم، جالب است که خلفای عصر امثال ابوحنیفه و امام مالک به آن‌ها می‌گفتند شما شیعه یا متشیع هستید، چرا که آن‌ها دارای شناخت بودند و وارد این مکتب شده و بسیاری از مسایل شیعه را دیده بودند ولی در عین حال شیعه نشده بودند اما متهم به تشیع بودند، علت این بود که اهل بیت شیعه را معرفی کرده بودند و می‌فرمودند: «لو علموا محاسن کلامنا لاتبعونا»، (نوادیر الأخبار فیما يتعلق بأصول الدین/ج ۱/ص ۱۸) اگر مردم محاسن کلام ما را بدانند خودشان با تمام وجود به سمت ما می‌آیند.

در نگاه ثقافة الاختلاف پروژه شیعه‌سازی یا سنی‌سازی وجود ندارد و اساس کار این است که کالای خود را معرفی کنیم و نشان بدهیم، کالای من را ببینید، خواستید بخرید و یا نخرید، «لا اکره فی الدین قَدْ تَبَيَّنَ الرَّشْدُ مِنَ الْغَى»؛ (بقره/۲۵۶) اما مشکل اینجاست که ما کالای خودمان را عرضه نمی‌کنیم و می‌ترسیم در چنین شرایطی اوصافی مانند منافق و این‌که همه این‌ها اهل تقیه هستند، در ظاهر یک حرف می‌زنند و در باطن اعتقاد دیگری دارند به ما متصف می‌شود و علمای تقریب را این‌طور معرفی می‌کنند و می‌گویند استراتژی تقریب و پروژه شیعه‌سازی تقریب. بنابراین وقتی خارج از ایران از تقریب صحبت می‌کنیم، می‌گویند این پروژه ایران است، چرا که این‌ها در داخل خودشان حرف دیگری دارند و این‌جا حرف دیگری می‌زنند، چرا ما حرف خودمان را نزنیم و شیعه معتدل را تبیین نکنیم؟ این‌ها مشکلاتی است که امروز از آن‌ها رنج می‌بریم و باید ورود پیدا کنیم.

مشکل اساسی ما این است که در سال‌های اخیر

قرائت خودمان از تقریب را عوض کرده‌ایم

قرائت ما به صورت ایجابی حداقلی درآمده است

اگر ما تقریب را یک پروسه ببینیم و نه یک پروژه

قدم اول ما مشترکات است، اما لا محاله باید

از این مرحله عبور کنیم و وارد گفت و گو بشویم

متأسفانه ما وارد گفت و گو نشده‌ایم و در پله اول

باقی مانده‌ایم، علت هم این است که از افتادن

در مفسده ترسیده‌ایم، اما نمی‌دانیم که عدم ورود

به گفت و گو مفسد را بیشتر می‌کند، در فضای امروز

که فضای ماهواره‌ای است از کتاب بحار الانوار نکته‌ای را

استخراج می‌کنند، شما چطور می‌خواهید آن را ببوشانید؟

راهکار ما ورود به بحث است ولی متأسفانه

این ویژگی را در حوزه تقریب نمی‌بینیم، در حالی که

ویژگی قرآن برای این اساس استوار است.

• سخن پایانی

مقام معظم رهبری در مناسبتی می‌فرمودند: نگاه ما اصلاً وحدت مذاهب نیست، ما باید بحث کنیم و به ثقافة الحوار جامه عمل ببوشانیم، بزرگ‌ترین علمایی که منابع درجه یک شیعه را نوشته‌اند به شدت به تقریب اعتقاد داشتند، مرحوم سید عبدالحسین شرف‌الدین کسی بود که اهل سنت به او مراجعه می‌کردند، مرحوم شیخ طوسی کسی بود که اهل سنت به او مراجعه می‌کردند اما هیچ‌گاه از مواضع خودشان هم کوتاه نمی‌آمدند، تا زمانی که ما این کار را انجام ندهیم و ورود ما به این صورت نباشد موفق نخواهیم بود، اما باید حتماً زمینه بحث را فراهم کنیم، یعنی ورود به مباحث تفاوت‌ها نیازمند بستر مناسب است، بستر مناسب این است که ابتدا ادبیات این بحث را تولید کنیم و آستانه تحمل را بالا ببریم، این قدرت ثقافة الاختلاف باید یک حالت مویرگی داشته باشد و در تمام لایه‌های اجتماع رشد و از زندگی زناشویی گرفته تا رابطه پدر و پسر، مادر و فرزند آغاز شود تا به فرق و ادیان برسد، حتی با غیرادیان الهی این‌گونه باشد.

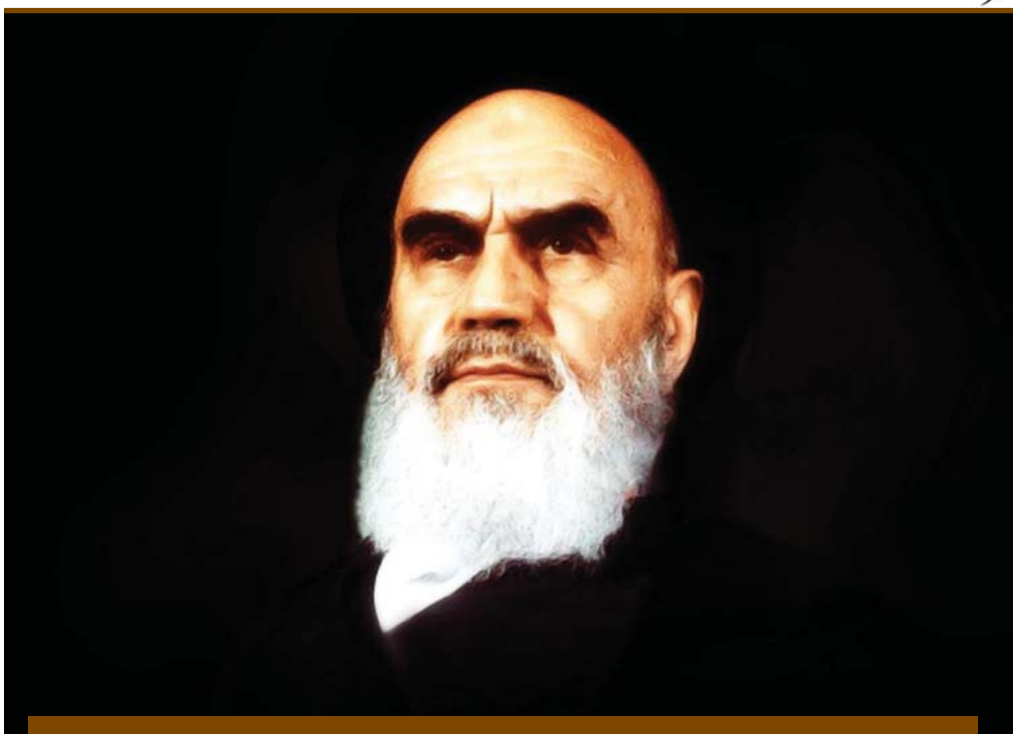
بنده سفری به منطقه جامو و کشمیر هندی داشتم تا در همایش تقریبی شرکت کنم، آن‌جا از جلوی یکی از معابد هندوها عبور کردم، از شخصی که همراه من بود، سؤال کردم آیا تا به حال وارد این معابد شده‌اید و با آن‌ها گفت و گو کرده‌اید؟ گفت خیر، این‌ها هندو و نجس هستند، از او خواستم تا وارد معبد شویم، او گفت من پنجاه سال اینجا زندگی کرده‌ام و تا به حال وارد معبد هندوها نشده‌ام، اصرار کردم که برویم، او گفت پس به منزل برویم و لباس را عوض کنیم، گفتم چرا همین‌طور که هستیم نرویم؟ مگر ما را خواهند زد؟ گفت خیر، همان‌طور با لباس وارد معبد شدیم، عالم و روحانی هندو به استقبال ما آمد و به شدت از ما تجلیل کرد، در کناری ایستادیم و مراسم آن‌ها را تماشا کردیم، آن‌جا تعدادی بت و هیئت قرار داشت، شخصی که همراه ما بود، گفت وارد بحث نشویم اما بنده عرض کردم ما هر دو عالم دینی اسلام و هندو هستیم، می‌خواهم ببینم نگاه آن‌ها چیست و آیا این‌ها قائل به ثنویت هستند؟ از آن‌ها سؤال کردم آیا این‌ها بت است؟ از این‌ها که چیزی بیرون نمی‌آید؟ روحانی هندو گفت من آرزو داشتم یک روحانی مسلمان این سؤال را از من انجام بدهد و طی این سالیان این اتفاق نیفتاده است، ما اصلاً قائل به بت نیستیم ما قائل به خدایی هستیم که همان نیروانا است و این‌ها را مظاهری می‌دانیم و از باب تشبیه معقول به محسوس این بت‌ها را قرار داده‌ایم، بنده قصد ندارم عرض کنم که عقیده او صحیح است، بلکه مقصودم این است که باید با آن‌ها وارد گفت و گو شویم، از من سؤال کرد خدای شما کیست؟ گفتم خدای ما احد و واحد است و وقتی بتی را حتی برای ارتباط قرار می‌دهیم قرآن می‌فرماید: وقتی از بت پرستان سؤال می‌شود چرا این بت‌ها را می‌پرستید پاسخ می‌دهند «ما نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُنَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى...» (زمر/۳) ما این‌ها را می‌پرستیم که به خدا نزدیک بشویم، تعجب کرد و گفت پس در نگاه شما این‌ها باطل است؟ پاسخ دادم ما می‌گوییم نباید بت‌ها نماینده خدا باشند، عبادت فقط مخصوص خداست و هیچ کس غیر از خدا نباید انجام بشود، اما این کار شما عبادت است، سؤال کرد شما به کربلا و زیارت امام حسین علیه السلام می‌روید، آیا آن عبادت است یا خیر؟ گفتم ما در زیارتنامه می‌گوییم: او خون قلبش را در راه خدا داد به این دلیل است که او را دوست می‌داریم، اما شما بتی را که کاری از او بر نمی‌آید و کاری در راه خدا انجام نداده است را قرار داده‌اید، بعد تصمیم گرفتیم همایشی برگزار کنیم و بحث را این‌طور پیش ببریم، ما حتی می‌توانیم با غیرمسلمانان هم صحبت کنیم.

• پی‌نوشت‌ها

۱. شیخ سلیم البشیری، رئیس دانشگاه الازهر مصر در سال ۱۳۳۰ هجری، طی نامه‌نگاری با عالم بزرگ شیعه، علامه سیدشرف‌الدین، دیدگاه خود را درباره مذهب تشیع این چنین بیان می‌دارد و می‌گوید: «به نام خداوندی که رحمت عامه و خاصه از آن اوست، گواهی می‌دهم که شما در اصول و فروع دین بر همان راهی هستید که امامان آل پیامبر صلی الله علیه و آله بودند. به درستی که این امر - تشیع، ولایت علی علیه السلام و امامان معصوم علیهم السلام - به خوبی آشکار کردی و آن‌چه مخفی بود را ظاهر کردی، لذا شک و تردید در آن هلاکت و ایجاد شبهه در آن گمراهی محض است. من این نامه را با دقت بررسی کردم و تلاش کردم تا ایرادی بر آن وارد کنم، ولی سراسر آن مرا در اعجاب و شگفتی قرار داد... من پیش از این ارتباط با شما، درباره مذهب تشیع سخت در اشتباه بودم و این اشتباه هم به خاطر اخبار نادرستی بود که از اراجیف‌گویان شنیده بودم. اما خداوند توفیق داد و ملاقات با شما باعث گردید که به پرچم هدایت دست یابم و برهوی نفسانی خود پیروز شوم...» (المراجعات، مراجعه ۱۱۱)

۲. تلاش علامه در راستای وحدت اسلامی برای مقابله با استعمار و عظمت جهان اسلام بود. به همین دلیل در سال ۱۳۲۷ق کتاب الفصول المهمة را نوشت. این کتاب یکی از نخستین کتاب‌های شرف‌الدین و در واقع منشور وحدت اسلامی است. انتشار این کتاب تقریباً همزمان با انتشار کتاب تنبیه الامة و تنزیه المله نابینا بود. نظریات وی در این کتاب و پیگیری آن توسط شیخ محمد تقی قمی، به تاسیس دارالتقریب مذاهب اسلامی در قاهره انجامید.

شرف‌الدین خود در سرآغاز کتاب می‌گوید: «تنها و تنها با وحدت اسلامی است که اقدامات عمرانی هماهنگ می‌گردد، وسایل ترقی فراهم می‌شود، روح تمدن جلوه می‌کند، فروغ آسایش در آفاق زندگی می‌تابد و پیوغ بردگی از گردن همه برداشته می‌شود.»



مسئله استقلال کشور و رد سلطه پذیری

گفت و گو با دکتر منوچهر محمدی

یکی دیگر از نقاط اصلی و خطوط اصلی تفکر امام خمینی، مسئله استقلال کشور و رد سلطه پذیری است؛ این هم یکی از سرفصل های مهم است. من سال گذشته در همین جلسه به مستمعان عرض کردم؛ استقلال یعنی آزادی در مقیاس یک ملت؛ این معنای استقلال است. این که بعضی در زبان یا در شعار دنبال آزادی های فردی باشند؛ اما علیه استقلال کشور حرف بزنند، این یک تناقض است. چطور ممکن است، آزادی فردی اشخاص محترم باشد؛ اما آزادی یک ملت، آزادی در مقیاس یک کشور، در مقابل تحریم های مخالفان و بیگانگان، محترم نباشد! این اصلاً قابل فهم و قابل قبول نیست. متأسفانه کسانی هستند که تئوری سازی می کنند برای نفی استقلال کشور؛ استقلال را گاهی به انزوا معنا می کنند و گاهی هم به این عنوان که امروز استقلال کشورها یک ارزش به حساب نمی آید، قلم زنی می کنند و حرف می زنند؛ این حرف ها هم در بین جامعه پخش می شود. کسانی این طوری حرکت می کنند. این یک غلط بزرگ و یک خطای بسیار مهم و خطرناک است. امام خمینی معتقد به استقلال کشور و رد سلطه [بر] کشور بود. دشمن ما در طول این سال ها، بسیاری از فعالیت هایی که علیه کشور ما و ملت ما کرده است، برای این بود که خدشه در استقلال به وجود بیاورد؛ چه تحریم و چه تهدید، این ها استقلال را هدف گرفته اند. باید همه هوشیار باشند و بدانند که هدف های دشمن چیست. این هم یکی از خطوط اصلی است. «رهبر معظم انقلاب ۱۴/۰۳/۹۴»

فوت می کنند، مسئولیت به عهده برادران بزرگ تر خواهد بود و [ما] پنج قدرت پیروز جنگ دوم جهانی برادران بزرگ تر هستیم و حق داریم، برادران کوچک تر را تنبیه کنیم. این مسئله منجر به ایجاد شورای امنیت و با اختصاص حق وتو به این پنج قدرت شد که هنوز هم ادامه دارد؛ اما مسئله ای که به تدریج به وجود آمد، این بود که یکی از این برادران بزرگ تر انقلاب کرد که او را به مدت ۲۵ سال از خانواده بیرون کردند و انگلستان و فرانسه هم به دلیل ضعفی که داشتند، زیر چتر آمریکا قرار گرفتند؛ در نتیجه شرایط به سرعت به سمت دو قطبی شدن جهان حرکت کرد؛ یعنی دو قدرت بزرگ جهانی خود را محق می دانستند که دنیا را اداره کنند که در نتیجه بلوک شرق و غرب به وجود آمد. این دو قدرت با هم خصومت نداشتند؛ اما رقابت داشتند که اگر هر کدام سهمی ببرد، دیگری هم سهمی ببرد تا از سلطه جهانی عقب نیفتد.

این وضعیت تا چه زمانی حاکم بود؟

این وضعیت تا دوران نهضت امام خمینی که در سال ۱۳۴۱ آغاز شد، حاکم بود؛ به طوری که همه نهضت ها و حرکت ها و جنبش ها و همه کودتاها یا می بایست یا زیر چتر بلوک غرب باشند و یا بلوک شرق؛ حتی حوادثی هم که در خود ایران رخ داد، تابع این قانون بود؛ یعنی ملی شدن صنعت نفت با حمایت آمریکا به نتیجه رسید و یا نهضت مشروطه با حمایت نیروهای سفارت انگلستان به نتیجه رسید و لذا

• تاریخچه شکل گیری نظام سلطه
نظام سلطه از سال ۱۶۴۸ میلادی با عهدنامه اسپانیا شکل گرفته است. این زمانی بود که قرون وسطی و حاکمیت امپراطوری های مذهبی مانند امپراطوری کلیسا و عثمانی به پایان رسید و سکولاریسم بر دنیا حاکم شد. بر اساس نظریه سکولاریسم حق را با قدرت مادی دانستند. در آن دوران تعدادی از کشورها به دنبال تسلط بر جوامع و حرکت تک محوری بودند و به این جمع بندی رسیدند که به اتفاق نظام سلطه را حاکم کنند و این وضعیت تا نهضت امام خمینی ادامه داشت؛ البته دوره های متفاوتی داشت و تا جنگ جهانی اول دوره موازنه قوا بود؛ به این معنا که سلطه گران بین خودشان تصمیم می گیرند که اجازه ندهند، قدرت یک کشور بر دیگر کشورها غلبه کند. در جنگ جهانی اول ایده حکومت فدرال جهانی مطرح شد؛ به این معنا که همه جهان زیر پرچم کشورهای سلطه گر قرار بگیرند که به این ترتیب جامعه ملل به وجود آمد؛ ولی موفق نشدند و در نهایت مسئله توازن قوا مطرح شد؛ اما در توازن قوا آلمان بر همه غلبه کرد و وارد جنگ جهانی دوم شد. در این جنگ در نهایت متفقین شامل آمریکا، انگلیس، فرانسه، چین و روسیه پیروز شدند و روزولت [رئیس جمهور وقت آمریکا] نظریه برادران بزرگ تر را مطرح کرد. این نظریه یعنی این که همه کشورها شامل یک خانواده و از فرزندان یک پدر و مادر یعنی آدم و حوا هستیم. وقتی در خانواده ای پدر و مادر

این قانونمندی مورد قبول همه بود و اعتقاد داشتند، بدون حمایت این قدرت ها، امکان به نتیجه رسیدن هیچ حرکتی وجود ندارد و حتی در داخل کشور هم این باور وجود داشت و حرکت هایی مثل حزب توده، جبهه ملی و نهضت آزادی هم که به وجود آمدند، به این مسئله باور داشتند. اما حضرت امام خمینی نهضت را با یک ساختار شکنی بین المللی آغاز کردند. ایشان در همان سال های ۴۲ و ۴۳ صحبت های بسیار جالبی دارند؛ اولین مطلبی که ایشان مطرح کردند، جمله معروف ایشان در سال ۴۳ است که «آمریکا از شوروی بدتر و شوروی از انگلیس بدتر و انگلیس از هر دو بدترند و همه از همدیگر پلیدتر هستند و امروز سر و کار ما با آمریکا است»، جمله تاریخی دیگری که ایشان فرمودند این بود که «ما [به] همان قدر با نظام سرمایه داری غرب مخالفیم، همان قدر هم با نظام کمونیستی شرق مخالفیم». جمله سومی که مطرح فرمودند، این بود که «این نظام حاکم؛ یعنی نظام سلطه، یک نظام واحد است که از آن به استکبار جهانی یاد کردند که دعوی آن ها بر سر تقسیم منافع و غنایم است؛ ولی دعوی واقعی بین مستکبرین و مستضعفین است».

امام خمینی واقعاً مبدع این نظریه بودند. ایشان فرمودند: دولت ها عموماً سلطه گر و ملت ها مستضعف هستند؛ حتی ایشان فرمودند: ملت آمریکا هم مستضعف هستند؛ بنابراین حضرت امام خمینی یک نظریه جدیدی را بعد از سیصد سال به عالم و نظام بین الملل ارائه دادند که در حقیقت انقلاب اسلامی بر اساس این نظریه شکل گرفت؛ یعنی انقلاب اسلامی نه صرفاً به دلیل سقوط شاه؛ بلکه به دلیل تغییر کلی نظام سلطه جهانی بود. اگر شما تاریخ را ملاحظه کنید، این فرمایش امام خمینی هشدار برای دو ابر قدرت بود. این دو ابر قدرت که تا این زمان با همدیگر درگیر بودند، درگیری خود را کنار گذاشتند و بر علیه این پدیده نوظهور متحد شدند. بنده خاطر می هست که در حادثه ۱۵ خرداد سال ۴۲، آمریکا و شوروی هر دو حرکت امام خمینی را محکوم کردند و از رژیم شاه حمایت کردند؛ در حقیقت امام ساختار شکن شد و نه تنها ساختار داخلی کشور را تغییر داد؛ بلکه ساختار نظام جهانی را نیز تغییر داد و به همین علت می توانیم بگوییم، به دنبال نظریه حضرت امام خمینی، نظریه نه شرقی نه غربی جمهوری اسلامی مطرح شد و لذا ایشان نهضت را با این وضعیت آغاز کردند. در دوران قبل از انقلاب و دوران ده ساله عمر شریفشان بعد از انقلاب، کاملاً روی این موضع ایستادگی کردند. وقتی امام خمینی می فرمایند: «آمریکا هیچ غلطی نمی تواند بکند» یا می فرمایند: «ما آمریکا را زیر پا می گذاریم» نشانه افق دید بسیار بالایی ایشان است که مراقبت داشتند و لذا عنوان شیطان بزرگ را هم که برای آمریکا به کار بردند، بر همین اساس بود و الا در تعاریف خودمان از شیطان یک نوع زیرکی می بینیم؛ ولی امام از شیطان بزرگ برداشت دیگری داشتند؛ ایشان از شیطان بزرگ برداشت غول بی شاخ و دمی دارند که با داشتن دندان های اتمی به جنگ خدا آمده است.

ایشان مبارزه انقلابی مردم ایران را به مبارزه و جنگ با شیطان تعمیم دادند و منظور ایشان از کلمه شیطان بزرگ این بود که آمریکا جنگ با خدا را شروع کرده است. این نظریه حضرت امام خمینی با آیات قرآنی تطبیق می کند و جنگ ما با آمریکا، جنگ با کفر معرفی شده است ایشان آیه شریفه «فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ» (توبه ۱۲) را می دیدند و بر اساس وعده های قرآنی، در افق دور و نهایی هم، پیروزی مستضعفان را می دیدند؛ ایشان آینده را بر اساس آیه «وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ» (قصص ۵) می دیدند و لذا نگاه ایشان بسیار کلان تر از نگاه دیگران به مسئله بود.

من خاطر می هست در زمانی که ماجرای فتنه آقای شریعتمداری و خلق مسلمان رخ داد که طرفداران آقای شریعتمداری شهر قم را یک هفته در تصرف خودشان داشتند و احساس می شد که به زودی همه چیز از دست می رود، امام خمینی با خونسردی فرمودند: نگران نباشید، این عمل در نهایت به دست صاحبش خواهد رسید و ما ملزم و موظف به حفظ آن هستیم و این را می توانید در صحیفه ایشان پیدا



دیدیم که پیش بینی های حضرت امام در طول این سالها به حقیقت تبدیل شدند.

• سه نقش مهم امام راحل در ایجاد انقلاب اسلامی

الف) نظریه پردازی انقلاب: ما می توانیم در انقلاب، نقش را برای امام ببینیم و براین اساس رهبر معظم انقلاب می فرمایند: این انقلاب بی نام خمینی در هیچ جای جهان شناخته شده نیست؛ چراکه ایشان هم نظریه پرداز بودند و نظریات فوق العاده بدیعی داشتند که رهبر انقلاب می فرمایند: انقلاب ما بعثت دوم بود؛ یعنی نقش حضرت امام نقش پیامبرگونه بعد از ۱۴۰۰ سال بود.

ب) رهبری انقلاب: دومین نقشی که امام ایفا کردند، این بود که خودشان شخصاً وارد گود شدند و فرماندهی عملیات برای پیاده کردن نظام کمال مطلوب را که سقوط رژیم شاه بود، با کمترین هزینه به عهده گرفتند؛ ایشان هیچ گاه اجازه ندادند که مردم علیه ارتش که از شهروندان ایرانی بودند، متوسل به اسلحه بشوند. اگر شما نظام شاه را یک نظام هرمی ببینید که در رأس آن شاه و فرماندهان و دولت مردان حضور داشتند و قاعده هرم مردم ببینید، برخلاف دیگر انقلابها هدف امام نابودی رأس هرم نبود و اجازه دست به اسلحه بردن و ایجاد جنگ را ندادند؛ بلکه قاعده هرم را از آن خود کردند؛ یعنی بنیاد و پایه های این جامعه و هرم را گسستند تا این هرم از هم پاشیده شود؛ در نتیجه علت پیروزی انقلاب ما در ۲۲ بهمن این بود که فرماندهان در پادگانها بودند؛ ولی سرپازی حضور نداشت؛ رؤسای ادارات در اداره حضور داشتند؛ ولی کارمندی حضور نداشت و... به یکباره همه چیز از درون دچار فروپاشی شد؛ لذا نقش فرماندهی امام یک نقش بی بدیل بود. این هم بر اساس تعالیم قرآنی بود که می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» (رعد ۱۱) امام اجازه ترور و کودتا و جنگ مسلحانه ندادند و گفتند سعی کنید، مردم بصیرت پیدا کنند تا خودشان قیام کنند.

ج) معماری انقلاب: نقش سوم امام خمینی معماری انقلاب بود؛ یعنی ساختار بعد از انقلاب را هم خودشان بر اساس اصل نظریه ولایت فقیه پایه ریزی کردند؛ ایشان ساختاری به نام جمهوری اسلامی به وجود آوردند که توانسته است، مدت چهل سال در برابر همه تهدیدات قدرت های بزرگ ایستادگی کند. امام بنیانگذار کبیر این انقلاب بود که در زمان غیبت توانست، پیامبرگونه با نظام سلطه مقابله کند و اگر نامه ایشان به گورباچف را مورد توجه قرار دهید، ایشان در آن نامه قبل از فروپاشی مارکسیسم و کمونیسم این ندا را دادند که بعد از این باید در موزهها به دنبال آن [مارکسیسم و کمونیسم] بگردید و فرمودند: سرمایه داری غرب هم همین سرنوشت را خواهد داشت و این حرف را با یقین گفتند؛ هم چنین ایشان به گورباچف گفتند: به دامان غرب نیفتید.

• مسئله صدور انقلاب حرکتی در جهت مقابله با نظام سلطه

امام خمینی برای مقابله با نظام سلطه، مسئله صدور انقلاب را مطرح کردند و گفتند: اگر شما ماهیت انقلابتان را به خوبی صادر کنید و به سایر ملت ها آموزش بدهید، آن ها خودشان قیام خواهند کرد و این اتفاق رخ داده است. امروز در اثر صدور انقلاب در میان ملت های مسلمان، بیداری اسلامی به وجود می آید و در جهان غرب و آمریکا تسخیر و استیلا رخ می دهد و همه می گویند: ما از شما یاد گرفته ایم؛ ایشان حتی پیشنهاد تشکیل حزب مستضعفین جهانی را دادند. در واقع ایشان صرفاً به دنبال سقوط شاه و جانشینی رژیم دیگری در ایران نبودند. اگر این بحث را باز کنیم، عظمت کاری که حضرت امام انجام داد، مشخص می شود و مقام معظم رهبری هم، همان راه را پیش می روند و امروز انقلاب ما به صورت سیل آسا در جهان پیش می رود؛ به برکت انقلاب اسلامی، امروز جمهوری اسلامی نفوذی در اطراف خودش دارد که نظام سلطه را به وحشت انداخته است و این بی نظیر است.

• بعد از رحلت حضرت امام خمینی دولت ها چقدر با گفتمان همراه بودند؟

بنده معتقدم حتی در دوران حضرت امام هم دولت ها با ایشان همراهی کاملی نداشتند؛ دولت بازگان راه دیگری را می رفت. دولت بنی صدر و دولت میرحسین موسوی هم همین طور؛ ضرورتاً این طور نبوده که حرکت های زیگزاگی بعد از امام شروع شده باشد. حرکت حضرت امام حرکتی بود که تمام افکار و اندیشه های موجود را به چالش کشید؛ همان طور که اشاره کردم، دولت موقت از نخبگان لیبرال و غرب گرا بود که بر سر کار آمد و اعضای کابینه آن نمی توانستند از روششان دست بردارند و این وضعیت در تمام دولت ها ادامه داشته است. بنده در حال نگارش کتابی به نام مطالعه تطبیقی سیاست خارجی دولت های بعد از انقلاب هستم. در این کتاب اشاره کرده ام که چرا دولت های بعد از انقلاب بدون استثنا از خط مشی امام و رهبری جدا شدند. اگر شما نگاه کنید، می بینید که هیچ تغییری در سیاست داخلی و خارجی نظام جمهوری اسلامی که بنیاد آن با حضرت امام بود و رهبر معظم انقلاب هم ادامه دهنده آن راه هستند، به وجود نیامده و هم چنان ثابت و پایدار باقی مانده است. در حوزه سیاست خارجی استکبارستیزی هم چنان جزء سیاست های نظام است و در قانون اساسی و فرمایشات امام و رهبری مطرح شده است؛ ولی دولت ها هر کدام به زعم خودشان راه دیگری را می روند. علت این بوده است که نگاه امام و مقام

حضرت امام نهضت را با یک ساختار شکنی بین المللی آغاز کردند. ایشان در همان سال های ۴۲ و ۴۳ صحبت های بسیار جالبی دارند؛ اولین مطلبی که ایشان مطرح کردند، جمله معروف ایشان در سال ۴۳ است که «آمریکا از شوروی بدتر و شوروی از انگلیس بدتر و انگلیس از هردو بدترند و همه از همدیگر پلیدتر هستند و امروز سرو کار ما با آمریکا است»، جمله تاریخی دیگری که امام فرمودند این بود که «ما [به] همان قدر با نظام سرمایه داری غرب مخالفیم، همان قدر هم با نظام کمونیستی شرق مخالفیم». جمله سومی که ایشان مطرح فرمود، این بود که «این نظام حاکم؛ یعنی نظام سلطه یک نظام واحد است که از آن به استکبار جهانی یاد کردند که دعوی آن ها بر سر تقسیم منافع و غنایم است؛ ولی دعوی واقعی بین مستکبرین و مستضعفین است».

معظم رهبری یک نگاه کلان و تا زمان دوران ظهور است که براین اساس، ما رسالتی داریم؛ اما نگاه دولت ها یک نگاه موقت و کوتاه مدت است و هر کسی می خواهد در مدت چهار سال ریاست جمهوری، از موقعیت هم بهره ببرد و هم این که بگوید من موفق بودم؛ از طرف دیگر از ابتدای انقلاب دو نظریه مطرح بوده است: یک نظریه که معمولاً توده ها هم همان نظر را دارند و آن این است که انقلاب اسلامی زمینه ساز ظهور امام عصر عجل الله تعالی فرجه است و جنگ با مستکبرین تا ظهور ایشان و برای تشکیل حکومت جهانی اسلام ادامه دارد، ما باید ارزش ها آن را حفظ کنیم؛ نظر دیگری هم وجود دارد که متأسفانه بسیاری از نخبگان ما به آن عقیده دارند و آن این است که ما انقلاب کردیم که به قدرت برسیم و حکومت کنیم و به جای رژیم شاه ما از مواهب حکومت بهره ببریم و این مطلب را علناً بیان می کنند و این، یعنی باید شرایط حاکم بر جهان را بپذیریم آمریکا کدخداست و ما باید زیر چتر کدخدا قرار بگیریم. صحبتی که یکی از آقایان بیان کرده بودند: که ما باید مثل آلمان و ژاپن عمل کنیم، نیز بر همین اساس است؛

راز پیروزی‌های شگفت‌آور

امام خمینی

جلوه‌های توکل بر خدا در سیره رهبر کبیر انقلاب اسلامی

حجت‌الاسلام والمسلمین محمد خردمند

همان‌طور که حضرت امام خامنه‌ای بیان کرده، مکتب امام خمینی (ره) یک مجموعه کامل است و شامل ابعاد گوناگون مانند معنویت، عقلانیت و عدالت می‌شود و همه این ابعاد اساسی در رفتار و سیره عملی ایشان تجلی یافته است (اقتباس از بیانات مقام معظم رهبری در سالگرد رحلت امام خمینی در سال ۱۳۹۰ ش)؛ ما در این مقال به نکته‌ای توجه می‌کنیم که شاید بتوان آن را راز پیروزی‌های بزرگ و شگفت‌آور امام خمینی نامید:

در زندگی و قیام آن عالم ربانی و استاد اخلاق، فقیه عادل و نظریه‌پرداز ولایت فقیه و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران و فیلسوف بت‌شکن، یعنی حضرت امام خمینی (ره)، مجموعه‌ای از پیروزی‌هایی بزرگ مشاهده می‌شود که در باور انسان عادی نمی‌گنجد و آدمی را سخت شگفت‌زده می‌کند. هیچ تحلیلگر سیاسی این پیروزی‌ها را حتی احتمال هم نمی‌داد و هرگز آمیدی به آن نداشت، ولی علی‌رغم همه تحلیل‌های عادی و مادی، به فضل الهی واقع شد و چشم‌های مسلمانان را خیره کرد و دل‌های مؤمنان را امیدوار و استوار ساخت. اکنون که سال‌ها از آن دوران گذشته است و بیم آن می‌رود که برخی از آن حوادث عبرت‌انگیز و سرنوشت‌ساز به فراموشی سپرده شود، مروری بر آن لحظه‌های آسمانی شاید بتواند خاطره‌ها را تجدید کند و غبار از روی آینه آن روزهای خدایی بزداید و تردیدها و شبهه‌ها را برطرف سازد و بیداری و هوشیاری را به ارمغان آورد.

۱. امام خمینی (ره) از صمیم قلب، توحید را باور داشت و خدای حکیم را همه کاره هستی و سرچشمه هر حرکت و برکت و پیروزی می‌دانست. ایمان کامل به توحید افعالی داشت و به همین جهت می‌توان گفت که او تنها مدعی نبود، بلکه عارفی راستین بود که واقعاً خدا را شناخت و به او ایمان آورد و خود و سراسر هستی را در برابر او هیچ می‌دید و دست عنایت الهی را همواره مشاهده می‌کرد. خاطره‌ای که استاد شهید مطهری نقل کرده، شاهدی بر تأیید این حقیقت است: «دوستانی که در دوره قم بودند می‌دانند که من لااقل ۱۲ سال در خدمت ایشان تحصیل کرده‌ام؛ باز در سفری که به پاریس رفتم چیزهایی از روحیه این مرد کشف کردم که نه تنها برایمان من، بلکه برحیرت من افزود. وقتی که برگشتم رفقا پرسیدند: چه دیدی؟ گفتم چهارتا «آمن» دیدم: «آمنِ بَهْدَفِیَه» به هدفش ایمان دارد. دنیا جمع بشوند نمی‌توانند او را از هدفش منحرف کنند. «آمنِ بَسْبِیلِیَه» به راهی که برای هدف خودش انتخاب کرده ایمان دارد، امکان ندارد او را از این راه منحرف کرد؛ شبیه همان ایمانی که پیغمبر (ص) به هدفش و به راه خودش داشت. و «آمنِ بَقَوْمِیَه» من دیدم در همه رفقا و دوستانی که من سراغ دارم احدی به اندازه ایشان به روحیه مردم ایران ایمان ندارد. افرادی به ایشان می‌گویند کمی آرام‌تر، مردم سرد می‌شوند، مردم از پا درمی‌آیند، می‌گویند: مردم این‌طور نیستند که شما می‌گویید، من مردم را از شما بهتر می‌شناسم. از همه بالاتر «آمنِ بَرَبِّیَه». در جلسه خصوصی ایشان به من گفت: «فالانی این ما نیستیم [که این نهضت را ایجاد کرده‌ایم]، من دست خدا را حس می‌کنم.» آدمی که دست خدا و عنایت خدا را حس می‌کند و در راه خدا قدم برداشته، مصداق آن اصل قرآنی است: اِنَّ تَنْصُرُوا اللّٰهَ يَنْصُرْكُمْ... (مجموعه آثار استاد شهید مطهری (آینده انقلاب اسلامی ایران)، ج ۲۴، ص ۱۳۲-۱۳۳).

۲. امام خمینی (ره) رمز پیروزی را ایمان و اعتماد بر خدای قادر متعال می‌دانست. او باور داشت که به عنوان مثال در ماجرای شکست آمریکا در طَبَس، شن‌ها مأمور خدا بودند. عبارات امام بسیار روشن و تأثیرگذار است: «این چه بود که این ملت ضعیف بدون تجهیز، بدون تدریب نظامی را بر این همه قدرت‌ها غلبه داد؟ این جز این بود که ربیبی را که خدا در دل‌های این سران انداخت، ما را به رعب، به ربیبی که خدا در قلب این‌ها انداخت پیروز کرد؟ این جز همان است که در صدر اسلام هم یک عده قلیل را بر عده‌های کثیر پیروز کرد، و هم چو ربیبی در قلب‌ها انداخت که نتوانستند مقاومت کنند...؟! این جز این بود که یک دست غیبی در کار است؟! نباید بیدار بشوند آن‌هایی که توجه به معنویات ندارند و به این غیب ایمان نیاورده‌اند؟ نباید بیدار بشوند؟ کی این هلیکوپترهای آقای کارتر را که می‌خواستند به ایران بیایند ساقط کرد؟ ما ساقط کردیم؟ شن‌ها ساقط کردند، شن‌ها مأمور خدا بودند، باد مأمور خداست، قوم عاد را باد از بین برد. این باد مأمور خداست، این شن‌ها همه مأمورند. تجربه بکنند باز... من به ملت ایران عرض می‌کنم که مغرور نشوید. تمام قدرت، قدرت خداست و باید اتکال به او بکنید، و خودتان را فانی بکنید در آن قدرت بزرگ. مادامی که ملت ایران همان قدرت اول را که قدرت معنوی بود و با الله‌اکبر پیش برد، مادامی که این حفظ بشود شما بیمه هستید؛ بیمه الهی هستید. خدا نکند که دست‌هایی که الان در کار هست و می‌خواهند شما را مأیوس بکنند، این‌ها در این شیطنتشان پیروز بشوند، و شما را از آن حالی که در اول انقلاب داشتید منحرف کنند، که آن روز، روزی است که خدای تبارک و تعالی عنایتش را خدای نخواسته از شما برمی‌دارد و شما به همان حال‌ها می‌افتید. حفظ کنید؛ حفظ کنید آن حالی که در اول نهضت داشتید. شما نهضت برای شکم نکردید، شما نهضت برای اتاق و حیاط نکردید، شما نهضت نکردید برای این‌که یک مقامی پیدا

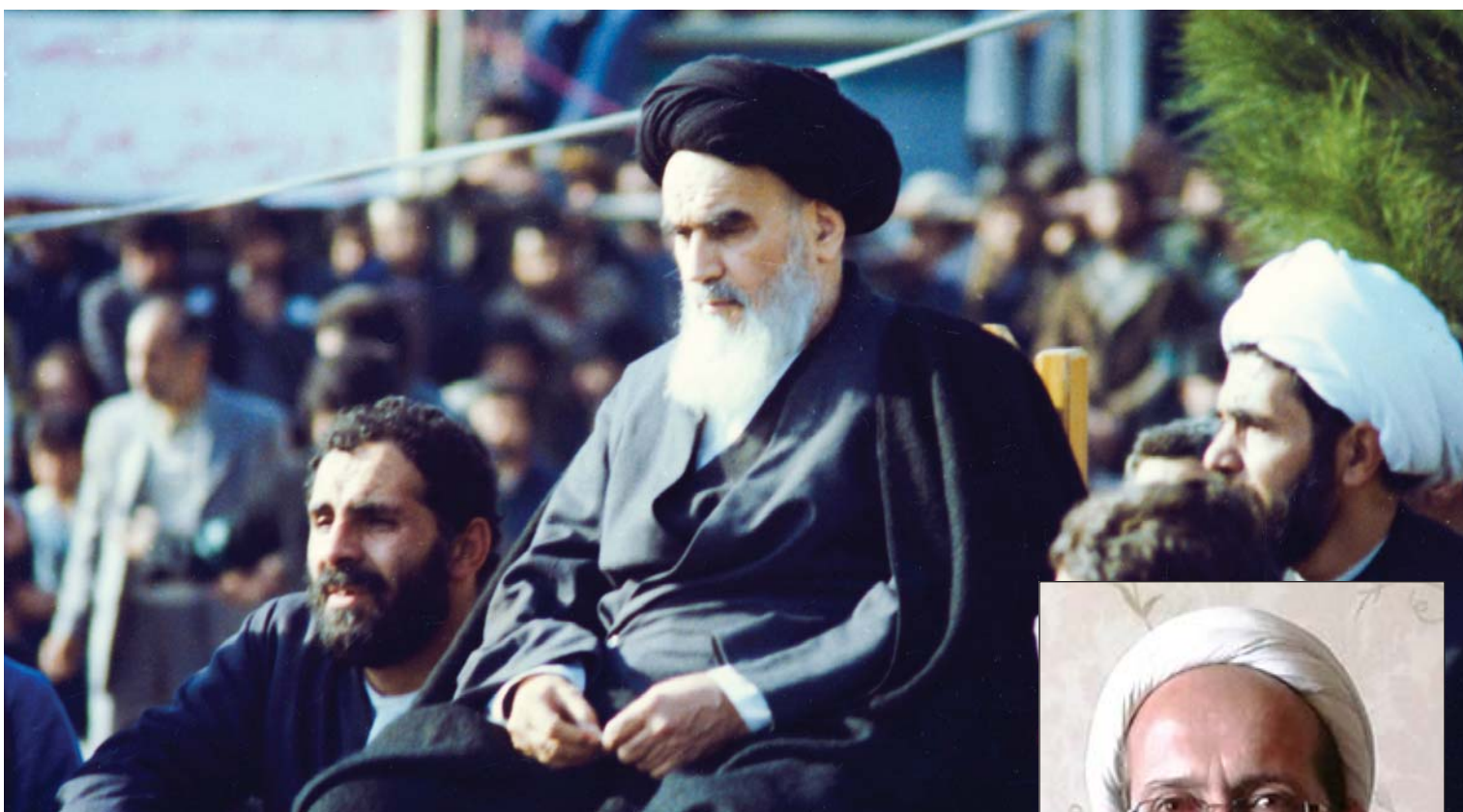
یعنی دست از ایدئولوژی و مبارزه با استکبار برداریم و اجازه بدهیم که آمریکا مجدداً به عنوان کدخدا و صاحب سلطه در کشور ما باشد. بنده این نظریه را در مقاله‌ای به نام ما انقلاب کردیم که حکومت کنیم، مطرح کردم و این افراد را به دو دسته تقسیم کردم و نوشتم: یک دسته انقلابیون هستند و یک دسته حکومت‌گرا؛ لذا این مشکل مربوط به دوران بعد از امام نیست و از همان روز اول پیروزی انقلاب این مشکل وجود داشته است و در صدر اسلام هم وجود داشته است. در صدر اسلام هم شما می‌بینید، عده‌ای با امیرالمؤمنین (ع) مخالفت می‌کنند و خودشان خلافت ایجاد می‌کنند. کسانی بودند که به دنبال حکومت بودند؛ نه به دنبال اسلام و اسلامی را قبول داشتند که بتوانند به نام آن حاکمیت داشته باشند.

• آیا توانسته‌ایم این اندیشه را در عرصه بین‌الملل به عنوان یک گفتمان مطرح کنیم؟
بله، البته بنده این مطلب را نه به عنوان گفتمان؛ بلکه به عنوان یک مکتب و به عنوان یک نظریه کلان می‌بینم؛ وقتی ساموئل هانتینگتون بعد از فروپاشی شوروی نظریه برخورد تمدن‌ها را مطرح کرد، بنده عرض کردم که اشتباه می‌کنید. تمدن‌ها با هم برخورد ندارند؛ بلکه برخورد آن‌ها با سلطه است. ملت‌ها قیام کردند و به هم نزدیک شدند و تضادی هم ندارند. اردوگاه سلطه‌گران و سلطه‌ستیزان که اردوگاه سلطه‌ستیزان ملت‌های جهان به رهبری ایران هستند و اردوگاه سلطه‌گران هم به رهبری آمریکا هستند و قواعد آن را هم تعریف کردم و آن را در انگلستان و اندونزی ارائه دادم. واژه گفتمان یک واژه موقتی است؛ گفتمان امروز هست و فردا از بین می‌رود؛ به همین علت بنده از لحاظ تئوریک معتقد هستم، این مکتب عظیمی است که آمده بماند و ان شاء الله می‌ماند. این یک نظام فکری و یک اندیشه و یک مکتب است و امروزه تمام تلاش ما در صحنه بین‌الملل این است که این مکتب رونق بگیرد. وقتی روسیه به سراغ ایران می‌آید و آقای پوتین قرآن به رهبر انقلاب اسلامی هدیه می‌دهد و صراحتاً می‌گوید: اندیشه‌های ارتدکسی ما در تضاد با اندیشه‌های شما قرار ندارد و بعد در تقابل فکری با غرب می‌ایستد و رهبری ما هم می‌پذیرد و این، یعنی ما در این عرصه موفق بوده‌ایم.

متأسفانه بسیاری از افراد با توجه به سابقه روسیه این اشتباه را دارند و می‌گویند روسیه خطرناک و فرصت طلب است؛ این در حالی است که روسیه به ما نیاز دارد و چین هم در آینده همین وضعیت را خواهد داشت. شما در دعواهایی که در منطقه وجود دارد، هم می‌بینید که این دو اردوگاه در مقابل هم ایستاده‌اند. مردم عراق، سوریه، لبنان و یمن در قالب حشدالشعبی، جیش وطنی، حزب الله و انصارالله به میدان آمده‌اند و دولت‌ها نقش حاشیه‌ای پیدا کرده‌اند و این همان پیش‌بینی حضرت امام (ره) است که ملت‌ها قیام کرده‌اند. در آمریکای لاتین با وجود بعد مسافت و تفاوت‌های مذهبی و فرهنگی که بین ما و آن‌ها وجود دارد، ملت‌ها با ما هستند و می‌گویند: شما ساختارشکنی کردید، ما هم پیرو شما هستیم. بنده در مسافرت‌هایی که به آمریکای لاتین داشته‌ام، مشاهده کرده‌ام که از ایرانی‌ها استقبال بسیار خوبی می‌شود و می‌گویند: شما آمریکا را زیر پا گذاشته و تحقیر کرده‌اید و شما بودید که گفتید: آمریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند و نتوانست. بنابراین ما باید در سطح بین‌الملل با همین نگاه قدرتمندانه امام حرکت کنیم؛ متأسفانه نخبگان و دولت‌مردان ما هنوز هم موضع ضعف دارند.

بنده بارها گفته‌ام که استکبار آن قدر مستکبر است که تا شما را زیر پا له نکند، دست بر نمی‌دارد؛ مثل همان بلایی که بر سر قذافی آوردند. در برابر استکبار فقط و فقط مقاومت جواب می‌دهد و اگر یک قدم به سمت استکبار بردارید، هزاران قدم دیگر هم باید بردارید، این مطلبی است که در جریان فلسطین مشاهده کردیم؛ زمانی که جنبش فتح و ساف (سازمان آزادی بخش فلسطین) به وجود آمد و یاسر عرفات به نام ابوعمار، اسمش پشت دشمنان را می‌لرزاند؛ ولی وقتی شروع به سازش کرد و راه مبارزه را رها کرد. همه چیز را از دست داد و هیچ چیز به دست نیاورد و در نهایت در پشت خاکریزهای ساحل غربی رود اردن او را مسموم کردند و جنازه‌اش را هم به خانواده‌اش ندادند؛ این گفتار باید با قدرت پیش برود.

راجع به برجام ما از همان اول می‌دانستیم که این راه غلط است و مخالفت هم می‌کردیم. بنده نامه‌ای سرگشاده به آقای رئیس‌جمهور نوشتم که این راه اشتباه است و شما نباید به این‌ها اعتماد کنید. این‌ها دروغ می‌گویند و ساختار استکبار بر دروغ و حقه استوار شده است و... و الان هم دیوانه‌ای به نام ترامپ به جنازه برجام لگد می‌زند. در اثر انقلاب ما و رهبری پربرکت حضرت امام (ره) در چهار سطح مختلف این انقلاب تحول ایجاد کرده است؛ هم در سطح ملی که توانست، نظام کارآمدی به نام جمهوری اسلامی ایجاد کند و جامعه‌ای به نام جامعه ولایی به وجود بیاورد که این دو مسئله دو اثر فوق‌العاده مهم بودند؛ در سطح منطقه هم، اسلام و جامعه اسلامی را احیا کرده و توانسته مسلمانان را به قدرت رسانده و احیا کند که به اسلام خودشان افتخار کنند. در سطح جهان نیز نظام سلطه را به چالش کشیده و در مقابل آن، رقیبی به نام سلطه‌ستیزان را ایجاد کرد و باعث شد که ملت‌ها قیام کردند و در تاریخ تمدن بشری تحول عظیمی به وجود آوردند که کل تمدن غرب را به چالش کشانده است و در حال احیای مجدد تمدن عظیم اسلامی است؛ بنابراین در مجموع نگاهی که در سطح کلان به انقلاب اسلامی داریم، مشاهده می‌کنیم که در طول این چهل سال، هم در سطح ملی، هم در سطح منطقه، هم در سطح جهانی و هم در سطح تاریخی، انقلاب ما تاریخ‌ساز و ساختارشکن و ساختارساز بوده است.



خود «اعلی حضرت همایونی» است! هیچ کس نمی‌تواند. و آن این است که ایشان پا شود برود! [خنده حضار]. کلید دست خودش است، اگر بخواهد آرامش پیدا بشود! ایشان دست زن و بچه‌اش را بگیرد برود از این مملکت، نجات بدهد خودش را؛ ... ان شاء الله خداوند شما را موفق بدارد ان شاء الله پیش ببرید، پیروز بشوید. پیروزید شما؛ یعنی تا الآن پیروزید. لازم نیست که او برود، شما این را از تختش پایین کشیدید؛ این الآن سر تخت دیگر نیست؛ این حالا دائماً به این و آن متشبث می‌شود. من میل ندارم بعضی تشبثات را بگویم، من میل ندارم بگویم اما دائماً در تشبث است. شما این را از آن مرتبه بالای «آریامهر» کشیدید پایین؛ آوردید او را در مراتب پایین که الآن مشغول تشبث به این به کولی‌ها تشبث می‌کنند! این پیروزی شماست و خداوند شما را پیروز کند؛ و به نهایت این پیروزی برسید که این ملت یک ملت مظلومی بوده تا حالا و این ملتی است که زیر پا و چکمه‌های خارجی و داخلی تا کنون دست و پا می‌زده است. و ان شاء الله خداوند موفق کند شما را و همه ما را به این که نجات بدهیم این ملت را.» (صحیفه امام، ج ۴، ص ۲۹۲-۲۹۳)

مقصود امام از این که «شاه باید برود»؛ براندازی نظام سلطنتی بود، همان طور که خودش تصریح کرد: «مطلب ما این نیست که شاه برود بیرون مملکت، مطلب ما سقوط شاه است از سلطنت و این که می‌گوییم شاه برود، یعنی سلطنت نداشته باشد؛ نه برود تفریح! و مطلب دوم این است که رژیم شاهنشاهی یک رژیمی است که مقبول ملت نیست و از اول هم یک مطلب غلطی بوده و مطلب ثالث این است که ما می‌خواهیم یک حکومت عدل بر قوانین اسلام در ایران حکم فرما باشد.» (صحیفه امام، ج ۵، ص ۳۶۰)

البته شواهد بسیار فراوانی بر حضور عنصر توکل بر خدا و امیدواری پایان‌ناپذیر به عنایات الهی در سراسر زندگی و مبارزات امام خمینی وجود دارد که در این جا به بخش اندکی از آن اشاره شد. پژوهشگرانی که در زمینه سبک مدیریتی و الگوی رهبری ایشان پژوهش کرده‌اند، سرانجام به این نتیجه مهم و سرنوشت‌ساز رسیده‌اند که: «در الگوی رهبری امام خمینی، خداوند محور و اساس همه تلاش‌ها و کوشش‌ها است. مطابق این سبک، موفقیت رهبری در همه شرایط و موقعیت‌ها، بستگی به میزان توجه و اهمیتی دارد که رهبر نسبت به خداوند مبذول می‌دارد...» (مدل رهبری امام خمینی (الگوی برای مدیران در نظام اسلامی)، دکتر لطف‌الله فروزنده دهکردی، دکتر میرزا حسن حسینی و دکتر محمد ترکمنی، ص ۲۵۹)

بار دیگر باور توحیدی خودش را آشکار ساخت و چنین نوشت: «... سپاس بی‌حد بر خداوند قادر که کشور اسلامی و رزمندگان متعهد و فداکار آن را مورد عنایت و حمایت خویش قرار داد و نصر بزرگ خود را نصیب ما فرمود. این جانب با یقین به آن که «مَا التَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» (آل عمران/۱۲۶ و انفال/۱۰) از فرزندان اسلام و قوای سلحشور مسلح، که دست قدرت حق از آستین آنان بیرون آمد و... و ندای «الله اکبر» را در خرمن شهر عزیز طنین‌انداز کرد... تشکر می‌کنم و... آنان به ارم «مَا وَعِثْتَ إِذْ وَعِثْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ زَمِي» (انفال/۱۷) مفتخرند...» (صحیفه امام/ج ۱۶/ص ۲۵۷)

طبق آنچه گذشت، می‌توان گفت که این کلام، درست و به جا و دانستنی است که: «عارف حقیقی مثل امام خمینی رفتار می‌کند که هیچ‌گاه «من» نمی‌گفت. آن بزرگوار پیوسته مسایل را به خدای متعال منتسب می‌کرد و می‌فرمود، خدا این ملت را پیروز کرد، خدا این انقلاب را به پیروزی رساند، و خدا خرمن شهر را آزاد کرد. چنین کسی را اگر بگویند به طور دائمی توجهش به خدا است، می‌توان پذیرفت و باور کرد...» (در جست‌جوی عرفان اسلامی، استاد محمدتقی مصباح یزدی، ص ۲۰۹-۲۱۰)

۴. بر همین اساس است که حتی گنجینه لغات او نیز تعریف می‌شود و پرتکرارترین واژگان در فرهنگ او کلماتی ویژه است: «اگر فردی سخنرانی‌های امام را از آغاز تا انجام نهضت واژه‌شماری کند، در می‌یابد که در کلام ایشان، هیچ کلمه‌ای به اندازه واژگان مقدس اسلام، قرآن، خداوند تبارک و تعالی و... تکرار نشده است. این واژگان، تکیه کلام ایشان بود. ذکر این الفاظ تصنعی نبود؛ بلکه از عمق جان و دل برمی‌آمد. او هدفی جز اسلام و رضای خدا نداشت. می‌کوشید تا جامعه خویش را خدایی، اسلامی و معنوی به بار بیاورد. وی در این راه، طرح‌ها و برنامه‌هایی را با الهام الهی و فراست خدادادی اجرا کرد. هنگامی که همه مردم، حتی خوش‌باورترین افراد ناامید شده بودند، خدا او را به پیروزی رساند؛ با این که کشورهای دنیا، به او اجازه اقامت یا حتی ورود نمی‌دادند!» (سیری در ساحل، بینش و منش امام خمینی، استاد محمدتقی مصباح یزدی، ص ۵۸)

۵. آری هیچ کس باور نمی‌کرد که روزی ایران بدون شاه باشد و بتواند زنده و بانشاط زندگی کند. بزرگ‌ترها با شگفتی می‌گفتند: مگر می‌شود که مملکت بدون شاه باشد؟! ولیکن او همواره باور داشت که ما با مدد الهی می‌توانیم. این کلام امام است که می‌گفت: «شاه باید برود. آنی که فایده دارد کلیدش دست

امام خمینی از صمیم قلب، توحید را باور داشت

و خدای حکیم را همه کاره هستی

و سرچشمه هر حرکت و برکت و پیروزی می‌دانست.

ایمان کامل به توحید افعالی داشت

و به همین جهت می‌توان گفت که او تنها مدعی نبود

بلکه عارفی راستین بود که واقعاً خدا را شناخت

و به او ایمان آورد و خود و سراسر هستی را

در برابر او هیچ می‌دید و دست عنایت الهی را

همواره مشاهده می‌کرد.

بکنید. شما آرزوی شهادت نمی‌کنید به این که برسید به یک مثلاً فرشی و یک نوایی. این حال را که حالی است الهی حفظ کنید و مادامی که این حفظ بشود شما پیروز هستید و من وعده پیروزی به شما می‌دهم. و خدای تبارک و تعالی، وعده پیروزی داده است به شما: «إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ». اقدامات را ثابت نگه دارید و مشت‌های گره کرده را که مشت‌های الهی است حفظ کنید، و از هیچ ایرقدرتی نترسید، و از هیچ تبلیغاتی، داخلی و خارجی، هیچ خوفی نداشته باشید. ما راه خودمان را می‌رویم و آن راه خداست.» (صحیفه امام/ج ۱۲/ص ۳۸۰-۳۸۱)

۳. چنین ایمانی به خدای متعال، در گفتار و رفتار و سراسر زندگی انسان، انقلاب تکاملی می‌آفریند و خودبینی‌ها و خودخواهی‌ها را از بین می‌برد و خداخواهی و خدامحوری می‌آورد. امام خمینی در بخشی از پیامی که به مناسبت تجلیل از رزمندگان اسلام و تبریک فتح خرمن شهر در تاریخ سوم خرداد ۱۳۶۱ ش. صادر کرد،

نه هدف، همان طوری که جد بزرگوارش امیرالمؤمنین درباره حکومت حرفش همین بود و قتی در خطبه شفشقیه فرمود: «أَمَّا وَ اللَّهِ لَوْ لَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ يُوجِدُ النَّاصِرَ وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَنْ لَا يَتَّأَزُوا عَلَى كَظْمَةِ ظَالِمٍ وَ لَا تَسَعَّبَ مَظْلُومٌ لِأَلْقَيْتُ خَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا وَ لَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوْلَهَا»؛ اگر نبود که من به‌عنوان یک انسان آگاه خدا به او مسئولیتی داده است من این حکومت را قبول نمی‌کردم و افسار این حکومت را بر گردن او می‌انداختم لذا از دیدگاه ایشان حکومت به‌عنوان هدف نیست بلکه به‌عنوان سربیلی به سوی اهداف الهی است این امر به‌عنوان یکی از اصول است.

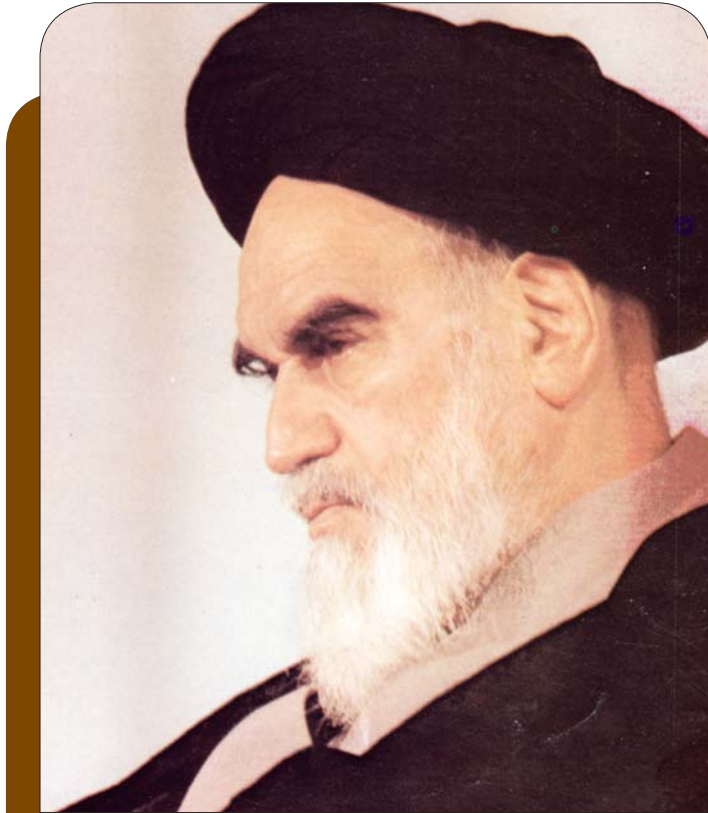
• اصل چهارم: جذب و دفع دور از خواهش‌های نفسانی

حب و بغض نفسانی مخرب است و هر جا حب و بغض نفسانی حاکم بود با تدین هماهنگی ندارد اگر جذب و دفع دور از خواهش‌های نفسانی بود بلکه بر محورهای عقلانی و اصول تدین تبیین شد این جذب و دفع هرگز مخرب نخواهد بود اگر این‌گونه بود دفعه او هم یک نوع جاذبه خواهد بود لذا در جذب و دفع‌های امام هیچ‌گاه خواهش‌های نفسانی حاکم نبود که جایی می‌لش بکشد تا چیزی را جذب کند و یا می‌لش نکشد و امری را دفع کند، این‌گونه نبود. دیدگاه او دیدگاه الهی بود نه نفسانی هر جا وظیفه ایجاب می‌کرد و لازم بود جذب یا دفع بود اقدام می‌کرد.

• اصل پنجم: پیشتوانه حکومت او تنها مبارزه سیاسی نبود

امام یک شخص سیاسی محض نبود که جاذبه و دفعه او یک جاذبه سیاسی باشد ایشان نظیر دیگر رهبران نبود که انسانی صرفاً سیاسی باشند و بر اساس مبارزات سیاسی حکومتی را به‌دست بیاورند ایشان قبل از هر چیز یک فقیه و عارف و اسلام‌شناس و مصلح زمانه بود و به این نتیجه رسیده بود که برای اصلاح امور جامعه چاره‌ای جز مبارزه و حکومت نیست بر این اساس جاذبه و دفعه او سیاسی نبود چراکه امور سیاسی گذرا است و جذب و دفع‌های سیاسی، منافع سیاسی همه این‌ها گذراست و در یک برهه‌ای هست و در یک برهه دیگر عوض می‌شود اما اگر این‌ها بر یک اساس الهی بود باقی می‌ماند.

• اصل ششم: دنیا را شناخته و از آن رهیده بود
ایشان کسی بود که بر اساس همان عرفان نظری و عرفان عملی و آن ریاضت‌های طولانی و آن تعبدهای عقلانی به جایی رسید که هم دنیا را شناخت و چون شناخت از او رهید چراکه رهیدن از دنیا جز با شناخت دنیا امکان ندارد لذا جذب و دفع ایشان به اقتضای دنیای طلبی نبود که برای منافع دنیا کسی را جذب بکند و برای منافع دنیا کسی را دفع بکند.



اصول شش‌گانه حاکم

در جاذبه و دفعه امام خمینی

گفت‌وگو با حجت‌الاسلام والمسلمین سیدعلی طباطبایی

او آن «روح‌الله» بود که با عصا و ید بیضی «موسوی» و بیان و فرمان مصطفوی به نجات مظلومان، کمر بست؛ نخست، فرعون‌های زمان را لرزاند و دل مستضعفان را به نور امید، روشن ساخت. او به انسان‌ها، کرامت و به مؤمنان، عزت و به مسلمانان، قوت و شوکت و به دنیای مادی و بی‌روح، معنویت و به جهان اسلام، حرکت و به مبارزان و مجاهدان فی سبیل الله، شهادت و به شهداد داد. او بت‌ها را شکست و باورهای شرک‌آلود را زدود. او به همه فهماند که انسان کامل شدن، علی‌وار زیستن و تا نزدیکی مرزهای عصمت پیش رفتن، افسانه نیست، او به ملت‌ها فهماند که قوی شدن و بند اسارت و گسستن و پنجه در پنجه سلطه‌گران انداختن، ممکن است. بحثی را که به‌طور خلاصه در این مجال مطرح می‌شود تحت عنوان جاذبه و دفعه امام خمینی است که به نظر می‌رسد باید اهل نظر و اندیشمندان و علاقه‌مندان به حضرت امام به این مطلب بیشتر بپردازند. جاذبه و دفعه حضرت امام بر اساس اصولی تنظیم می‌شد و ما به بعضی از این اصول اشاره می‌کنیم و توضیح مختصری نیز می‌دهیم. این اصل شش‌گانه محور اصلی جاذبه و دفعه حضرت امام را تنظیم می‌کرد.

حکومت را زمانی در دست گرفت که در عرفان عملی کتل‌ها طی کرده بود بر این اساس حکومت برای او صرفاً وسیله بود نه هدف، او حکومت را به‌عنوان وسیله نگاه می‌کرد

مصباح‌الانس ابن‌فناری ننگاشت، بلکه در کنار این عرفان نظری در عرفان عملی در حدی که برای غیر معصومین میسور بود به اوج ولایت رسیده بود.

• اصل اول: عقلانیت همراه با تعبد
امام متعبد بود اما متحجر نبود تصمیمات او بر اساس عقلانیت بود نه روشنفکرمایی که این دو مقوله خطرناکی است هم تحجر و هم روش عقلانیت با روش روشنفکرمانا به امام در بین این‌ها عقلانیت همراه با تعبد را گرفته است این‌ها در دستورالعملی که برای ابوسعید ابوالخیر فرمودند این جمله را آورده است که «با مرکب عقل در ملکوت اعلی و آیات کبری الهی باید سفر کرد» یعنی تعبد هم باید عقلانی باشد و اگر تعبد عقلانی نبود به تحجر می‌کشید ایشان می‌فرماید با مرکب عقل باید سفر معنوی نود و عبودیت باید عقلانی باشد و عقلانیت هم باید در چهار چوب نظامی که وحی برای انسان تشریح می‌کند باشد این یک اصل در سیره حضرت امام بود که جاذبه و دفعه او را تنظیم می‌کرد.

• اصل دوم: سیاست‌مداری منزه از سیاست‌بازی
آن‌چه که به سیاست‌مداری در اسلام بر می‌گردد این است که انسان آن اصول اساسی سیاست در اسلام را بفهمد و به آن عمل نماید در مقابل آن سیاست‌بازی است که محور اصلی آن همان سیاست‌های ماکیاولی و مانند آن است.

ما این مطلب را به‌طور مبسوط در جلد سوم شرح نهج‌البلاغه با عنوان «تبیین اندیشه‌های سیاسی امیرالمؤمنین» آورده‌ایم. عده‌ای نزد امام علی علیه السلام رسیدند و گفتند شما همه خوبی‌ها را دارید اما شما سیاست‌مدار نیستید و معاویه از شما سیاست‌مدارتر است. امام فرمود من معتقدم و پایبند به اصول اساسی اسلام هستم چون اسلام برای سیاست اصولی دارد و در آن کتاب ما این اصول را تبیین کرده‌ایم، یکی از این اصول این است که حضرت فرمود: در هیچ شرایطی هدف وسیله را توجیه نمی‌کند این از اصول سیاسی اسلام است و سیاست‌مدار به این اصول پایبند است اما اگر سیاست‌مداری تبدیل به سیاست‌بازی شد آن‌جا دیگر اصول مطرح نیست بلکه سیاست‌های معاویه است چه سیاست‌های ماکیاولی عصر صدر اسلام چه سیاست‌های ماکیاولی عصر اروپای کنونی آن‌جا هدف وسیله را توجیه می‌کند و اصول مهم نیست در آن‌جا برای رسیدن به ریاست هر کاری باید بکنی لذا باید مرز بین سیاست‌مداری و سیاست‌بازی مشخص شود امام راجل یک سیاست‌مدار اسلامی بود که یک قدم از اصول سیاسی اسلام انحراف از خود نشان نداد حتی در کل زندگی سیاسی ایشان یک مورد سیاست‌بازی دیده نشد این یک اصل است.

• اصل سوم: حاکمیت همراه با عرفان عملی
عرفان امام تنها نظری نیست او تنها شارح کتب ابن‌عربی نیست، او تنها تعلیقه بر فصوص‌الحکم محی‌الدین ابن‌عربی و

| تفسیر آفتاب | هفته‌نامه افق حوزه | ویژه بیست و نهمین سالروز ارتحال ملکوتی حضرت امام خمینی علیه السلام | اردیبهشت ۱۳۹۷ / شعبان ۱۴۳۹ | می ۲۰۱۸

صاحب امتیاز: مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه | مدیر مسئول: سیدمفید حسینی کوهساری | سردبیر: رضاعلی عزیزی با همکاری هیئت تحریریه

دبیر تحریریه ویژه‌نامه‌ها: حمید کرمی با همکاری: عماد شالیکاریان | امور هنری: سیدامیر سجادی | کارشناس فنی چاپ: مصطفی اویسی

تلفن: ۰۲۵-۳۲۹۰۵۵۳۸-۲۲۹ | شماره: ۰۲۵-۳۲۹۰۱۵۲۳ | نشانی: قم، بلوار جمهوری، کوچه ۲، پلاک ۱۵- صندوق پستی: ۳۷۱۸۵/۴۳۸۱

پایگاه اینترنتی: www.ofoghawzah.ir | پست الکترونیک: info@ofoghawzah.ir

